

مایکل پرتنی در ابتدای مقاله خود "فاشیسم گویا" مینویسد:

در حالیکه در محله موسوم به محله ایتالیای کوچک نیویورک قدم میزنم، از مقابل مغازه عجیب و غریبی عبور میکنم که تصاویر و زیر پوشهایی منقش به بنیتو موسولینی را نشان میدهد. پس از ورود به مغازه از فروشنده میپرسم که چرا چنین اقلامی را میفروشد، او پاسخ میدهد "خب، هستن کسانی که اونو دوست دارن. و میدونید، ما در کشورمون شاید به آدمی مثل موسولینی احتیاج داریم." پاسخ او نشان دهنده این بود که فاشیسم بعنوان چیزی بیش از یک کنجکاوی تاریخی زنده است.

خواننده محترم، وقایع جاری در اوکراین انتشار دوباره مقاله زیر را که توسط ماریو سوزا، یکی از کادرهای قدیمی حزب کمونیست سوئد، در سال ۲۰۰۷ نوشته و توسط من در سالی که بیاد نمیآورم ترجمه شد ضروری میسازد.

وقایعی که در آلمان نازی گذشت، که شرایط را برای ظهور هیتلر فراهم آورد، تصادفی نبود. و آنچه که در اوکراین در جریان است نیز تصادفی نیست. هیتلر با کمک سرمایه سرمایه داران و اشراف آلمان و بقیه جهان امپریالیستی قدرت را بدست گرفت و همانطور که شاهد هستید در اوکراین نیز هواداران او با کمک سرمایه های جهان امپریالیستی قدرت را بدست گرفته اند. در حال حاضر اوکراین به مکه فاشیستهای سراسر جهان مبدل شده است. هواداران هیتلر با جمع آوری پول و ارسال تبریکات صمیمانه خود به دولت ضد بشری اوکراین ورود رسمی و دوباره فاشیستها را به صحنه سیاسی جهان تیریک میگویند.

مقاله زیر که شرایط به قدرت رسیدن هیتلر و نازیها را به تصویر میکشد به منظور درک هر چه بهتر ارتباط تنگاتنگ آن با وقایع جاری در اوکراین خدمت شما خواننده عزیز ارسال شده است.

## چه کسی به هیتلر پرداخت و او را مسلح نمود؟



نویسنده: Mario Sousa

مترجم: پیام پرتوی

<http://www.mariosousa.se/VembetaladeochbevapnadeHitler.html>

مسئله ای که بندرت در نشریات، روزنامه ها و کتابهای تاریخی سرمایه داری مطرح میشود این است که چه کسی به هیتلر پرداخت و او را مسلح نمود. چه کسی تبلیغات و دستگاه نظامی نازیها را مورد پشتیبانی مالی قرار میداد؟ در خلال جنگ جهانی اول هیتلر یک سرجوخه بود و قبل و بعد از جنگ یک زندگی معمولی داشت، بدون مشغله ای ثابت. چگونه این امکان برای هیتلر فراهم آمد که فقط طی چند سال یک دستگاه تبلیغاتی بزرگ و حزبی سراسری را سازماندهی نماید، بعلاوه اینکه قدرت را در آلمان بدست بگیرد؟ چه کسی از او پشتیبانی مینمود؟ چه کسی به هیتلر پرداخت میکرد؟

آیا میدانستید؟

۱- آیا میدانستید که Fritz Thyssen ، ثروتمندترین مرد آلمان با ثروتی عظیم از صنعت فولاد، اولین سرمایه داری بود که پشتیبانی مالی از هیتلر را آغاز نمود؟ او در سال ۱۹۲۳ صدها هزار طلای مارک به هیتلر پرداخت کرد!

۲- آیا میدانستید که صنعت شیمی آلمان بنزین مصنوعی، مواد منفجره و لاستیکت را کشف و تولید نمود، امری که هیتلر و آلمان نازی را از وارد نمودن محصولات طبیعی آزاد و شرایط را برای شروع کردن جنگ توسط هیتلر فراهم نمود؟

۳- آیا میدانستید که کشفیات صنعت شیمی آلمان بخشا توسط وامهای دریافتی از آمریکا انجام شد؟

۴- آیا میدانستید که نازیها در آخرین انتخابات دمکراتیک در آلمان در ۶ نوامبر ۱۹۳۲ ۲ میلیون رای را از دست دادند و اینکه کمونیستها موفقیتهای بزرگی کسب نمودند و بزرگترین حزب در پایتخت آلمان، برلن، شدند؟

۵- آیا میدانستید که پس از شکست بزرگ نازیها در انتخابات نوامبر ۱۹۳۲ ، ۳۸ تن از بزرگترین سرمایه داران آلمان دادخواستی را به Hindenburg با این تقاضا که هیتلر بعنوان صدر اعظم انتخاب بشود نوشتند؟

۶- آیا میدانستید که سرمایه های بزرگ آلمانی در ۵ مارس ۱۹۳۳ در یک جلسه محرمانه، ۲۰ فوریه، ۳ میلیون مارک جهت پرداخت کمپین انتخاباتی، صدر اعظم، هیتلر پرداخت نمودند؟

۷- آیا میدانستید که IG Farben ، بزرگترین شرکت آلمانی، مهمترین همکار هیتلر در جنگ بود و اینکه IG Farben کلیه کارخانجات شیمی را در اروپای اشغال شده توسط نازیها، دزدید و به مالکیت خود درآورد: بزرگترین گروه شیمیایی اطریش Skoda Werke Wetzler ، بزرگترین شرکت شیمی چکسلواکی Aussiger Verein ، سه شرکت شیمیایی لهستان Boruta ، Wola و Winnica ، گروه شیمیایی فرانسه Kuhlmann.

۸- آیا میدانستید که IG Farben در Auschwitz صاحب دو کارخانه، IG Auschwitz ، برای ساخت بنزین مصنوعی و لاستیک بود؟ در آنجا از نیروی کار مجانی استفاده میشد و اینکه IG Auschwitz صاحب یک اردوگاه کار اجباری بود؟

۹- آیا میدانستید که پادشاه انگلیس، kung Edward VIII ، را در سال ۱۹۳۶ ناگزیر به ترک تاج و تخت نمودند، و همسر آمریکایی او، Wallis Simpson ، نازی بود؟

۱۰- آیا میدانستید که بزرگترین انستیتوهای مالی آمریکا مانند Chase National Bank و National City Bank of New York پس از بدست گیری قدرت توسط هیتلر و در خلال سراسر دوران جنگ جهانی دوم به سرمایه گذاری در صنعت تسلیحات آلمان ادامه دادند؟

۱۱- آیا میدانستید که در خلال جنگ جهانی دوم بزرگترین شرکتهای آمریکایی در آلمان و کشورهای اشغال شده صاحب کارخانه هایی جهت تولید مهمات جنگی بودند؟ برای مثال ITT ، Ford ، General Motors ، Standard Oil of New Jersey و بسیاری دیگر.

۱۲- آیا میدانستید که بخش بزرگی از این مهمات جنگی به جبهه شرق بر ضد اتحاد جماهیر شوروی فرستاده میشد اما آنها در جنگ بر علیه نیروهای نظامی کشور خودشان آمریکا نیز استفاده میشدند؟

۱۳- آیا میدانستید که کمکهای جنگی شرکتهای آمریکایی به آلمان نازی احتمالاً بسیار بزرگتر از فروش معادل شرکتهای آمریکایی به اتحاد جماهیر شوروی بود؟

## همه چیز با Fritz Thyssen آغاز شد؟

Fritz Thyssen, بزرگترین صنعتکار آلمان در آلمان, با دو ناشر معروف Emery Reves و César Saerchinger چندین مصاحبه ها انجام داد که نتیجه اش, ۱۹۴۱, کتابی شد به نام (من به هیتلر پرداخت کردم)<sup>۱</sup>. نام کتاب تاییدیه ایست بر نقش Thyssen در آلمان نازی, اما این کتاب با اینحال فقط بخشی از حقیقت است. او که ثروتمندترین مرد آلمان بود میگوید که به حزب نازیها کمکهای بزرگی کرد.

Fritz Thyssen از پدر خود, August Thyssen, صنایع فلز و فولاد را در منطقه Ruhr به ارث برد و آنها را تا سطح یک امپراطوری توسعه داد. در آغاز دهه های ۱۹۰۰ او جایگاهی مسلط بر روی صنعت و زندگی مالی, با نفوذ فراوان در بسیاری از دیگر کشورهای اروپایی, آلمان داشت. پس از جنگ جهانی اول او یک فعال سیاسی شد. Thyssen مجازات صلح ورسای بر علیه آلمان مغلوب شده را هرگز تایید نمود و از جمله مقاومت منفعل را بر علیه فرانسه که Ruhr را در اشغال خود داشت سازماندهی کرد. او برای انجام این امر بدنبال رهبر جدیدی برای آلمان میگشت و به بدنبال کسی بود که بتواند به "تجدید بازسازی آلمان از طریق احیای دوباره یک خواست ملی و ارائه یک برنامه اجتماعی مدرن"<sup>۲</sup> یاری رساند. و Fritz Thyssen اضافه میکند, "در کشوری, که زمانی ۷ میلیون بیکار داشت, منحرف نمودن افکار توده ها از ظاهر سازیهای رادیکال و قلابی سوسیالیسم ضروری بود. برای اینکه افراط گرایان در خلال رکود اقتصادی تلاش جهت بدست گیری ابتکار عمل را آغاز نموده بودند, به نحوی که در خلال دوران انقلابی حاصل از گسستگیهای سال ۱۹۱۸ با پیروزی چندان فاصله ای نداشتند"<sup>۳</sup>.

Thyssen, هیتلر را انتخاب نمود. اولین هدف هیتلر این شد که با کمونیستها و جنبش اتحادیه ای مبارزه و فعالیت آنها را متوقف سازد. علاوه بر آن هیتلر مایل بود که نقش رهبری کننده نظامی و صنعتی در اروپا را به آلمان بازگرداند. جهت عملی نمودن اهداف خود هیتلر میخواست یهودیاتی را که به تصور او جهت آقایی بر جهان و سرکوب آلمان وقت خود را صرف توطئه چینی مینمودند اخراج کند. سرمایه Fritz Thyssens و پشتیبانی های سیاسی او همان چیزی بود که در جریان ظهور نازیسم به آدولف هیتلر یک اقتصاد با ثبات و ارتباطات با ارزشی را با سرمایه های بزرگ آلمانی اعطاء نمود.

شرح حال سیاسی هیتلر پس از اولین جنگ جهانی آغاز شد. در خلال جنگ هیتلر گماشته و سرجوخه ارتش بود. در جریان پایانی جنگ در سال ۱۹۱۸ او در منطقه نظامی مونیخ بعنوان جاسوس در سازمان نظامی آلمان (۱۹۱۹ - ۱۹۳۵), همانی که پس از شکست از ارتش آلمان باقی مانده بود, استخدام شد. وظیفه هیتلر این بود که کمونیستها و جنبشهای اتحادیه ای را زیر نظر بگیرد. اولین ماموریت هیتلر این بود که در سال ۱۹۱۹ رهبری حزب دست راستی کوچکی را, حزب کار آلمان, حزب کار Deutsche, بدست بیاورد. در نشست حزب هیتلر بشدت بر ضد کمونیستها, سوسیالیستها, فعالان اتحادیه ای و یهودیان صحبت کرد. او عوام فریبی بود قهار و به هنر برانگیختن شنوندگان مجهز. او نظامیان حرفه ای قدیمی, فرماندهان دون پایه و افسران را جذب حزب نمود, امری که به حزب ماهیتی نظامی داد. هیتلر بسرعت رهبری حزب را بدست گرفت و نام آنرا به حزب ملی سوسیالیست کارگران آلمان - NSDAP که از اصول ملی گرای افراطی تشکیل میشد و دارای زمینه ای ضد سوسیالیستی, ضد یهودی بود, تغییر داد. مشخصه سالهای بعدی یک بیکاری دسته جمعی و نگرانیهای اجتماعی بزرگ بود. تبلیغات تنفر آمیز هیتلر هوادارانی را جذب حزب نمود و عوامل رشد آنرا را فراهم آورد. مواجهه با کمونیستها و سوسیالیستها, که همواره در راس برنامه های حزب قرار داشت, یکی از اهداف حزب بود. هیتلر به Ernst Röhm, یک افسر قدیمی, ماموریت داد که ارتش

خصوصی حزب SA, Sturmabteilung (بخش یورش) را، که نازیها برای حمله بر علیه نشستهای حزب کمونیست و دفاتر آن استفاده میکردند، سازماندهی نماید.

## آلمان پس از جنگ اولین جنگ جهانی

پس از جنگ جهانی اول شرایط سیاسی در آلمان بشدت ملتهب و آشفته بود. برخی از مناطق/ و ایالات زیر فرمان دولت (Sachsen, Thüringen) غیرو غیرو، بعلاوه بخشا (Rhenlande) تحت سلطه دولتهای دست چپی قرار داشتند و مناطق دیگر (بایرن) توسط دست راستیها اداره میشدند. مبارزه ای پیوسته میان دست راستیها و دست چپها در سراسر کشور جریان داشت.

مناطق تحت نفوذ دست چپها گاهی جهت سرنگون نمودن دولتهای منطقه ای مورد حمله دست راستیها قرار میگرفت. روحیه انقلابی در میان طبقه کارگر آلمان آشکار بود.

کارگران سوسیالیسم را میخواستند، اشراف از جامعه طبقاتی قدیمی حمایت مینمودند. سرمایه داران جهت مقابله با تلاش کارگران برای سازماندهی و انقلاب هزینه سازماندهی گروه های نظامی کوچک، Free Corps، را پرداخت مینمودند. این گروههای نظامی کوچک از افسران نظامی قدیمی تشکیل میشدند که در خلال جنگ جهانی اول جنگیده و در آلمان بیکار بودند. این نظامیان به سراسر کشور سفر میکردند، بصورتی وحشیانه به کلیه جلسات دست چپها و اقدامات کارگران جهت سازمان یافتن حمله میکردند و در میان توده های کارگر آلمان رعب و وحشت ایجاد مینمودند.

غول صنعت، Fritz Thyssen، بخشی از این جنبش مخالف طبقه کارگر و خواهان نابودی جنبش کارگران آلمان بود. Thyssen ارتباطات اندکی در میان محافل سیاسی داشت. او در خاطرات خود مینویسد که از رفیق خود ژنرال Erich Ludendorff در مونیخ تقاضای کمک فکری کرد. این ژنرال یک (پروسی) قدیمی، یکی از دوستان خوب مارشال Paul von Hindenburg و فرمانده نیروهای نظامی در خلال جنگ جهانی اول بود. او یکی از آنهایی بود که در خلال جنگ جهت نجات آلمان انتخاب شده بود. بعنوان یکی از دوستان قدیمی سرمایه های بزرگ، ژنرال Ludendorff از احترام زیادی در میان اشراف آلمان برخوردار بود و یکی از برجسته ترین نماینده گان به اصطلاح وطن پرستان در Free Corps بود که کارگران را تعقیب و به آنها حمله میکرد.

Ludendorff از جانب سرمایه های صنعتی کمک مالی دریافت میکرد. بر اساس اظهارات Thyssen "او از تعداد زیادی از رهبران صنایع، بخصوص از Minnow در گروه Stinner تقاضا و کمک دریافت کرده بود". او میدانست که جهت سرکوب دستگاه کارگری پولها باید در کجا سرمایه گذاری میشدند. Ludendorff به Thyssen گفت "فقط یک امید وجود داشت". اینها "Free Corps در Oberland و قبل از همه حزب ناسیونال سوسیالیستی هیتلر" بودند. همه این انجمنها از مردان جوان و جانبازان جنگی تشکیل میشدند، که با تمام توان میخواستند با هر سه، سوسیالیسم، ریشه و کلیه عوامل بوجود آورنده شرایط فروپاشی مبارزه نمایند. Ludendorff هیتلر را بشدت ستایش میکرد. "او تنها کسیکه از سیاست چپزی سر در میاره".

Fritz Thyssen از نصایح Ludendorff پیروی نمود. او بعنوان شنونده در یکی از جلساتی که هیتلر سخنرانی میکرد شرکت کرد و در آنجا همانی را پیدا کرد که به دنبالش میگشت. Thyssen نوشت: "آلمان بود که برای من استعداد سازماندهی و قابلیتهای او جهت رهبری توده ها روشن شد. اما بیش از هر چیز این نظم و ترتیب، نظم و ترتیبی تقریباً نظامی در نزد هواداران او، حاکم بر جلسه او بود که بر روی من تاثیر گذاشت.

## سرمایه های صنعتی به هیتلر پرداخت میکنند

هدف حزب نازیستی آدولف هیتلر رهبری احزاب دست راستی بود. اما هیتلر پول کافی در اختیار نداشت. بدون کمکهای بزرگ و حتی پرداخت به آن تفاله ای که آماده بود لباس SA (ارتش خصوصی حزب)

را به تن کند' تحقق بخشیدن به پروژه های سیاسی نازیها دشوار بود. Thyssen و هیتلر یکدیگر را پیدا کردند. آنها برای اولین بار در پایان اکتبر ۱۹۲۳ یکدیگر را ملاقات کردند. اولین کمک Thyssen به حزب نازیها "صد هزار مارک طلا"<sup>۷</sup> شد. به موقع بود. هیتلر و Ludendorff در حال تدارک یک کودتای دولتی در مونیخ بودند و پولها به موقع به کمک آمد. با کمک صدا پای پوتینهای سربازان در تظاهرات خیابانی نازیها میخواستند اداره ساختمانهای دولتی را بدست گیرند، کاری کنند که دولتهای محلی سقوط و قدرت را به هیتلر واگذار نمایند. هیتلر بازرس کل بایرن را ناگزیر نمود که انجام تظاهرات "در مقابل دهنه لوله های تفنگ"<sup>۸</sup> را تایید نماید و در ۹ نوامبر ۱۹۲۳ در خیابانهای مونیخ با هیتلر و Ludendorff در صف اول به صف تظاهرات حمله شد. اما کودتای دولتی هیتلر پایانی ناامید کننده داشت. ارتش با کودتای دولتی همکاری نکرد. سربازان در چهار راه خیابانی در انتظار ایستادند و تیراندازی را آغاز نمودند. چند نفری مردند، همه فرار کردند، هیتلر نیز به همچنین. چند روز بعد هیتلر دستگیر و به پنج سال زندان محکوم شد اما پس از شش ماه مورد عفو قرار گرفت. او در زندان زندگی مجلی داشت. هوادارنش در میان افسران این شرایط را فراهم آورده بودند. در خلال دوران زندان هیتلر نوشتن کتاب خود Mein Kampf را آغاز نمود، کتابی که در آن برنامه های سیاسی خود را تشریح نمود. این به کتاب تبلیغ نفرت از کمونیستها و یهودیان مبدل شد. در کتاب این ستاره راهنمای عوامفریبی است که میخواهد خواننده گان ناآگاه را با مجموعه ای از اظهارات شدید ناسیونالیستی بفریبد، اظهاراتی که در واقع دارای هیچ پایه و اساسی نبودند. پیام اصلی کتاب را میتوان در نقلی قول کوتاهی خلاصه نمود: "ما باید بلشویکهای روسی در قرن بیستم را بعنوان تلاشی از طرف یهودیت جهت بدست گرفتن قدرت در جهان قلمداد نماییم"<sup>۹</sup>. در جریان بحران اقتصادی و با کمک مالی صنعت فولاد نازیها در میان خرده سرمایه داری و طبقه میانی آلمان رشد کردند. در می ۱۹۴۵، شش ماه پس از کودتای ناموفق دولتی، نازیها در انتخابات پارلمان با ۲ میلیون رای و با بدست آوردن ۳۲ کرسی پارلمان به یک پیشرفت ناگهانی بزرگ دست یافتند. اما اینبار شادی چندان دوامی نیافت. در انتخابات بعدی در دسامبر همان سال پشتیبانی از نازیها تا بیش از نصف کاهش یافت. آنها ۰,۹ میلیون رای بدست آوردند. این رکود میخواست که سال بعد نیز ادامه پیدا کند. در انتخابات سال ۱۹۲۸ نازیها صاحب ۰,۸ میلیون رای شدند. در خلال این سالها حزب نازیها یک گروه دست راستی کوچکی بود که نفوذی در جامعه نداشت. همزمان دست چپها موقعیت خود را مستحکم نموده بودند. سوسیال دمکراتها در SPD در همان انتخابات ۹,۱ میلیون رای و کمونیستها در KPD, حزبی با ۱۲۰,۰۰۰ عضو, ۳,۳ میلیون رای بدست آوردند. دست راستیهای سنتی را حزب مرکز با ۴,۷ میلیون رای، حزب وطن پرستان DNVP با ۴,۴ میلیون رای و شماری چند از احزاب کوچک دیگر نمایندگی میکردند. با اینحال انتخابات سال ۱۹۲۸ آخرین انتخاباتی بود که در آن حزب نازیستی هیتلر بعنوان یکی از احزاب کوچک پارلمان شناخته شده است. بجز هیتلر و سرمایه داران صنایع فولاد، وجود داشتند بسیاری که مشتاق گرفتن انتقام جنگ جهانی از دست رفته بودند و جهت بازگرداندن مجدد جایگاه برجسته آلمان بعنوان یک کشور صنعتی و قدرت اقتصادی در اروپا تلاش مینمودند. صنایع مقتدر شیمی آلمان از مدتها قبل برای فتح بازارهای اروپا و جهان و برای تجدید تسلیحات نظامی جدید که، با اسلحه در دست، میتوانست این جاه طلبی را ضمانت نماید کار کرده بودند. در حقیقت صنایع شیمی آلمان در دوران پس از شکست ۱۹۱۸ در این جهت فعالیت نموده بودند!

## تورم مارک آلمان را بی ارزش میکند.

در سال ۱۹۱۹ در جریان مذاکرات ورسای حکمی صادر شد که بر اساس آن که آلمان میبایست مبلغی را بعنوان غرامت جنگی پرداخت مینمود، این مبلغ جبران خسارتهایی بود که آلمان بر مردم غیر نظامی در کشورهایی مورد هجوم خود وارد آورده بود. در ۱ می ۱۹۲۱ قرار شد که کمیسیونی انتخاب شده توسط متفقین، کمیسیونی موسوم به کمیسیون ترمیم، مقدار این غرامت را تعیین بنماید، غرامتی که باید در خلال دست کم ۳۰ سال پرداخت میشد. قبل از ۱ می آلمان باید مبلغی بالغ بر یک میلیارد پوند



انگلیس پرداخت مینمود. قسمت اعظم مبلغ بصورت کالا، عمدتاً ذغال سنگ پرداخت میشد. در پایان ۱۹۲۱ کمیسیون ترمیم متفقین غرامت جنگی آلمان را تعیین نمود، مبلغی بالغ بر تا ۶,۶ میلیارد پوند که آلمان بسختی توان پرداخت آنرا داشت. این امر طی دوره ای بسیار طولانی در آینده، صنایع آلمان را به بخشی از دستگاه تولیدی انگلستان و فرانسه تبدیل مینمود. با دریافت تهدید در مورد اشغال Ruhr، محلی که ۸۰ درصد از صنایع ذغال و فولاد آلمان وجود داشت، دولت آلمان در ۱۱ می ۱۹۲۱ با اینحال پذیرفت که بر درخواست متفقین گردن نهد. در پایان اوت آلمان همچنین پنجاه میلیون پوند، بعنوان بخشی از میلیارد پوندی که باید فوراً پرداخت میشد، پرداخت کرده بود.<sup>۱۰</sup> اما در آنزمان اقتصاد آلمان رکود خود را آغاز نموده بود. در اواسط سال ۱۹۲۰ مارک آلمان از ارزش معمولی خود ۲۰٪ مارک برای یک پوند انگلیس تا ۲۵۰٪ مارک آلمان برای یک پوند سقوط کرد. در آنزمان این امر رکودی در نظر گرفته شده بود که باید ترمیم میشد. اما یکسال بعد، در تابستان ۱۹۲۱، زمانی که آلمان جهت آغاز پرداخت غرامت جنگی خود به دریافت وام، به ارز خارجی، نیاز داشت، ارزش مارک اش شدیداً رو به کاهش نهاد. در نوامبر ۱۹۲۱، حتی، ۱۰۰۰٪ مارک برابر با یک پوند بود. در خلال تابستان ۱۹۲۲ ارزش مارک آلمان به سقوط خود ادامه داد، اکنون با سرعت بیشتر.

حوادث سیاسی در آغاز سال ۱۹۲۳ بصورت فزاینده ای به سقوط مارک آلمان یاری نمود. در ژانویه نیروهای نظامی بلژیک و فرانسه به دلیل عدم دریافت بخشی از غرامت جنگی خود به داخل آلمان نفوذ نموده و منطقه Ruhr را به اشغال خود درآوردند. اشغال Ruhr آغازگر بحران شدیدی شد. دولت آلمان رسماً یک مقاومت منفعل را اعلام و همکاری با اشغالگران را ممنوع نمود. این امر به نوبه خود موجب شد که فرانسه بعنوان اقدامی متقابل تمامی ارتباطات میان منطقه اشغالی با بقیه آلمان را قطع کند. ورود و خروج از Ruhr، مرکز تولید بزرگ آلمان، متوقف شد. با متوقف شدن فعالیتهای اقتصادی در Ruhr اقتصاد آلمان نیز از فعالیت باز ایستاد. اقتصاد کشور بسرعت نابود شد. در دوران اشغال Ruhr ارزش مارک آلمان کاهش، ۳۵۰۰۰٪ مارک برابر با یک پوند، یافته و در تابستان به سطحی غیرقابل تصور سقوط نموده بود. دستمزدها توسط انبوهی از اسکناسهای بی ارزش پرداخت میشد که باید بسرعت جهت خرید مواد غذایی سرمایه گذاری میشدند. شناخته شده تصویرپرست که در آن کارگران آلمانی حقوق هفته گی خود را در یک فرعون میسوزانند. در خلال تمام سال تورم با سرعت هر چه تمامتر ادامه یافت و در پایان سال ۱۹۲۳ ارزش مارک آلمان یک پانصد میلیارد (a five-hundred-billionth) ارزش آن در سال ۱۹۱۸ بود!<sup>۱۱</sup> یک پوند انگلیسی ۵۰۰۰۰۰ میلیارد مارک آلمانی بود.<sup>۱۲</sup> ۹۳ تریلیون مارک آلمانی در گردش بود.<sup>۱۳</sup> حقوق هفتگی یک کارگر بسختی برای تهیه یک وعده غذا کفایت مینمود. همزمان طبقه میانی آلمان، با ناپدید شدن پولهای پس انداز شده شان در انفجار تورم، نابود شد. این طبقه میانی نابود شده قرار بود که هسته اصلی نازیسم آلمان را تشکیل بدهد.

## کمک اقتصادی به انتقام آلمان

سرمایه های بزرگ آلمانی با سرمایه گذاری در معاملات ارزی سود بسیار کلانی را نصیب خود نمودند. آنها با وامهای گرفته شده از بانک مرکزی آلمان مقدار بسیار زیادی ارز خارجی خریدند امری نتیجه اش افزایش تورم و افزایش نرخ ارزش ارز خارجی در برابر مارک آلمان بود. آن وامها بعدها با بخش کوچکی از ارز خریداری شده زمانیکه دوباره به مارک تبدیل شد پرداخت شدند. این تورم همچنین برای آنها خوب بود که مالک کارخانجات بزرگی بودند. کالاهای تولیدی توسط پولی بی ارزش پرداخت میشدند و کالاها میتوانند در خارج در مقابل ارزی ارزان فروخته شوند. سودها کلان بودند. بازار صادراتی آلمان بسرعت بازسازی شد. بدهیها و مالیاتها در آلمان، همواره با قیمتهای بسیار قدیمی، تقریباً میتوانست برای هیچ چیز، پرداخت شود. بدین طریق صنعت آلمان توسط تورم فاجعه بار تقویت شد. اما اجازه بدهید فراموش نکنیم که در این میان کسانی بودند که پرداخت کردند! این طبقه کارگر آلمان بود که با نابودی استاندارد زندگی خود پرداخت نمود و به همان ترتیب طبقه میانی

که ناظر بی ارزش شدن تمامی پس انداز خود شد. همزمان انحطاط اقتصادی پرداخت غرامت جنگی را غیر ممکن نمود. این دلیل قانع کننده ای بود برای دولت آلمان که اجازه به نابودی اقتصاد کشور بدهد. یک ارز بی ارزش بهانه خوبی بود در مقابل درخواست پرداختها. در سال ۱۹۲۵ Sir Philip Dawson, عضو پارلمان انگلیس که در آنزمان یکی از ناظران رسمی در آلمان بود نوشت: "پس از انجام مکالمات چندی با رهبران مالی، صنعتی و کشاورزی در کلیه مراکز پر جمعیت کشور، تردیدی در این مورد وجود ندارد که تمامی اینها تلاشهایی حساب شده و هماهنگ بودند جهت نابود نمودن اعتبار کشور و حصول اطمینان جهت پرداختن غرامت"<sup>۱۴</sup>. این را حتی متفقین، انگلستان، آمریکا و بلژیک نیز فهمیده بودند. یک دولت رادیکال ضروری بود. جهت راه اندازی اقتصاد آلمان به شیوه ای حرفه ای کمته ای مشترک از متخصصین تشکیل شد. و البته برای اینکه آلمان را ناگزیر به پرداخت غرامت جنگی نماید. ژنرال Dawes آمریکایی رئیس این کمیته بود. این کمیته، کمیته Dawes نام گرفت و اولین نشست خود را در پاریس در ژانویه ۱۹۴۲ برگزار نمود. اولین پیشنهاد کمیته Dawes ایجاد ارزی بود که کار کردن با آن امکانپذیر باشد.

در پایان سال ۱۹۲۳ مارک آلمان تمام ارزش خود را از دست داده بود. ارزشهای اقتصاد آلمان در نزد چند گروه اقتصادی نیرومند از مالکان صنایع، معادن و جنگل متمرکز شده بود. دولت آلمان مایل به بازگرداندن ارزش پول آلمان به پولی با ارزش و با ثبات بود. دولت مارک جدیدی با نام Rentenmark را با همان نرخ برابری مارک با پوند قبل از آغاز تورم، ۲۰ مارک در مقابل یک پوند، به بازار عرضه کرد. اما این مارک جدید به اندازه کافی توسط طلا و ارز خارجی پشتیبانی نمیشد و پولی غیر قابل اعتماد بود.

کمیته Dawes انتشار پول جدیدی را با نام Reichsmark پیشنهاد کرد، پولی با همان نرخ برابری Rentenmark در مقابل پوند، ۲۰ به یک، اما تحت کنترل متفقین از طریق بانکی موسوم به "بانک چاپ" و مستقل از دولت آلمان. آزمون قرار بر این شد که آلمان جهت داشتن یک ذخیره ارزی وامی بالغ بر ۴۰ میلیون پوند دریافت کند، وامی که همزمان از آن بعنوان کمکی در جهت پرداخت اولین قسط آلمان به طرح Dawes بخاطر غرامت خسارات جنگی، غرامتی بالغ بر ۵۰ میلیون پوند در سال، استفاده میشد. وثیقه وام اوراق قرضه در راه آنها و صنایع آلمان، مالیات بر مشروب، تنباکو و شکر بود.<sup>۱۵</sup> زمانیکه Reichsmark پیشنهادی Dawes به تصویب رسید تورم پایان یافت. وام آلمان در کشورهای متفقین، جایی که اشتیاق فراوانی در میان وام دهنده گان وجود داشت، بسرعت بفروش رفت.

طرح Dawes دستیابی به هدف اصلی، پرداخت غرامت جنگی، را فراهم آورد. اما با افزایش استاندارد اقتصادی که به دنبال طرح Dawes حاصل شده بود تعهدات پرداختی نیز افزایش یافت. این امر صرفه جوییهای عمومی را غیرممکن ساخت. اما این وام در طرح Dawes نتایج دیگری را نیز به همراه داشت. این موجی پایان ناپذیر از دریافت وام بخصوص در آمریکا و انگلستان را به جریان انداخت. شهرداریها، موسسات و شرکتهای بزرگ مهم، در مجموع، با سرعتی هر چه تامتر وامها و یا اعتبارات بزرگی را گرفتند. این جریان سرمایه امکان دسترسی به مقدار بسیار زیادی ارز خارجی را فراهم آورد و در سال ۱۹۲۵ اقتصاد آلمان را شکوفا نمود. از این سال صادرات آلمان بصورت شگفت انگیزی افزایش یافت. در سال ۱۹۲۷ به سطح قبل از جنگ، ۱۹۱۳، رسیده بود (محاسبه شده به قیمت‌های سال ۱۹۱۳). این پیشرفت این امکان را برای آلمان فراهم آورد که وام Dawes را بدون تحمل فشار و یا از استفاده از منابع خود پرداخت نماید. این امر تا زمانی که وام آمریکا به آلمان سرازیر شد بخوبی و خوشی پیش رفت. موج سرمایه خارجی وارد شده به آلمان در خلال سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۹ مبلغی بالغ بر ۱۰-۱۵ میلیارد مارک در سرمایه گذاریهای بلند مدت و بیش از ۶ میلیون مارک در سرمایه گذاریهای کوتاه مدت برآورد شده است. سرمایه گذاریهای آمریکا دستکم ۷۰ درصد از کلیه وامهای بلند مدت را تشکیل میدادند.<sup>۱۶</sup> این مسئله به تقویت و افزایش توان اقتصاد آلمان بخصوص در صنعت تسلیحات منجر شد. بخش بزرگی از وام آلمان توسط کارخانه داران بزرگ در اماکن مالی Lamont, Rockefeller, Morgan, DuPont, و دیگر شرکتهای انحصاری

آمریکایی پرداخت می‌شد. صنعت اسلحه سازی آلمان با تمام توان پیشرفت می‌کرد. انتقامجویان در میان سرمایه داران بزرگ آلمانی که هدفشان فتح دوباره رهبری اقتصادی و سیاسی اروپا و جهان بود آینده بسیار روشنی پیش روی خود داشتند. جهت آغاز جنگ باید که سنگ آهن فراوانی برای ساختن اسلحه، بنزین برای سوخت، لاستیک برای طایر چرخ و نیترا تر برای مواد منفجره در دسترس باشد. کلیه این صنایع بواسطه وامهای خارجی بشدت تقویت شدند. سرمایه گذاریهای جدید صنایع آهن و فولاد را مدرنیزه کرد و ظرفیت تولیدی آنها را شدیداً افزایش داد. سرمایه گذاریها در صنعت شیمی برای بنزین و لاستیک، امری که آلمان ناگزیر به وارد نمودن آنها بود، به امری تعیین کننده مبدل شده بود. در یک پیروزی منحصر بفرد جهانی 'صنعت شیمی آلمان موفق به کشف مواد مصنوعی جدیدی شد که میتوانست بجای کالاهای وارداتی و تولیدات طبیعی مورد استفاده قرار گیرند. آلمان خود را از واردات آزاد و غیر وابسته نمود! این امر نشان خواهد داد که صنعت شیمی و رهبران آن نقش تعیین کننده ای را در حوادث مهم جهان در خلال دهه های ۱۹۳۰ و ۴۰ ایفا نمودند.

پس از طرح Dawes وام به آلمان شرایط لازم را برای آغاز جنگی جدید فراهم نمود. لغو طرح Dawes برای پرداخت غرامت جنگی و ظهور طرح Young برای پرداخت خسارات جنگی در خلال ۱۹۲۰-۳۰، همانطور که نشان داده خواهد شد، آغازی شد بر موجی از تفکرات ناسیونالیستی که زمینه، را سه سال بعد، برای بدست گیری قدرت توسط نازیها هموار نمود. در آلمان، در ژانویه ۱۹۳۳، صنعت تسلیحات آلمان تا بدان میزان نیرومند بود که توانست متفقین را جهت آغاز جنگی دوباره به چالش بکشد.

## صنعت شیمی آلمان از مواد رنگی مصنوعی تا گازهای سمی، باروت و بیگاری

صنعت شیمی آلمان دارای تاریخی بسیار شگفت انگیز از اکتشافات است. این امر در حقیقت در انگلستان با کشف مواد رنگی مصنوعی آغاز شد. تا میانه دهه های ۱۸۰۰ کلیه رنگهایی که برای منسوجات، نقاشی و غیره و غیره ساخته میشدند از گیاهان و حیوانات گرفته میشدند. هیچ رنگ دست ساز و یا مصنوعی شناخته شده ای وجود نداشت. اما در اواسط دهه های ۱۸۰۰ در انگلستان یک دانشجوی شیمی اولین رنگ مصنوعی را از قطران ذغال سنگ استخراج نمود. با اینحال این کشف جهانی بی نظیر در انگلستان، موفقیت تجارتي مهمی بدست نیاورد. ماده رنگی مصنوعی نتوانست بازار را از چنگ مواد مصنوعی سنتی بیرون بیاورد. اما محققان آلمانی که با انگلیسیها کار میکردند این دانش را به همراه خود به آلمان جایی که تعداد بسیاری از رنگهای مصنوعی دیگر کشف شدند، بردند. در آلمان این مواد رنگی با یک سازمان صنعتی و معاملاتی مدرن موفقیت تجارتي بسیار فراوانی را بدست آوردند. در آغاز دهه های ۱۹۰۰ شش شرکت آلمانی (BASF, Bayer, Hoechst, Agfa) ، تولید جهانی و توزیع مواد رنگی مصنوعی را در کنترل خود داشتند. در ضمن این کامیابیها به مجموعه ای از کشفیات دیگر در تولیدات شیمیایی (آسپیرین، هروئین، متادون، atabrin - داروی مالاریا - مترجم، سولفونامید)، کشفیاتی که پیش بینی آنها در زمان تحقیقات در مورد مواد رنگی دشوار است، یاری نمود<sup>۱۸</sup>. تحقیقات در مواد رنگی مصنوعی دروازه ورود به شیمی پیشرفته تر شد. شرکتهای آلمانی در صنعت شیمی در آلمان فرایندی را از نزدیکی و ادغام شرکتهای جهت پایان دادن به رقابت میان خودشان آغاز نمودند تا اینکه بدینوسیله با سود بیشتر قادر باشند بازار جهانی را استعمار نمایند. کارتلها جهت قیمت گذاری مشترک و معامله تشکیل شدند. در آغاز دهه های ۱۹۰۰ شش شرکت بزرگ آلمانی (بایر، BASF, آگفا، و هوخست و Kalle, Casella) دو کارتل با نام Interessen Gemeinschaft (منافع مشترک)<sup>۱۹</sup> تشکیل دادند. تشکیل کارتل برای جمع آوری امکانات ضروری و بزرگ اقتصادی جهت انجام طرحهای جدید اهمیت داشت. BASF یک پروژه تحقیقاتی گران قیمت را جهت تولید نیتروژن مصنوعی آغاز نمود. این ماده که ۷۸ درصد از هواست



که ما استنشاق میکنیم' بعنوان کود مصنوعی برای کشاورزی بسیار اهمیت دارد.<sup>۲۰</sup> اما نیتروژنی که میتوانست در شرایط طبیعی مورد استفاده قرار گیرد فقط در شیلی و در ذخایر عظیم از نیترات و نیترات پتاسیم وجود داشت. کشورهایی که میخواستند در کشاورزی خود از کود مصنوعی استفاده کنند باید نیترات پتاسیم را از شیلی جایی که مالک معدنها قیمت را به دلخواه خود افزایش میدادند وارد کنند. سال ۱۹۰۹ این شرایط بشدت تغییر کرد. BASF در آزمایشگاهی موفق به ساخت نیتروژن مصنوعی شد. Fritz Haber - ۵ پژوهشگر، نیتروژن هوا را تحت فشار بسیار زیاد گرم و محسولی قابل استفاده بدست آورد، آمونیاک. به یک مهندس جوان، کارل بوش، ماموریت داده شد که کارخانه ای را در Oppau جهت تولید صنعتی بسازد. در سال ۱۹۱۳ کارخانه آماده بود و تولید آمونیاک مصنوعی آغاز شد.<sup>۲۱</sup> بدین ترتیب به انحصار شیلی پایان داده شد (۱۹۲۳ بوش بخاطر اکتشافش جایزه نوبل دریافت نمود). در مورد مسئله نیتروژن مصنوعی نقطه نظر با اهمیت دیگری نیز وجود دارد. نیترات پتاسیم مهمترین ماده خامی بود که در ساخت باروت نیز از آن استفاده میشد! در نتیجه اغلب کشورهای جهان جهت ساخت باروت نیترات پتاسیم مورد نیاز خود را از شیلی وارد میکردند و نیروهای نظامی کلیه این کشورها جهت تولید مواد منفجره مورد نیاز خود به نیترات پتاسیم شیلی وابسته بودند! آلمان در آلمان امکان بیسابقه ای را جهت رها نمودن خود از این وابستگی بدست آورده بود. از لحاظ تئوری میشد که از طریق اکسید نمودن آمونیاک اسید نیتریک بدست آورد. کارل بوش بر این امر آگاه بود. او همچنین در جریان آزمایشات خود در کارخانه Oppau مقدار بسیار کمی نیترات پتاسیم را تولید نموده بود. اما بیش از این نشد. ارگانهای نظامی آلمان اهمیت کشف بوش را درک نکردند و به وارد نمودن نیترات پتاسیم از شیلی ادامه دادند. تا آغاز جنگ جهانی اول شرایط اینچنین بود. در آلمان، در آغاز سال ۱۹۱۵، در اواسط جنگ، نظامیان آلمانی دریافته بودند که بدون در اختیار داشتن نیترات پتاسیم کافی جهت تولید مواد منفجره آغاز جنگی دراز مدت را نموده بودند. آنها فلسفه جنگ بر علیه فرانسه از سال ۱۸۷۱ را در مورد حمله ای در مقیاسی بزرگ و یک پیروزی سریع، دنبال نموده بودند. اما اینبار اینچنین نشد و جنگ به جنگی دراز مدت تبدیل شد. نیروی دریایی انگلیس آلمان را محاصره نمود و بدین ترتیب راه ورود کالا به آلمان متوقف و، مهمتر از هر چیز، راه ورود نیترات پتاسیم از شیلی نیز بسته شد. کمبود این ماده تهدیدی جدی شد بر علیه ارتش آلمان. بدین ترتیب در خلال چند ماه مواد منفجره موجود تمام میشد و آلمان جنگ را واگذار مینمود. در اینجا باید گفته شود که سطح هوش در جبهه مقابل نیز بالا نبود. رهبران جنگی متفکین مسئله کمبود نیترات پتاسیم در نزد آلمانیها را هرگز کشف نکردند..... صنعت شیمی آلمان در این مورد به ارتش اخطار داده بود، اما کسی اهمیت نداده بود. آنها به یک پیروزی سریع اطمینان داشتند. ترس و وحشت در میان رهبران نظامی آلمان پس آشکار شدن حقیقت در مورد کمبود نیترات پتاسیم گسترش یافت. رهبران نظامی رهبران صنعت شیمی را به نشستی فراخواندند و بر کلیه درخواستهای آنها گردن نهادند. از جمله اینکه باید کارخانه جدیدی جهت تولید صنعتی نیترات پتاسیم ساخته میشد. یکچنین تولید صنعتی در گذشته هرگز انجام نشده بود. این میتوانست آزمایشی در مقیاس صنعتی بشود، اما پول فراوانی را تقاضا مینمود. صنعت شیمی آلمان قرارداد سودمندی را که از دولت تقاضا نموده بود دریافت کرد و ماموریت تبدیل آمونیاک به نیترات پتاسیم در مقیاسی وسیع بر عهده مهندس کارل بوش گذاشته شد. سرنوشت آلمان در دست بوش قرار گرفته بود. از طریق تلاشی بی امان شیمیدانان آلمانی فرایندی را جهت تولید انبوه نیترات پتاسیم کشف کردند. اما این امر زمان زیادی را صرف خود نمود. با اینحال فرانسه باید متوقف میشد. راه حل جنگ سمی شد. پس از توافقنامه هاگ در سال ۱۹۰۷ استفاده از سموم در جنگ ممنوع اعلام شده بود. آلمان به این امر توجهی نکرد. صنعت رنگ آلمان، بایر و BASF، میتوانستند سموم ضروری را تولید نمایند و این ماموریت به آنها داده شد. در ۲۲ آوریل ۱۹۱۵ اولین حمله گازی انجام شد.<sup>۲۲</sup> این حمله کشتار وحشتناکی را در صفوف فرانسه که کاملا بی خبر بودند بوجود آورد. بدین ترتیب فرانسه را ناگزیر به دفاع نمودند. جنگ از ادامه باز ایستاد و آلمانیها به آزمایاتی که جهت تولید اسید نیترات پتاسیم نیاز داشتند دست یافتند. چند هفته بعد در می ۱۹۱۵، بوش در کارخانه Oppau موفق به تولید انبوه نیترات پتاسیم مصنوعی شد. پس از آن

ارتش آلمان هرگز به نیترات پتاسیم شیلی وابسته نشد. اگر مسئله تنها بر سر دستیابی به باروت بود جنگ میتوانست تا ابد ادامه پیدا کند. کارخانه جدیدی در Leuna واقع در مرکز آلمان ساخته شد. جنگ سود تولید میکند. تولید در کارخانه Oppau و Leuna سود فراوانی را برای مالکان سهام بوجود آورد. در حقیقت بازگشت ۲۵ درصد از پول سرمایه گذاری شده در خلال دوران بقیه جنگ!<sup>۳</sup> تولید نیترات پتاسیم آلمان را از یک شکست سریع نجات داد. جنگ سه سال دیگر ادامه یافت. در خلال این دوران صنعت شیمی آلمان جهت حمایت از جایگاه انحصاری خود در رابطه با تعداد چندی از محصولات به نزدیک شدن به یکدیگر ادامه دادند. در جولای ۱۹۱۶ هشت شرکت آلمانی (BASF, بایر, هوخست, Casella, Kalle, آگفا, Greisham, Ter Meer) با یکدیگر ادغام شدند و Interessen Gemeinschaft der Deutschen Teerfarbenindustrie (منافع مشترک صنعت رنگ آلمان)<sup>۴</sup> را تشکیل دادند. این گروه با نام شرکت IG معروف شد. بر خلاف صنعت شیمی, آلمانیها در جنگ ناموفق بودند. جنگ مقدار بسیار متناهی باروت را صرف خود نمود. یک سود بی حساب برای صنعت شیمی. اما مسئله ای وجود داشت. جهت تولید باروت به نیروی کار نیاز بود, بدون کارگر سودی حاصل نمیشود. کمبود نیروی کار وجود داشت, بسیاری از کارگران در جبهه های جنگ به سر میبردند. در ضمن دستمزد کارگران افزایش یافته بود. مدیر شرکت IG, Carl Duisberg به دولت آلمان شکایت برد. او از دولت تقاضا نمود "راه را برای ورود نیروی کار ذخیره بلژیکی باز کنید". به عبارت دیگر, او میخواست که دولت کارگران کشور اشغال شده بلژیک را وادار بنماید که بعنوان برده به کارخانجات آلمان بیایند. درخواست Duisberg مورد قبول دولت آلمان واقع شد. پس از آن ارتش آلمان بصورت وحشیانه ای اخراج اجباری کارگران بلژیکی را آغاز نمود. سربازان آلمانی به خانه ها, میدین و بازارها حمله کردند. بیش از ۶۶۰۰۰ بلژیکی به آلمان و به برنامه نیروی کار مجانی شرکت IG آورده شدند. اما در آلمان و علیرغم تهدیدات و تنبیهات هیچکس نتوانست کارگران بلژیکی را وادار به کار کند. پس از گذشت چند ماه باید از این پروژه صرف نظر میشد و کارگران به خانه هایشان بازگردانده میشدند. این اولین باری بود که شرکت IG تقاضای نیروی کار مجانی مینمود. بعدها و در خلال جنگ جهانی دوم شرکت IG عمدتاً با بیگاری کارگران در کارخانجات و اردوگاههای کار اجباری, جایی که انسانهای بسیاری با جان خود بعنوان سرمایه سود فراوانی را برای شرکت IG فراهم آوردند به حیات خود ادامه داد.

## IG Farben خود را با صلح انطباق میدهد

آلمان در جنگ جهانی اول, علیرغم کشفیات جدید, موفق نبود. کمبود مواد اولیه و غذا بشدت محسوس بود. پیوستن رومانی به جبهه متفقین در سال ۱۹۱۶ آغازی شد بر پایان ذخائر نفتی. لاستیک نیز به دلیل محاصره انگلستان به همین ترتیب. صنعت شیمی با تمام توان جهت ایجاد جایگزینی برای نفت و لاستیک کار میکرد. این چالش های جدید بودند که قرار بود آلمان را از وارد نمودن مواد اولیه ضروری جهت اداره جنگ و دادن هر چه بیشتر سود به شرکت IG مستقل نماید. اما شرکت IG تا قبل از شکست آلمان در جنگ موفق به انجام آنها نشد. جایگزینی برای لاستیک کشف شد اما برای ساخت طایر غیر قابل استفاده بود. در ۱۱ نوامبر سال ۱۹۱۸ زمانی که آتش بس اعلام شد, شرکت IG خود را با شرایط منطبق نمود و ادامه حیات را بعنوان هدف برگزید. اتهامات عنوان شده در مورد جنگ گاز جدی بودند. هدف متفقین محاکمه مسنولان و شناخت در مورد فرایندهای محرمانه ای بود که منجر به تولید گازهای سمی, مواد منفجره, مواد رنگی و نیتراتها شده بود. شرکت IG مخالفت نمود و به این اشاره کرد که این امر پس از جنگ از لحاظ تجاری به امکانات رقابتی آنها بعنوان شرکت صدمه وارد میآورد. این دلایل در شرایطی که آنها در جنگ شکست خورده و عوامل درد و رنج فراوانی را فراهم آورده بودند میتواند کمی عجیب و غریب به نظر بیاید. اما اینها در اقتصاد سرمایه داری دلایل قابل قبولی هستند. با اینحال شدیدترین درخواست از جانب فرانسه که بیشترین صدمات را متحمل شده بود ارائه شد. این تنها فرانسه بود که خواهان نابودی کلیه صنایع

تسلحیاتی، حتی کارخانه های رنگ و نیترات، آلمان شد. این به معنای پایان کار شرکت IG بود. اما اینچنین نشد. شرکت IG با حيله گری و پرداخت رشوه توانست در مباحثات و مذاکرات به صورتی حلزون وار خود را از مهلكه نجات بدهد. حتی از مهلكه فرانسه.

در سال ۱۹۱۹ زمانیکه نماینده شرکت IG ورسای را ترک کرد، با طرفین متخاصم به توافق رسیده بود که کلیه کارخانجات و بخش بزرگی از اسرار خود را مخفی نگاهدارد. آنها فرانسه را از طریق تقسیم دانش و تکنیک در مورد تولید رنگ خریدند. شرکت فرانسوی **Compagnie Nationale** اسرار تولیدی شرکت IG را در مقابل پنجاه درصد از سود خالص طی ۴۵ سال<sup>۲۰</sup> دریافت نمود. دانش در مورد تولید رنگ گسترش یافت. در خلال جنگ در آمریکا شرکت بزرگ **Du Pont** اداره شرکتهای رنگ را بدست گرفته بود. با خرید تعداد زیادی از مهندسان آلمانی **Du Pont** نیز به چگونگی ساخت رنگها پی برد. چند سال بعد رقابت بین المللی در بازار رنگ یک واقعیت بود. بدین ترتیب تسلط شرکت IG در زمینه تولید نیترات نیز میتوانست بتدریج پایان گیرد. در آلمان ایده افزایش یک همکاری بین المللی در زمینه فروش رو به توسعه نهاد. هر هشت شرکت در این مورد با یکدیگر توافق داشتند.

اما کارل بوش در **BASF** پروژه های بسیار بزرگتری را در سر داشت. در سال ۱۹۲۴ بر اساس پیشنهاد او کلیه شرکتهای IG در یک گروه واحد گرد هم میامدند و بدین طریق تمام عوامل مالی و کاری خود را در یک شرکت بزرگ واحد متمرکز مینمودند. بدین ترتیب شرکتی بزرگ و قدرتمند ساخته میشد. پیشنهاد بوش مورد قبول هفت شرکت دیگر واقع شد و در دسامبر ۱۹۲۵ کلیه شرکتهای در شرکت جدیدی با نام **IG Farbenindustrie Aktiengesellschaft** با یکدیگر ادغام شدند. **Carl Duisberg** به سمت رئیس هئیت مدیره و کارل بوش به سمت مدیر عامل انتخاب شدند. ادغام بیک موفقیت تجاری مبدل شد، اقتصاد آلمان وضعیت بسیار بدی داشت، با این وجود ارزش سهام **IG** در خلال سال ۱۹۲۶ سه برابر شد. کارخانه **IG** بزرگترین کارخانه وقت اروپا و بزرگترین کارخانه شیمی در جهان بحساب میامد.

## IG Farben, نفت و لاستیک از ذغال سنگ

**IG Farben** ابداع بوش بود و طرحهای مشخصی برای کارخانه **IG Farben** و محصولات جدیدی که قرار بود از طریق فرایند فشار بالا تهیه کند داشت. او اکنون میخواست طرحهایی را که در گذشته بصورت نظری و در سطحی محدود در آزمایشگاه محاسبه شده بودند، در سطح وسیعی به واقعیت مبدل نماید. **Bosch** میخواست منابع ذغال سنگ آلمان را به بنزین تبدیل کند! بنزین بهترین فرآورده نفت! **Bosch** تصور میکرد که میتوانست از این طریق سود فراوانی به جیب بزند. او در ضمن میخواست آلمان را از وابستگی به منابع نفتی بیگانه آزاد سازد. در جنگ نفت یک ضرورت مطلق بود. اما در واقع استفاده از نفت با افزایش استفاده از اتوموبیل همراه شده بود. حتی در آلمان. اما همچنین به این دلیل که دولت آلمان در خفا تجهیز ارتش را آغاز کرده بود و به مقدار بسیار زیادی بنزین احتیاج داشت. هدف راه اندازی ارتشی مکانیزه متشکل از تانکها، بمب- و هواپیماهای حمله ای بدون نفت از منابع نفتی بود.<sup>۲۱</sup> انتقامجویان در همانزمان در پی جنگ جدیدی بودند که هدفش بازیافتن جایگاه رهبری کننده برای آلمانیها بود. بوش و **IG Farben** نمیخواستند که به تنهایی دست بکار پروژه ذغال- بنزین بشوند. و ضمناً این پروژه پروژه ای بسیار گرانی بود. سال، سال ۱۹۲۶ بود، زمانیکه وامهای آمریکایی به آلمان سرازیر میشدند.

بوش در بزرگترین شرکت نفتی جهان، **Standard Oil of New Jersey** که امکانات مالی آنها در مجموع نامحدود بود، به دنبال شریکی میگشت. در مارس ۱۹۲۶ فرانک هاوارد، رئیس بخش انکشاف **Standard Oil**، به منظور بررسی روند تحقیقات ذغال- نفت به آزمایشگاه **IG Farben** در **Ludwigshafen** آمد. هاوارد بشدت تحت تاثیر قرار گرفت و به رئیس خود **Walter Teagle** شیوه

ای را که IG توسط آن توانسته بود "سوخت با ارزش موتور را از ذغال قهوه ای و انواع دیگر ذغالها با کیفیت پایین به میزانی که برابر است با نیمی از وزن کرین" گزارش داد. این به روشنی و کاملاً به معنای استقلال کامل اروپایی در تولید عرصه بنزین است"<sup>۲۷</sup>

در سال ۱۹۲۷، IG Farben، Standard Oil را به یک همکاری اقتصادی جهت توسعه روند ماده فوق دعوت نمود. اما قبل از آن IG Farben بطور کامل کار خود را آغاز نموده بود<sup>۲۸</sup>. آنها در ژوئن ۱۹۲۶ ساخت کارخانه جدیدی را در Leuna جهت تولید انبوه روغنهای مصنوعی آغاز کرده بودند. هدف تولید ۱۰۰۰۰۰ تن در سال بود.<sup>۲۹</sup> نشان داده شد که تولید انبوه بنزین از ذغال فرایند بسیار دشواری بود که مخارج تولید را بشدت افزایش میداد. پول بیشتری نیاز بود. آنچه که Standard Oil پرداخت مینمود کفایت نمینمود. ضرورت افزایش همکاری اقتصادی احساس میشد. بوش در مورد نگرانیهای تولید هرگز چیزی نگفت و بدینوسیله توانست Standard Oil را متقاعد سازد که مبالغ بیشتری را سرمایه گذاری نماید. بوش امتیازات روند تولید را به سراسر جهان، بجز آلمان، فروخت. ۲۰ درصد از سود به IG Farben تعلق گرفت. در ضمن آنچه را گرفت که شرکت را در آن لحظه نجات میداد. Standard Oil ۲ درصد از کل سرمایه اش، ۵۴۶۰۰۰ سهم به ارزشی بالغ بر ۳۵ میلیون دلار، را به IG Farben داد!<sup>۳۰</sup>

Bosch تلاشهای خود را جهت دریافت پول از Standard Oil در اینجا تمام نکرد. او موفق شد که حتی Standard Oil را با یک طرح مشترک در مورد تولید و فروش لاستیک سنتری و لاستیک بونا-ی ساخته شده از ذغال متقاعد نماید. تولید لاستیک بونا، بدون داشتن امکان برای رقابت با لاستیک طبیعی، هنوز بسیار گران بود. Bosch به این امر دل بسته بود که Standard Oil بتواند استفاده از لاستیک بونا را در میان تولید کننده گان لاستیک در آمریکا گسترش بدهد.

اما در اینجا همکاری آنها برای این مرحله خاتمه یافت. رکود اقتصادی در آمریکا و پس از آن در جهان به کلیه سرمایه گذارها در محصولات جدید پایان داد. در ضمن، تقریباً همزمان، ذخائر نفتی بزرگی در تگزاس کشف و قیمت نفت بصورت شگفت انگیزی سقوط کرد. در سال ۱۹۳۰ مخارج تولید یک لیتر روغن مصنوعی میان ۴۰ تا ۵۰ pfennig و یک لیتر بنزین خام تا ۷ pfennig آلمانی بود.<sup>۳۱</sup> در خلال رکود اقتصادی قیمت لاستیک طبیعی بصورت فزاینده ای سقوط کرد. کلیه طرحها در مورد تولید بنزین و لاستیک از ذغال سنگ در آمریکا به حالت تعلیق درآمد. هر چند که تا آنزمان بوش و IG Farben آنچه را به آن نیاز داشتند بدست آورده بودند. سرمایه ای که آنها به توسط آن میتوانستند به تحقیقات و تولید خود ادامه بدهند. اما اکنون زمانیکه بهای تولیدات طبیعی بسیار ارزان بود تنها یک چیز نجات دهنده منافع بود. تنها یک آلمان در جنگ میتوانست به لاستیک و نفت تولید شده از ذغال سنگ نیاز داشته باشد. این طرح بعدی بوش و IG Farben بود.

## طرح Young و بدست گیری قدرت توسط نازیها بخش سوم

طرح Dawes برای غرامتهای جنگی آلمان توافقنامه پایانی نبود بلکه فقط طرحی بود موقتی جهت ادامه راه در شرایط بعدی. پس از اینکه طرح Dawes به مرحله اجرا درآمد و شرایط هرج و مرج با پرداخت غرامتها راه حلی موقتی را پیدا کرد متفقین به کار جهت یافتن راه حلی نهایی در مورد مسئله غرامتها ادامه دادند. در ۷ جولای ۱۹۲۹<sup>۳۲</sup> کمیسیونی از نماینده گان کشورهای متفق تحت رهبری دیپلمات آمریکایی Owen D. Young پیشنهادی که در نهایت شیوه پرداخت جنگی آلمان را تعیین مینمود ارائه کرد. پیشنهاد، طرح Young، به این معنا بود که آلمان طی ۳۷ سال بصورت میانگین، سالانه، مبلغی بالغ بر ۱۰۰ میلیون پوند انگلیس را پرداخت مینمود و پس از آن طی ۲۲ سال دیگر مبلغی را جهت پوشش بدهیهای جنگی که متفقین به آمریکا داشتند میپرداخت. طرح Young



رقم نجومی ۲۰ میلیارد دلار را برای غرامت جنگی آلمان<sup>۳۳</sup>، یا ۱۰۵ میلیارد مارک جهت پرداخت تا سال ۱۹۸۸، تعیین نمود<sup>۳۴</sup>.

مسئولیت کلیه بدهیها اکنون بر دوش دولت آلمان گذاشته میشود و به بانک جدیدی، Bank of International Settlements, BIS، پرداخت میشود. بانک نیز به نوبه خودش مبالغ را میان متفقین تقسیم مینمود. BIS میتواند با توجه به اعتبارات خارجی و در ضمن همانند یک بانک بین المللی بزرگ کار کند.

Bank of International Settlements نامیست که باید به خاطر سپرد. در آینده ای نزدیک و کاملا غیر قابل تصور این بانک به رابط اصلی آلمانیها در معاملات بین المللی، حتی با شرکتهای کشورهای دشمن، در خلال جنگ جهانی دوم، تبدیل میشود. بر اساس طرح Young، آلمان زمانیکه طرح محقق میشود، سلطه خود را بر روی مناطق خود باز یافته و کلیه نیروهای خارجی کشور را ترک میکردند.

اما مهمترین بخش این طرح معرفی یک تغییر تعیین کننده در طرح Dawes بود که شرایط را برای پرداخت غرامتها دشوارتر مینمود. در طرح Dawes بخش اصلی غرامتهای جنگی با ارائه کالا پرداخت میشود. در طرح Young غرامت جنگی باید بصورت نقدی پرداخت میشود! این یک تفاوت تعیین کننده جدید بود. خشم بر انگیز شده از طرح Young در میان طبقه سرمایه دار آلمان بی اندازه بود. نه فقط بخاطر اینکه آن مبلغ ۲۰ میلیارد دلاری که باید طی یک دروه تقریباً ۶۰ ساله پرداخت میشد آلمان را تحت قیمومیت متفقین قرار میداد، بلکه قبل از هر چیز به دلیل اینکه غرامت باید بصورت نقدی پرداخت میشد. در طرح Dawes سرمایه صنعتی آلمان بخاطر عرضه کالاهایش در بازار ضمانت دریافت نموده بود. این امر برای سرمایه داران آلمان مزیت فراوانی را در مقابل دیگر سرمایه داران اروپایی و آمریکایی در بر داشت. این مزیت در طرح Young لغو شد.

اکنون سرمایه داران آلمانی ناگزیر بودند که کالاهای خود را در چهار چوب رقابتهای بین المللی عرضه کنند. سرمایه دار فولاد Fritz Thyssen با طرح Young بشدت مخالفت نمود. او "به هیچ عنوان مخالف طرح Dawes نبود به دلیل اینکه او بر روی مجموعه ای از خسارات حساب میکرد که بوسیله کالا پرداخت میشود.

اما بر اساس طرح Young پرداخت نقدی بصورتی کامل جانشین تحویل کالا میشد. Thyssen "بر این عقیده بود که اقتصاد تمام کشور به دلیل بدهی که کشور به آن تن در داده بود تضعیف میشد".<sup>۳۵</sup> علاوه بر آن او بر این نظر بود "کسی که دقیقاً بررسی میکند میبندد که طرح Young به معنای به امانت گذاردن کل ثروت ملی آلمان بعنوان تضمینی جهت انجام تعهدات پرداختی خود بود. نتیجه، سرازیر شدن سرمایه های آمریکایی بسوی آلمان میشد".<sup>۳۶</sup>

Fritz Thyssen، ثروتمندترین مرد آلمان، حمایت خود را از حزب ناسیونالیست، حزبی که بشدت به طرح Young حمله میکرد، افزایش داد. پشتیبانی Thyssen به حزب نازی نقش بسیار مهمی را در جریان رویدادهای پیش رو ایفا نمود. مهمتر با اینحال این بود که Thyssen راه برقراری ارتباط با یک محفل جدید را برای هیتلر، به عبارت دیگر محفلی متشکل از غولهای صنعتی در آهن و صنایع فولاد در Ruhr، مرکز صنعتی و اقتصادی آلمان، باز کرد. و Thyssen یک آن در تایید این امر که "طرح Young یکی از مهمترین دلایل پیروزی ناسیونالیستها در آلمان تردید ننمود"<sup>۳۷</sup>. طرح Young نگرانی شدیدی را در آلمان بوجود آورد. دولت قصد داشت که آنرا پذیرفته و امضاء کند. اما مردم در مجموع بر آن نظر نبودند. جنگ ده سال پیش به پایان رسیده بود. پرداخت چنین مبالغ هنگفتی، تصویری که وجود داشت، برای همیشه، احساس ناخوشایندی را بوجود آورده بود. در این وضعیت با پشتیبانی Thyssen، کمیته ای جهت برآوردن رفتاراندومی اجباری در مورد طرح Young آغاز شد. این امر به معنای باز شدن یک فضای سیاسی بزرگ برای هیتلر بود.

با خزانه پر توسط پولهای Thyssen و دیگر سرمایه داران هیتلر در جلسات عمومی بر علیه طرح Young تبلیغ و تهییج میکرد. "او با استعداد بزرگ خود در عوام فریبی توانست از احساسات ناسیونالیستی مردم آلمان در جهت منافع شخصی خود بهره برداری نماید"<sup>۳۸</sup>.



از سال ۱۹۲۹ مبارزه بر علیه طرح Young موضوع اصلی تبلیغات هیتلر بود، تبلیغاتی که همزمان راهگشای بسیاری از مسائل مهم شد. از طریق دوستی با Thyssen هیتلر برای اولین بار با سیاستهای راست سنتی آلمان در حزب لیبرال ملی آلمان و رهبر آنها آلفرد هاگنبرگ تماس گرفت. برای هاگنبرگ نیز تبلیغات در مورد طرح Young اهمیت خاصی داشت. آقایان هیتلر و هاگنبرگ یکدیگر را پیدا کردند. اتحادی سیاسی میان آنها برپا شد. آنها با یکدیگر مجموعه ای از نشستهای عمومی را در سراسر کشور بر علیه طرح Young برگزار نمودند. هاگنبرگ از طریق شبکه عظیم ارتباطی حزب، این امکان را برای اولین بار برای هیتلر فراهم نمود که در جلسات و سخنرانیها تبلیغات نازیستی را در سراسر کشور منتشر نماید. در ضمن هیتلر به روزنامه های داخلی آلمان که توسط حزب

ناسیونالیست کنترل میشد دسترسی پیدا کرد. بخاطر اتحاد با هاگنبرگ هیتلر در سراسر آلمان به نام شناخته شده ای مبدل شد. Fritz Thyssen نوشت، " کارایی و قدرتی که تبلیغات پرشور بر علیه طرح Young به حزب هیتلر داد، امکان بدست گیری قدرت را برای او فراهم آورد"<sup>۳۹</sup>. هیتلر در سخنرانیهای خود بیرحم بود و از حملات کاذب و مستجن بر علیه سوسیالیسم و نفرت نژادی بر علیه یهودیان استفاده میکرد. برای هیتلر تفاوتی میان کمونیستها و یهودیان وجود نداشت. هیتلر در "مبارزه من" نوشت که " ما باید به بلشویسم روسی در قرن بیستم بعنوان تلاشی از جانب یهودیت جهت آقایی بر جهان نگاه کنیم"<sup>۴۰</sup> و اینکه "مبارزه بر علیه بلشویسم یهودی جهانی موضعی روشن را در قبال روسیه شوروی مطالبه مینماید"<sup>۴۱</sup>

چند سال بعد در سخنرانی روز ملی حزب در نورمبرگ، ۱۹۳۶، هیتلر مدعی شد که در اتحاد جماهیر شوروی " ۹۸ درصد از شوراهای - و دهقانان جمهوریها توسط یهودیان کنترل میشدند"<sup>۴۲</sup> تحریکات بر علیه کمونیستها، اتحاد جماهیر شوروی و یهودیان در میان سرمایه داران مرفه منعکس شد. غولهای صنعتی آلمان از وجود هیتلر آگاه شدند. پولها بسوی صندوق حزب نازی سرازیر شد. طرح Young در ۱۷ مه ۱۹۳۰ پذیرفته شد. شش هفته بعد کلیه نیروهای نظامی متفقین آلمان را ترک کردند.

در خلال این دوران جنبش مخالف با طرح Young همراه با مخالف بیرحم طرح، هیتلر و حزب نازی رشد کرد. سرمایه داران آلمانی، که بر روی نهادهای اقتصادی آلمان جهت استفاده از آن در مبارزه سیاسی، کنترل داشتند، تصمیم گرفتند که بخش بزرگی از پولها را برای پشتیبانی از هیتلر استفاده کنند. آنها در او آن نیرویی را میدیدند که میتواند یک دولت راستی نیرومند را با سیاستی اعلام شده بر علیه طبقه کارگر آلمان تشکیل بدهد. هیتلر کمکهای مالی را صرف ساختن یک حزب ملی - و دستگاه تبلیغاتی در سراسر کشور با هزاران کارمند مزد بگیر نمود. از جمله بخشهای حمله ای هیتلر با پولهای سرمایه های بزرگ پرداخت شد.

"اولین کمکهای مالی" سرمایه داران بزرگ آلمانی نقش تعیین کننده ای را در سیاست آلمان ایفا نمود. یکسال بعد، در جریان انتخابات مجلس در سپتامبر، ۱۹۳۰، نازیها ۶،۴ میلیون رای بدست آورد! افزایشی هشت برابر از آرا در عرض سال! کمکهای مالی سرمایه داران بزرگ حزب نازی، یکی از احزاب کوچک مجلس، را به یک حزب توده ای بزرگ مبدل نموده.

در خلال انتخابات، در زمانی که آمار بیکاری مرز ۲ میلیون را پشت سر گذاشته و بحرانها اقتصادی و سیاسی شدیداً رشد کرده بود، کلیه عوامفربیهیهای هیتلر مورد استفاده قرار گرفت. تبلیغات انتخاباتی نازیها بر روی شخص هیتلر، هیتلر بعنوان ناجی متمرکز شده بود. آفیشهای بزرگ با تصویر و عنوان " هیتلر نان و کار ایجاد میکند - لیست شماره سه را انتخاب کنید" تبلیغ اصلی انتخابات بود. موفقیتهای انتخاباتی هیتلر و نازیها از لحاظ بین المللی بسیار عجیب به نظر میامد.

"صد کرسی مجلس توسط یک حزب بی اهمیت فتح شد، ناسیونال سوسیالیستها که توسط یک سخنران رهبری میشد، نگرانی بزرگی را ایجاد نمود"<sup>۴۳</sup>.

## بحران اقتصادی جهان ۱۹۳۰ - ۱۹۳۳

پس از انتخابات مجلس، ۱۹۳۰، بحران اقتصادی در آلمان تشدید شد. یکسال پس از انتخابات شمار بیکاران تا ۴ میلیون افزایش یافته بود! بحران سیاسی پس از انتخابات با دولتهای ناتوان همیشه در مصالحه با و یا مورد حمله نازیها، شدیدتر شد. سیاست، سیاستی دست راستی بود نشانه رفته شده بسوی طبقه کارگر آلمان. از همان سال ۱۹۲۹ بحرانی در ابعاد وسیع در سراسر جهان سر به آسمان کشید. همه چیز در آمریکا آغاز شد، جایی که تولید سرمایه داری به اوج خود رسیده بود و انباشت کالایی که هرگز در گذشته دیده نشده بود. این تولید اضافی سودی به حال جامعه نداشت. قدرت خرید بسیار ضعیف بود. انبار کارخانه ها انباشته و نرخ بیکاری بشدت افزایش یافته بود. سرمایه ها از رده سرمایه گذاریها خارج شدند. در پایان ۱۹۲۹ سرمایه داران در آمریکا به دادن وام به اروپا خاتمه دادند.<sup>۴۴</sup> تاثیر آن در آلمان و دیگر کشورها که بدهیهای بزرگی به آمریکا داشتند و همواره از آمریکا پول بیشتری را جهت پرداخت بدهی قبلی دریافت مینمودند، ویرانگر بود. سقوط قیمتها در مجموع و کمبود نقدینگی جهت پرداخت وام، بسیاری از کشورها ناگزیر شدند که به سراغ ذخایر طلای خود رفته و با طلا بپردازند. این امر شرایط داخلی را با افزایش بحران اقتصادی وخیمتر نمود. این امر به نوبه خود منجر به محدودیتهایی در پرداخت طلا و هزینه های گمرکی و دیگر محدودیتهای تجاری جهت حمایت از تولیدات داخلی شد. در سال ۱۹۳۰ تجارت بین المللی بشدت کاهش و تقریباً خاتمه یافته بود. "نیمی از اروپا ورشکست شده بود، و نیم دیگر آن در آستانه ورشکستگی قرار داشت"<sup>۴۵</sup>. شرایط آلمان وخیمتر از بقیه کشورهای اروپایی بود. آلمان بزرگترین دریافت کننده وام بود.

در خلال سالهای طرح Dawes، از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ آلمان ۹۰۰ میلیون پوند وام دریافت و ۵۰۰ میلیون آنرا بعنوان خسارت جنگی به متفقین پرداخت نموده بود<sup>۴۶</sup> مابقی آن در کشور، صرف انواع بازسازیها، از همه نوع پس از جنگ جهانی اول، سرمایه گذاری شده بود. اقتصاد دولتی و خصوصی کاملاً به پولهای وام گرفته وابسته شده بود. اما اکنون پرداخت وامها خاتمه یافته بود و آلمان باید سالانه ۱۰۰۰۰۰ هزار پوند خسارت پرداخت میکرد. در ضمن کشور بدهیهای دولتی و خصوصی دیگری هم به خارج داشت، بدهیهایی که پرداخت سالانه ای بالغ بر تقریباً ۱۰۰ میلیون پوند را به وام دهنده گان مطالبه مینمود. موازنه پرداختیهای کشور کسری موازنه ای بالغ بر ۶۰ میلیون پوند را نشان میداد. درآمد صادرات از ۶۳۰ میلیون پوند در سال ۱۹۲۹ به ۲۸۰ میلیون پوند در سال ۱۹۳۲ کاهش یافته بود. در ماه مارس ۱۹۳۲ نرخ بیکاری به رقم پاور نکردنی ۶ میلیون رسیده بود!<sup>۴۷</sup> در خلال بهار ۱۹۳۱ یک بحران عمومی اقتصادی در معاملات جهانی جریان داشت. وضعیت اقتصادی جهان در آستانه ورشکستگی قرار داشت. عدم اطمینان بر معاملات در حالیکه عدم اعتماد مردم به سیستم اقتصادی و سیاسی نیز افزایش میافت، حاکم بود. دقیقاً در همانزمان در مه ۱۹۳۱، بانک خصوصی و مهم اطریشی - Anstalt Kredit، پرداختیهای خود را متوقف نمود، بانک در شرف ورشکستگی بود. علیرغم کمکهای اقتصادی دولت اطریش و بانک مرکزی انگلیس Bank of England، وحشت و ترس گسترش یافته و بسرعت آلمان را به تسخیر خود درآورد. وام دهنده گان پولهای خود را مطالبه مینمودند و در خلال تنها یک هفته بانک مرکزی آلمان ۵۰ میلیون پوند طلا را از دست داد<sup>۴۸</sup>.

بسیاری از کشورهای جهان، در بهار ۱۹۳۱، در آستانه ورشکستگی اقتصادی قرار دارند. در آمریکا، ۲۰ ژوئن ۱۹۳۱، پرزیدنت هور در تلاش جهت متوقف نمودن ترس و وحشت اقتصادی و فروپاشی اقتصاد سرمایه داری بیانییه ای سیاسی را صادر نمود. و توجه داشته باشید که ما در مورد اقتصاد سرمایه داری مینویسیم. به دلیل اینکه بحران اقتصادی فقط در این بخش از جهان وجود داشت. در اتحاد جماهیر شوروی که سوسیالیسم حکومت میکرد بحران اقتصادی وجود نداشت. برعکس، دولت با اقتصاد برنامه ریزی شده، در یک اقدام بیسابقه در جهان، برنامه ای پنج ساله را آغاز نموده

بود که کشور را از فقر و فاقه و عقب ماندگی به کشوری با ارقامی بهتر برای توسعه اقتصادی مبدل نموده بود.<sup>۹</sup>

در ۲۰ ژوئن ۱۹۳۱ پرزیدنت هورر به جهان فرصت زمانی یک ساله ای را پیشنهاد نمود، فرصتی که بر اساس آن کلیه بدهیهای جهان، از جمله غرامت جنگی آلمان، باید پرداخت میشد. از ابتکار عمل هورر تقریباً همه به گرمی استقبال کردند. فرانسه، کشوری که در خلال جنگ جهانی اول و حمله آلمان بیش از همه خسارت دیده بود جهت پرداخت خسارتهای جنگی خواستار ضمانتهای اقتصادی شد. پس از توافق با فرانسه در ۱۳ جولای مهلت پرداخت هورر پذیرفته شد. گیرنده گان وام توانستند نفسی تازه کنند. البته به این آسانی هم نبود. به هر حال نه برای همه.

مشکلات بزرگ اقتصادی در بسیاری از کشورهای مهم، از جمله انگیس و آمریکا، ادامه یافت. زمانی که مهلت پرداخت هورر بسر رسید، جولای ۱۹۳۲، بحران اقتصادی در کشورهای سرمایه داری ادامه یافت. در خلال زمستان ۱۹۳۲-۱۹۳۳ وضعیت اقتصادی آمریکا در وخیمترین شرایط خود قرار داشت. کشور تقریباً ۱۵ میلیون نفر بیکار داشت.<sup>۱۰</sup>! در این شرایط بین المللی بود که هیتلر و نازیها قدرت را در آلمان به تسخیر خود درآوردند.

## پیروزیهای انتخاباتی و شکست نازیها

پس از انتخابات پارلمان در ۱۴ سپتامبر ۱۹۳۰ نازیها در پارلمان آلمان به دومین حزب بزرگ پس از سوسیال دمکراتها تبدیل شدند. هیتلر پس از انتخابات سازش ناپذیرتر شد و انتقادات شدید خود را به متحدان و دوستانش در حزب ناسیونالیست متوقف نمود. او اکنون هدف مشخصی داشت که آشکارا اعلام نمود. هیتلر میخواست که صدر اعظم آلمان بشود. تهیجات و تبلیغات نازیها خشونت آمیزتر شده و بر روی یهودیان و کمونیستها، که تنها علل کلیه بدبختیها و فروپاشی اقتصادی سیستم قلمداد میشدند، متمرکز شده بود.

قبل از انتخابات پارلمان ۳۱ جولای ۱۹۳۱ نازیها مجهز به یک دستگاه بزرگ حزبی بودند و تبلیغاتشان در تمام روستاها و شهرهای آلمان نفوذ کرده بود. و تمام اینها توسط سرمایه های بزرگ آلمان پرداخت شده بود. بحران اقتصادی در کشور با شش میلیون بیکار عمیقتر میشد. هیتلر از این امر در انتخابات عوام گرایانه خود استفاده کرد. موفقیتهای نازیها در جولای ۱۹۳۱ عظیم بود. حزب ۱۳,۷ میلیون رای بدست آورد (۶,۴ میلیون رای در سپتامبر ۱۹۳۰) و حضور خود را در مجلس از ۱۰۷ نماینده به ۲۳۰ نماینده افزایش داد! نازیها بزرگترین حزب آلمان بودند.

پس از انتخابات درخواست هیتلر بعنوان صد اعظم مسلم بود. پرزیدنت آلمان هایدنبرگ از اعطای قدرت به هیتلر با توجه به اینکه او قانون اساسی آلمان را مورد احترام قرار نخواهد داد سرباز زد. ماموریت تشکیل دولت بر عهده رئیس سابق حزب مرکز، Von Papen نهاد شد. اما بی ثباتی سیاسی عمیق بود و دولت سقوط کرد. برای ۶ نوامبر انتخابات جدید اعلام شد. هدف بدست آوردن اکثریت قاطع در مجلس بود و برای بسیاری این امر آشکار و بدیهی بود. اما اینچنین نشد. نتیجه انتخابات در ۶ نوامبر ۱۹۳۱ شکست سختی بود شد برای نازیها. در طول سه ماه، از ۳۱ جولای تا ۶ نوامبر، رقم آرای حزب از ۱۳,۶ میلیون رای تا ۱۱,۷ میلیون رای سقوط کرده بود. نازیها ۲ میلیون رای، ۳۴ کرسی، مجلس را از دست داده بودند. افسانه موفقیتهای نازیها به بن بست رسیده بود. در برخی از شهرها که نازیها قدرت را بدست گرفته و مردم شایستگی آنها را در اداره کشور تجربه نموده بودند، علیرغم تبلیغاتی که بخشا توسط کمکهای مالی دولت تامین میشد، برای مثال اولدنبرگ از ۴۷ تا ۳۷ درصد، کولبرگ از ۴۴ تا ۳۹ درصد و پوتسدام از ۴۲ به ۳۴ درصد، کاهش شدیدی رخ بود.<sup>۱۱</sup>. نتیجه انتخابات به همکاری میان حزب مرکز و نازیها که در مجموع توانسته بودند اکثریت مجلس را بدست بیاورند پایان داد.

روزنامه سوئدی Dagens Nyheter نوشت "شکست سوسیالیستهای ناسیونالیست چنان عظیم است که تعداد آنها، با هم، احتمالاً میتواند در این مجلس جدید بیش از چند نفر نباشد".

تا اواسط سال ۱۹۳۱ نازیها آنچیزی را گرفته بودند که یک حزب پوپولیست خشن میتواندست ارانه نماید. آنها مردم را در شرایطی بحرانی در مقابل تصوراتی کاذب در مورد علل پیشرفت جامعه بسمت و سویی غلط قرار داده و آنچیزی را دریافت نموده بودند که میشد از ارانه وعده های کاذب دریافت نمود.

"در هم آمیختگی احمقانه برنامه تبلیغاتی نازیها قبل از هر چیز مورد قبول بی نبات ترین گروهها جامعه آلمان قرار گرفت. ذهن آشفته آدولف هیتلر، با مفهوم غیرواقعی درباره رمز و راز خون و سرنوشت، عمیقترین تاثیر را بر روی سر در گمترین و نامطمئنترین شنونده گان خود گذاشت. در میان چنین مردمانی علاقه - و آرا - به همان سرعتی از دست میروند که بدست میاید... زمانیکه نازیها به اندازه کافی نیرومند شدند مورد تجزیه و تحلیل دقیقتری قرار گرفتند.

پیراهن قهوه ایها خود را به همان ترتیبی که بودند افشاء کردند: افرادی بشدت دیوانه - ی سازماندهی شده در باندهای سیاسی. افول حزب نازی سریعتر از صعودش بود"<sup>۲۰</sup>. او همانند یک خانه کاغذی فروپاشید. در سراسر کشور احساس میشد که حادثه ای در حال رخ دادن، که شکست نازیها بیش از یک کاهش عادی، بود.

از آنسو حزب کمونیست پیشرفت کرد. کامیابیهای کمونیستها ادامه موفقیتهای قبلی آنها بود. سیاست حزب مورد قبول توده های زحمتکش که هر چه نیرومندتر به موضع حزب مپیوسندند، قرار گرفت. کمونیستها در مه ۱۹۲۸، ۳،۳ میلیون رای، در سپتامبر ۱۹۳۰، ۴،۶ میلیون رای، در جولای ۱۹۳۲، ۵،۳ میلیون رای و به همین ترتیب در نوامبر ۱۹۳۱، ۶ میلیون رای و ۱۰۰ کرسی مجلس آلمان را به خود اختصاص دادند. پیروزیهای کمونیستها خود را بر روی آگاهی سیاسی طبقه کارگر بنیان نهاده بود، یک آگاهی که طی مدت زمانی طولانی رشد کرده بود. در بسیاری از شهرهای بزرگ نتیجه انتخابات کمونیستها شگفت انگیز بود. برای مثال در برلن شمار آرای سابق کمونیستها که ۹۳۸،۷۲۱ بود به ۸۶۰،۵۷۹ افزایش و سوسیال دمکراتها به نوبه خود از ۷۲۲،۰۶۴ به ۶۴۶،۲۶۶ تقلیل یافته بود. نازیها نیز به همان ترتیب، شمار آراء آنها از ۷۵۶،۷۴۵ به ۷۴۵،۷۱۹ کاهش یافت"<sup>۲۱</sup>. کمونیستها بزرگترین حزب در برلن، پایتخت آلمان، بودند!

ادامه دارد

## دادخواست به هایندبرگ

### سرمایه های بزرگ خواستار برگزیدن هیتلر بعنوان صدر اعظم هستند

شرایط برای هیتلر و حزب نازی بحرانی بود. آنهایی که باید "دستکم" ۵۰ درصد از آراء را بدست میاوردند، آنهایی که شکست دادن آنها غیر ممکن بود و اینکه، بر اساس اظهارات هیتلر، باید قدرت دولتی را بدست میگرفتند پس از انتخابات به ناگهان از ۳۷ درصد تا ۳۳ درصد عقب رفته بودند! هیتلر اشتباه میکرد. او معصوم نبود، به ناگهان نظرات دیگران ارزشی پیدا کرده بودند. متوقف نمودن مباحث و انتقادات در حزب دیگر عملی نبود. حتی بر علیه هیتلر! مرد دوم حزب نازی Gregor Strasser، پس از انتخابات به این نتیجه رسید که نازیها به تنهایی هرگز نخواهند توانست قدرت را در آلمان به تصرف خود درآورند. او خواستار همکاری با تشکیل دهنده دولت، در آنزمان Schleicher، که هدفش خریدن حداقل بخشی از حمایت نازیها بود، شد. هیتلر و Strasser کاملاً از هم جدا شدند. Strasser کنترل ارتباطات در سراسر کشور را اداره میکرد و سرگیجگی در حزب افزایش یافت. حزب به دلیل اختلافات داخلی در حال متلاشی شدن بود. پس از چند هفته Strasser حزب نازی را ترک و امکان فروپاشی حزب افزایش یافت.

گوبلز، رئیس تبلیغات حزب شرایط را در دفترچه خاطرات خود توضیح داد. "ناامیدی بزرگ در سراسر سازمان. انسان احساس ناتوانی کرده، آرزو میکند که برای چند هفته ای از مسائل دور باشد...". "مکالمات تلفنی از دکتر Ley: شرایط در حزب هر ساعت وخیمتر میشود"، "رهبران برای ساعتها در اتاق هتل عقب و جلو رفته اند. میتوان فهمید که او با تلاش بسیار فکر میکند... او ناگهان بلند شده

و میگوید: من خودکشی میکنم اگر حزب متلاشی بشه. یک تهدید وحشتناک، بسیار ناامید کننده"<sup>۴۰</sup>. حزب حتی از نظر اقتصادی نیز در وضعیت خوبی بسر نمیرد. "حزب در آستانه ورشکستگی قرار داشت. در نوامبر Fritz Thyssen اخطار داد و گفت که دیگر قادر به پرداخت کمک مالی به جنبش نیست. بسادگی، بودجه ای که میتوانست از فهرست دستمزد هزاران کارمند حزب و SA (ارتش مخصوص حزب) که به تنهایی دو و نیم میلیون مارک در هفته مخارج داشت حمایت نماید وجود نداشت. چاپخانه های روزنامه های بزرگ تهدید کردند که در صورت عدم دریافت صورت حسابهایی که تاریخ پرداختی آنها مدتها قبل بسر آمده بود، از چاپ روزنامه ها سرباز خواهند زد"<sup>۴۱</sup>.

در این شرایط بحرانی سرمایه های بزرگ آلمانی به یاری نازیها آمدند. آنها مبالغ هنگفتی را بر روی حزب نازی، که به سرمایه های بزرگ آینده درخشانی را بنا بر سلیقه اشان وعده داده بود، سرمایه گذاری کرده بودند و نمیخواستند که کل طعمه را از دست بدهند. ۳۸ سرمایه دار بزرگ و صنعتگر بزرگ آلمان در حمایت از هیتلر و حزب نازی با درخواستی به نزد پرزیدنت هایندنبرگ رفتند. علیرغم شکست انتخاباتی هیتلر آن ۳۸ نفر از پرزیدنت هایندنبرگ خواستند که هیتلر را بعنوان صدراعظمی آلمان منصوب نماید. در میان آنها شخصیتهای برجسته و واقعی از سرمایه داران بزرگ وجود داشتند: Schacht و بارون von Schroeder از جهان بانک، Cuno از Siemens و Robbert Bosch از صنایع برق و مهندسی مکانیک<sup>۴۲</sup> (جهت مطالعه درخواست به ضمیمه الحاقی در پایان متن نگاه کنید).

درخواست سرمایه داران بزرگ آلمانی برای آینده حزب نازی تعیین کننده بود. این امر جهت متوقف نمودن فروپاشی حزب نازی پس از انتخابات ۶ نوامبر مهم بود. پس از ارائه درخواست، هیتلر یکبار دیگر به نامی مطرح در میان طبقه سرمایه دار مبدل شده و به بازی سیاسی بزرگ بازگشته بود. در این میان اقتصاد ورشکسته حزب نازی نیز راه حل خود را پیدا کرد. سرمایه های بزرگ تصمیم گرفته بودند که یکبار دیگر بدهیهای هیتلر و نازیها را بپردازند. بارون- ه بانکدار Kurt von Schroeder در برلن، یکی از آنهایی که طی چندین سال از هیتلر حمایت مالی نموده بود، در آغاز ژانویه ۱۹۳۳ نشست مخفیانه با هیتلر برگزار نمود. بر اساس اظهارات شخص Schroeder در خلال دادگاه نورمبرگ، هیتلر وعده داد "که سوسیال دمکراتها، کمونیستها و یهودیان را از مناصب مهم در آلمان برکنار نموده و نظم عمومی را به جامعه بازگرداند"<sup>۴۳</sup>. توقف کلیه تظاهرات و اعتصابات یکی از مطالبات Schroeder بود، ناگزیر نمودن کارگران به سکوت و بازگشت به کارخانه ها نقش هیتلر بود.

هیتلر و Schroeder در مورد این امر که جامعه تجاری آلمان باید بار بدهیهای حزب نازی را به دوش میکشید به توافق رسیدند. کمتر از یک هفته پس از این نشست گوبلز در دفترچه خاطرات خود نوشت که وضعیت مالی حزب " در عرض یک شب به طریقی تعیین کننده تغییر کرد"<sup>۴۴</sup>. از میان آن ۳۸ نفر که به حمایت از هیتلر برخاسته بودند کسی از میان IG Farben وجود نداشت. در آنزمان غول رهبری کننده صنایع کارل بوش هنوز حاضر نبود که بصورتی آشکار از هیتلر حمایت نماید. در طی این دوران بحران سیاسی در آلمان با یک تلاش ناموفق دیگر برای تشکیل دولت، اینبار به رهبری Kurt von Schleicher، ادامه یافت. اما این دولت پایه و اساس ضعیفی داشت و همانند دولت‌های قبلی سقوط کرد.

سرانجام، در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳، هایندنبرگ هیتلر را به مقام صدر اعظمی منصوب نمود. بسیاری در مورد علل اینکه چرا پرزیدنت هایندنبرگ تغییر عقیده داد نوشته اند. هایندنبرگ کاملاً مخالف هیتلر، بعنوان صدراعظم، بود. او مطمئن نبود که هیتلر به قانون اساسی آلمان پایبند میماند. مورخان سرمایه داری در توصیفات خود همواره به انواع مختلف حیل‌ها اشاره میکنند، حیل‌های گریه‌هایی که پرزیدنت را قانع نمود که عقیده خود را تغییر بدهد. این کار رئیس سابق حزب مرکز von Papen - ه توطئه چین است که روابط خوبی با هایندنبرگ داشت. این کار اسکار هایندنبرگ پسر پرزیدنت، که بجز اینکه



چندان باهوش نبود، همچنین بدهیهایی داشت که گفته میشد که به کمکهای غیرقانونی دولتی نیاز داشت، بود.

تنها تلاش سرمایه داری اینست که از زیر بار مسئولیت خود شانه خالی کند. معهذاً این سرمایه بزرگ بود که عکس العمل نشان داد و اعطای پست صدر اعظمی به هیتلر را مطالبه نمود. هایدنبرگ در مقابل فشارهای سرمایه بزرگ سر فرود آورد.

## سرمایه بزرگ مبارزات انتخاباتی صدر اعظم هیتلر را پرداخت میکند.

در دولت جدید بجز هیتلر تنها دو نازیست دیگر (گورینگ و Frick)، شرکت داشتند. این درخواستی از جانب هایدنبرگ بود. پس از شکست انتخاباتی ماه نوامبر موضع نازیستها تضعیف شده بود. هیتلر درخواست کرد و هایدنبرگ را متقاعد نمود که انتخابات جدیدی برای ۵ مارس ۱۹۳۳ اعلام نماید. اینگونه تصور شده بود که با کلیه سازمانهای قابل دسترسی متعلق به دولت انتخابات باید پیروزی بزرگی میشد برای نازیها. اما نه فقط.

اینبار سرمایه بزرگ آلمان بطریقی سازمانده شده و بطور مستقیم و فعالانه در حمایت از هیتلر و انتخابات حزب نازی دخالت داشت. در ۲۰ فوریه رئیس مجلس گورینگ از طریق Hjalmar Schacht، رئیس سابق بانک مرکزی و یکی از فعالترین اعضای گروه مالی که از هیتلر حمایت مینمود، خواستار برگزاری جلسه ای با رهبران برجسته گروه مالی شد. آن نشست مخفی با ۲۰ شرکت کننده حاضر، در خانه هرمان گورینگ برگزار شد. بعنوان یک فرد جدید در گروه سرمایه گذاران حامی هیتلر همچنین "Krupp von Bohlen und Halbach"، رهبر صنایع تسلیحات" وجود داشت. به محض اینکه هیتلر قدرت را قبضه نمود Krupp به یکی از وفادارترین هواداران حزب هیتلر مبدل شد.<sup>۶۹</sup> هدف جلسه جمع آوری کمک مالی برای حمایت از انتخابات هیتلر در ۵ مارس بود. "زمانیکه همه در انتظار این بودند که گورینگ آمده و برای شرکت کننده گان صحبت کند، بجایش هیتلر ظاهر شد، با همه دست داد و در ضلع کناری میز جای گرفت. او مدت درازی، بیشتر از خطر کمونیسم، در مورد چیزی که او در آن لحظه وانمود میکرد به یک پیروزی تعیین کننده دست یافته بود، صحبت کرد."<sup>۷۰</sup> در این نشست و آماده برای حمایت فعالانه از هیتلر، برای اولین بار نماینده ای از IG Farben، شرکت کرد. او Georg von Schnitzler – ۵ سرشناس بود که حضورش تأثیر بزرگی بر روی سرمایه داران حاضر در جلسه گذاشت. IG Farben بزرگترین شرکت آلمان و یکی از بزرگترین در جهان بود. Schacht به شرکت کننده گان جلسه پیشنهاد کرد که سه میلیون مارک برای هیتلر جمع کنند. نماینده IG Farben، Schnitzler بزرگترین کمک مالی، ۴۰۰ هزار مارک، را به جلسه داد.<sup>۷۱</sup> بجز قدرت دولتی و دستگاه حاکم هیتلر اکنون کلیه صنایع – و جهان مالی را پشت سر خود داشت و مبالغ هنگفتی در اختیار خود. اشتباهی نمیتوانست رخ بدهد. اما هیتلر به هر حال تدابیر امنیتی را اتخاذ نمود. کمینترن در ۱۹۵۳ تایید نمود<sup>۷۲</sup>، "فاشیسم در قدرت دیکتاتورست تروریستی و آشکار متشکل از مرتجعترین سرمایه های مالی و امپریالیستی ترین و متعصبترین عنصر".

در ۴ فوریه ۱۹۳۳ پرزیدنت Paul von Hindenburg فرمان جدیدی را امضاء کرد که بر اساس آن به حزب نازی این حق قانونی داده میشد که روزنامه ها و دیگر نشریات چاپی را غیر قانونی اعلام نماید، تشکیل جلسات را ممنوع، و افرادی را که مظنون به خیانت هستند دستگیر کند. شکار مخالفان آغاز شد. گورینگ نیرویی انتظامی متشکل از هزاران تن از اعضای واحدهای حمله ای نازیستی را با فرمان تیراندازی به "دشمنان" در صورت تقابل، تشکیل داد. یک هفته قبل از انتخابات مجلس، ۲۷ فوریه، نازیها ساختمان مجلس را به آتش کشیدند و کمونیستها را به انجام آن متهم نمودند. این برای نازیها یک کودتای تبلیغاتی جهت بوجود آوردن یک پیروزی کامل در انتخابات بود.

پس از آتش سوزی مجلس پرزیدنت هایدنبرگ فرمانی را امضاء کرد که به دولت و هیتلر قدرت تقریباً نامحدودی اعطاء مینمود. در ۳ مارس، دو روز پیش از انتخابات Ernst Thälmann، رئیس KPD، حزب کمونیست آلمان دستگیر شد. کمونیستها مورد اذیت و آزار قرار گرفته و دهها هزار تن

از آنها در سراسر آلمان دستگیر شدند. (Thälmann) بقیه عمر خود را در اسارت نازیها گذراند. او ۱۱ سال در زندانهای نازیها بسر برد. Thälmann احتمالاً توسط اس اس در ۲۸ اوت ۱۹۴۴ به قتل رسید. او از زندان به اردوگاه کار اجباری Buchenwald جایی که او اعدام شد، منتقل شد. جسد او در شب ۲۹ اوت ۱۹۴۴ سوزانده شد)

با اینحال انتخابات ۵ مارس ۱۹۳۳ آنچنان نبود که هیتلر از آن انتظار داشت. نازیها به دنبال اکثریت قاطع در مجلس بودند. آنها ۱۷,۳ میلیون و ۴۳,۹ درصد از آرا را بدست آوردند. نازیها هنوز به حمایت دیگر احزاب وابسته بودند. اما در ۲۳ مارس ۱۹۳۳، دو روز پس از اولین نشست مجلس جدید، مجلس قانون کامل قدرت به نازیها را با حمایت حزب مرکز و دیگر احزاب کوچک سرمایه داری به تصویب رساند. قانون به هیتلر اختیارات مطلق با حق حکومت برای چهار سال، بدون استتطاق مجلس، را اعطاء مینمود. پرزیدنت von Hindenburg قانون را امضاء و آنرا معتبر نمود.

حزب کمونیست در ۵ مارس ۱۹۳۳ انتخابات موفقیت آمیزی انجام داد. حزب، علیرغم اینکه بیش از ۲۰۰۰۰ کمونیست دستگیر شده و در اردوگاههای کار اجباری زندانی بودند و صدها تن از آنها از قبل به قتل رسیده بودند، بیش از ۴,۶ میلیون از آراء را نصیب خود نمود. در اواسط ژوئن ۱۹۳۳ کلیه احزاب سیاسی بجز نازیها غیرقانونی بودند، آزادی مطبوعات منسوخ شد و اتحادیه ها ممنوع اعلام شدند. ۶۰ ساعت کار در هفته به امری عادی مبدل شد.<sup>۶۳</sup> استنمار و به همراه آن حوادث در محل کار و بیماریها بصورت قابل توجهی افزایش یافت. آزار و اذیت یهودیان و هجوم آنها به اردوگاههای کار اجباری جایی که کمونیستها و دیگر نیروهای چپ از قبل در آن بسر میبردند آغاز شد. هیتلر قدرت را مطلقاً، زمانی که پرزیدنت Paul von Hindenburg در ۲ اوت ۱۹۳۴ درگذشت، به تصاحب خود درآورد. بسرعت پس از مرگ پرزیدنت رهبری ارتش همراه با معاون صدراعظم Frans von Papen، تایید نمودند که مقام صدر اعظم و پرزیدنت در یکی، در شخص هیتلر، تحت نام پیشوا و صدراعظم، ادغام شوند. پرزیدنت رئیس کل ارتش بود و افسران و سربازان ناگزیر شدند که نسبت به پرزیدنت جدید اعلام وفاداری نمایند. دیکتاتوری کامل شده بود.

هیتلر مبارزه بر سر قدرت را در آلمان با کمک میلیونها مارک ارائه شده از جانب سرمایه بزرگ آلمان برنده شده بود. با کمک این مبالغ هنگفت بود که نازیها حزبشان، دستگاه تبلیغاتی و نیروهای نظامی خود را سازماندهی نمودند. هیتلر و دیکتاتور حزب نازی به دلیل حمایت پارلمانی احزاب دست راستی از آنها و خیانت به دموکراسی امکان پذیر گشت.

## IG Farben, بزرگترین کارخانه آلمان, دست در دست هیتلر

IG Farben قبل از دستیابی هیتلر به مقام صدراعظمی، ارتباطات خود را با او ایجاد نموده بود. پس از جولای ۱۹۳۲، زمانی که نازیها به بزرگترین حزب پارلمان مبدل شده بودند، رئیس کل کارخانه IG Fabern کارل بوش بر آن شد که مباحث خود را با هیتلر آغاز و موضع او را در مورد تولیدات مصنوعی که IG Farben تولید و یا در فکر تولید آنها بود، قبل از هر چیز از دغال سنگ، دریابد. فرایند تولید، تکنیک با فشار بالا و تبدیل به هیدروژن بسیار گران بود، بدون کمکهای دولتی سودی بدست نیامد. نماینده IG Farben در اولین جلسه میان کارخانه و هیتلر Heinrich Buetefisch، رئیس فنی کارخانه Leuna و فن سالاری برجسته در حوزه تولید روغن مصنوعی (پس از جنگ محکوم شده در دادگاه نورمبرگ بخاطر برده داری به شش سال زندان)، بود. این جلسه موفقیتی بود برای IG Farben. هیتلر از پروژه بوش آگاه بود و از نفت مصنوعی IG Farben که هدفش مستقل نمودن آلمان بود استقبال کرد.

البته به هزینه ای گزاف. اما نقطه نظرات نظامی برای هیتلر مهمتر بودند. آلمان خودش صاحب نفت نبود و با نفت مصنوعی از IG Farben ارتش آلمان مستقل از خرید نفت از خارج میشد. فکر کنید که بتوان ارتش بزرگی از تانکها و هواپیماها را بدون نیاز به وارد نمودن یک قطره نفت به بیرون فرستاد. مردم هزینه های آن را پرداخت میکردند. هیتلر وعده داد که از برنامه بوش حمایت نماید.

جلسه بعدی میان IG Farben و هیتلر مدت کوتاهی پس از انتخابات مارس ۱۹۳۳ زمانیکه هیتلر صدر اعظم شده بود برگزار شد. در آن جلسه کارل بوش، خودش، به نزد هیتلر آمد. برنامه او برای تولید نفت مصنوعی یکبار دیگر مورد حمایت هیتلر قرار گرفت امری که موجب گسترش تولید کارخانه Leuna بصورتی کامل شد. در ادامه، هدف افزایش تولید از ۱۰۰۰۰۰ تن نفت مصنوعی در سال به ۴۰۰۰۰۰ تن بود. در دسامبر ۱۹۳۳ مذاکرات خاتمه یافته و قرارداد میان IG Farben و دولت نازی امضاء شد.

در ۱۴ دسامبر آنها بتوافق رسیدند، IG Farben در کارخانه Leuna به ترتیبی سرمایه گذاری مینمود که طی چند ماه میتواند تا ۳۵۰۰۰۰ تن نفت مصنوعی در سال را تولید نماید و دولت آلمان بهایی را که برابر بود با مخارج تولید به اضافه ۵ درصد بازدهی به سرمایه گذاری شده را تقبل مینمود و در ضمن بازدهیهای با سود فراوان برای IG Farben. علاوه بر آن دولت آلمان متعهد به خرید نفتی شد که IG Farben نمیتوانست بفروشد<sup>۶۴</sup>. معامله ای درخشان برای IG Farben. از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۴ IG Farben ۴ میلیارد مارک بر روی کارخانه های جدید و گسترش کهنه ها سرمایه گذاری نمود. بخش بزرگی از سرمایه از جانب دولت نازی ارائه میشد<sup>۶۵</sup>. آلمان نازی اکنون در راه خود کفا نمودن خود در تولید نفت بود، اولین قدمی که هیتلر و نازیها قبل از هرگونه ماجراجویی نظامی در لیست برنامه های آتی خود قرار داده بودند.

مسئله بعدی در دستور کار برای امکان پذیر نمودن طرحهای جنگی نازیها، مواد خام استراتژیک لاستیک بود. بدون لاستیک تولید طایر، شلنگ و قطعات بسیار دیگری برای اتوموبیلها، موتورها، کامیونها و هواپیماها غیر ممکن میشد. بدون لاستیک آغاز جنگ امکان ناپذیر بود. لاستیک از جنوب آسیا که در آن مزارع بزرگی از درختان لاستیک وجود داشت وارد میشد. محاصره ای در جنگ میتوانست برای آلمان فاجعه آفرین باشد.

در ابتدای دهه های ۱۹۳۰ IG Farben تکنیکی را، بر اساس همان روند تکنیک فشار بالا که توسط آن نفت تولید میشود، برای تولید یک لاستیک مصنوعی از ذغال سنگ، لاستیک بونا، توسعه داد. اما قیمت لاستیک طبیعی بسیار نازل و تولید لاستیک بونا بی فایده بود. اما در خلال پاییز ۱۹۳۳ نازیها علاقه نشان داده و از IG Farben خواستند که تولید لاستیک بونا - ی خود را از سر گیرد.

هیتلر تحت فشار قرار میداد برای اینکه آلمان را از نظر تولید لاستیک خودکفا نماید. اینبار رئیس کل IG Farben، کارل بوش شرایطی برای دولت تعیین نمود. روند تولید لاستیک بونا گران، بسیار گران بود. تولید یک طایر بونا ۹۰ مارک هزینه بر میداشت، اما تنها ۱۸ مارک اگر طایر از لاستیک طبیعی تولید میشد<sup>۶۶</sup>. یک کارخانه جدید برای تولید لاستیک بونا میتواند سرمایه گذاریهای بزرگی را مطالبه نماید. بوش ضمانتهای اقتصادی از هیتلر مطالبه مینمود، ضمانتهایی که بنحوی تولید را برای IG Farben سودآور بنماید. کارخانه از ارتش میخواست که در مورد خرید ضمانت بدهد. مسئله آسان نبود. پس از آزمایش اداره کننده گان ارتش به این نتیجه رسیدند که طایر بونا مطالبات آنها را ادا نمینمود. اما حمایت هیتلر برای بوش مهمتر بود. در سال ۱۹۳۶ در Schkopau، در نزدیکی یکی از مراکز فشار بالا در Leuna، ساخت کارخانه جدیدی برای تولید لاستیک بونا آغاز شد<sup>۶۷</sup>. مسئله زمانی حل شد که هیتلر در آوریل ۱۹۳۶ گورینگ را به سمت کمیسر مواد خام و واحد پول خارجی منصوب نمود. گورینگ بر این نظر بود، "اگر جنگ فردا آغاز شود ما باید به مواد خام مصنوعی تکیه کنیم". او بسرعت طرحی جهت افزایش ظرفیت تولید در کارخانه بونا از ۲۰۰ تا ۱۰۰۰ تن در هفته و یک کارخانه جدید با ظرفیتی بالغ بر ۱۰۰۰ تن دیگر در هفته را آغاز نمود<sup>۶۸</sup>. اقتصاد باید بر روی یک هدف مشخص متمرکز و همه چیز باید بر روی تدارکات جنگی سرمایه گذاری میشد. کسب و کار IG Farben و بوش پر رونق بود.

با اینحال موردی وجود داشت که میتواند مشکلی بسیار جدی را در ارتباطات میان IG Farben و هیتلر بوجود بیاورد. بخشی از رهبران برجسته و کارمندان در کارخانه پیشینه ای یهودی داشتند. اغلب آنها وفادارانه سالها برای کارخانه کار کرده و به کامیابیهای فنی و اقتصادی یاری رسانده بودند. اما در این مورد هم باید به داد و ستدها ارجحیت داده میشد. در سال ۱۹۳۷ IG Farben کاملاً نازیستی

شد<sup>۶۹</sup>. از همان ابتدای سال ۱۹۳۵ سمت ریاست بر عهده Hermann Schmitz گذاشته شده بود، کارل بوش سمت افتخاری رئیس هنیت مدیره را بر عهده داشت. IG Farben اکنون آماده جنگ بود.

## IG Farben در رد پای جنگ نازیها

از همان ابتدا IG Farben جهت دستیابی به سودهای سرشاری که جنگ هیتلر میتوانست فراهم آورد آماده بود. اطریش اولین کشوری که توسط هیتلر به بردگی کشیده شد. IG Farben همراه ارتشهای نازی با گامهای منظم وارد شد. هدف بر روی تصاحب بزرگترین مجتمع شیمی Skoda Werke Wetzler اطریش متمرکز شده بود. خانواده یهودی Rothschild، امری که حل مسئله را آسانتر مینمود، مالک کارخانه بود. کلیه کارمندان یهودی بسرعت اخراج و فن سالاران آریایی IG Farben جای آنها را پر کردند. در ضمن برای اولین بار IG Farben از روش تصاحب، به نحوی که قانونی بنظر بیاید و از نظر حقوقی صحیح باشد، استفاده کرد، همه چیز بعنوان یک اقدام احتیاطی در صورتیکه امری غیر منتظره رخ بدهد، به عبارت دیگر اگر هیتلر در جنگ بازنده میشد.

IG Farben مذاکرات را با مدیر محلی آغاز نمود و پس از چند ماه مالک تمام Skoda Werke بود<sup>۷۰</sup>. فتح بعدی هیتلر، منطقه سودت در چکسلواکی، مجتمع جدیدی را اهدا نمود. در سودت دو کارخانه شیمی وجود داشت که مالک آن Aussiger Verein، بزرگترین کارخانه شیمی چکسلواکی بود.

IG Farben جهت اثبات ستایش از جنگ هیتلر نیم میلیون مارک، برای استفاده در سودت، به او هدیه داد، هیتلر سودت را به آلمان بازگردانده بود. پس از آن مذاکرات جهت تصاحب دو شرکت شیمی آغاز شد. حتی در این مورد نیز تمام مسئله بدلیل اینکه ۲۵ درصد از هنیت رئیسه شرکت چکی یهودی بودند آسانتر شد. بدین ترتیب شرکتهای شامل قوانین یهودی نازیها شدند و توانستند به آسانی مصادره شوند. با این استدلال IG Farben، Aussiger Verein را ناگزیر نمود که کارخانه ها را تماما با شرایط Farben بفروشد.

پس از چکسلواکی نوبت به لهستان رسید که توسط ارتشهای نازی قتل عام شود. نماینده گان IG Farben از نازیها پیروی نمودند. اینبار هدف سه کارخانه، Wola, Boruta و Winnica بود. IG به وزیر دارایی آلمان جهت اجازه تصاحب کارخانه ها مراجعه کرد اما اینبار وعده کاملی به آنها داده نشد. مالکیت دائمی نشد، IG Farben نمیتوانست حق مالکیت دریافت کند. آینده در لهستان توسط هیملر و اس اس تعیین میشد. IG Farben با نماینده هیملر در لهستان تماس گرفت و پس از مذاکرات مسئله حل شد. اس اس به IG Farben اجازه داد که کارخانجات را بر اساس پیشنهاد خودش تصاحب نماید. این اولین همکاری میان IG Farben و اس اس بود. همکاریهای بیشتری در انتظار بود.

IG Farben سیاست نازیها را به سیاست خود مبدل نمود. شرکت در نظر داشت که به برجسته ترین شرکت شیمی اروپا، به همان شیوه ای که نازیها میخواستند اروپا را هدایت نمایند، تبدیل بشود. کلیه شرکتهای شیمی در اروپا باید به تصاحب IG Farben در میامدند. شرایط لازم بالاخره پس از لهستان فراهم آمد. فرانسه کشور بعدی بود که توسط نازیها سلاخی میشد و IG Farben در نظر داشت که صنعت شیمی فرانسه، کلید صنعت شیمی اروپا، را تصاحب نماید.

اینچنین نیز شد. پس از اشغال فرانسه توسط نازیها IG Farben مذاکرات با بزرگترین کارخانه شیمی Kuhlmann را آغاز نمود. البته مذاکراتی صورت نگرفت. اینبار دید و بازدیدها پیچیده و طولانیتر شد. اما سرانجام همه چیز بر اساس معمول پایان یافت. کلیه شرکتهای شیمی در فرانسه شرایط IG Farben مبنی بر تشکیل یک شرکت واحد را پذیرفتند، Francolor، ۵۱ درصد در اختیار IG Farben و ۴۹ درصد در اختیار مالکان سابق فرانسوی. حتی در دیگر کشورهایی که نازیها اشغال نمودند، نروژ، دانمارک، هلند و بلژیک، صنایع شیمی قربانی همان سرنوشت شدند. همانند کلاغ به دنبال لاشه IG Farben به دنبال ارتش نازی روان بود.



آنها به واحدی مبدل شدند. مشترک در میان کلیه کشورهای اشغال شده این بود که در دولتهای این کشورها افرادی بودند که با سیاستهای دولتهای مستبدي که نازیها را نمایندگی میکردند همدردی مینمودند. برای مثال در هلند و بلژیک، زمانیکه نازیها خیابانهای شهرها را زیر پای خود گذاشته بودند، طبقه سرمایه دار در بهترین هتل پایتختهایشان به سلامتی نازیها مینوشیدند. با اینحال فرانسه یقیناً بهترین مدرک است در اثبات خیانت طبقه سرمایه دار به مردم خودش.

بر اساس اظهارات مورخ فرانسوی Annie LaCroiz-Riz در کتاب تازه خود **Le Choix de la Défaite** (انتخاب شکست)، "فرانسویها، به سادگی، در عرض پنج روز از ارتش آلمان شکست خوردند، آنها در عوض توسط فوج عظیم خریداران کار و طرحهای آنها برای "اصلاحات دولت"، یک کپی از [همسایه فاشیستی]، قربانی شدند"<sup>۷۱</sup>.

## بیگاری و قتل عام در IG Auschwitz

IG Farben برای بدست آوردن قدرت و ثروت آماده به انجام هر کاری بود. اما هنوز تاریکترین فصل در تاریخ شرکت، علیرغم کلیه غارتها در مناطق اشغال شده، نوشته نشده بود. و آن نیروی کار مجانی و قتل عام در IG Auschwitz است. نازیها، زمانیکه تمام اروپا به زانو درآمده بود، تدارکات جهت تحقق بخشیدن به هدف نهایی خود را آغاز نمودند، فتح اتحاد جماهیر شوروی، کشوری بزرگ که امکانات عظیمی را از ارتش آلمان مطالبه مینمود. مطالباتی از قبیل غذا و لباس تا کالاهای اولیه جنگی، آهن، نیترات، نفت و لاستیک. نفت مصنوعی و لاستیک بونا از جمله مسنولیتهای IG Farben بود. ارزیابیها نشان داد که تولیدات آلمانی برای حمله به اتحاد جماهیر شوروی کفایت نمینمودند. افزایشی بزرگ ضروری بود و کارخانجات جدید باید ساخته میشدند.

برای ساخت و ساز در محلهایی، از جمله نروژ و لهستان، گزینه های خوبی وجود داشتند. همه چیز، مانند دسترسی به معادن ذغال سنگ و آب، دقیقاً مورد ارزیابی قرار گرفتند.

در ضمن امکانات حمل و نقل به مناطق. و بخصوص دسترسی به نیروی کار به مقدار زیاد که میتوانستند نیاز ساخت و ساز کارخانه های جدیدی را که مورد سوال بودند برطرف نمایند. مسئله آخر تعیین کننده بود. در روستای لهستانی Auschwitz، در Schlesien لهستانی، اس اس ساخت و ساز یک اردوگاه کار اجباری بزرگ را طراحی نمود. هیتلر به IG Farben وعده کلیه کمکهای ضروری را داده بود و اس اس به شرکت جهت دسترسی به نیروی کار مجانی ضمانت داده بود. تصمیم گیری برای IG Farben آسان بود. محل انتخاب شده Auschwitz و نام کارخانه Auschwitz IG شد.<sup>۷۲</sup>

قرار شد که IG Auschwitz از دو کارخانه تشکیل بشود، یکی برای لاستیک بونا و دیگری برای نفت مصنوعی. هدف تبدیل شدن به بزرگترین کارخانجات در جهان برای متحقق نمودن اهداف فوق بود. با توجه به مقیاس اتحاد جماهیر شوروی فروش تولیدات از قبل ضمانت شده بود و منافع که بدست میامد عظیم بودند. به نظر میامد که امکانات توسعه، زمانیکه در کشور بروی بهره برداری سرمایه داری باز میشد، بی پایان باشند. IG Farben تصمیم گرفت که به تنهایی کلیه مخارج IG Auschwitz را بر عهده بگیرد، هیچگونه کمک دولتی نباید پذیرفته میشد. بدین ترتیب کلیه منافع حاصله به صندوق شرکت سرازیر میشد! IG Farben تصمیم گرفت که به تنهایی ۹۰۰ میلیون مارک، مبلغی بی سابقه در تاریخ شرکت، سرمایه گذاری نماید.<sup>۷۳</sup>

جهت ساخت کارخانه لاستیک بونا، اولین کارخانه ای که قرار شد ساخته شود، میان ۸۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ کارگر مورد نیاز بود. زندانیان اردوگاه در اختیار IG Farben قرار داده شدند. با اس اس در مورد پرداخت به شرکت برای غذای زندانیان، لباس و حمل و نقل به زندان توافق شد. سه مارک در روز برای کارهای سنگین، چهار برای آموزش کارگران و یک و نیم مارک در روز برای کار کودکان. کاپوسها، زندانیانی که بعنوان نگهبان اردوگاه انجام وظیفه مینمودند نیز به آنجا منتقل شدند. آنها مجرمان حرفه ای، دیوانه هایی واقعی، را که از دیگر اردوگاهها انتخاب کرده بودند به آنجا منتقل میکردند. یک کاپو مسئول ۲۰ زندانی بود. کار ساخت و ساز آغاز شد اما بزودی نشان داده شد که



بهره وری بسیار پایین بود. افرادی که از بازداشتگاهها آورده شده بودند ساعت ۳ صبح از خواب بیدار میشدند و در آخرین ساعتهای بعد از ظهر به آنها اجازه بازگشت داده میشد. راه پیماییهای طولانی، قحطی و تنبیه و تازیانه مداوم تاثیر ویرانگری بر روی روحیه زندانیان داشت و نیروی زندانیان را تا میزان حداقل کاهش میداد. ترس و وحشت از آماده نشدن کارخانجات، تا زمان حمله به اتحاد همایر شوروی، بر آنها حاکم شد. تاریخ پایان یافتن پروژه بونا بشدت عقب افتاده بود.

## Monowitz, اردوگاه کار اجباری شخصی IG Farben

IG Farben تقریباً یک میلیارد مارک سرمایه گذاری کرده بود اما بازدهی آن ناچیز بود. مسئله بر سر نیروی کار بود. بنابراین IG Farben تصمیم گرفت که اردوگاه شخصی خود را در نزدیکی کارخانه سازماندهی نماید. قرار بود که هزینه این اردوگاه پنج میلیون مارک باشد، اما با اینحال ارزان تمام میشد اگر میتوانست از یک سرمایه گذاری بالغ بر یک میلیارد حمایت نماید، این چنین استدلال شد. هنگام محاسبه سود هیچگونه دغدغه خاطر و یا عذاب وجدان.

تحت نظارت مستقیم IG Farben یک اردوگاه کار اجباری جدید در Monowitz با برجهای نگهداری، مسلسلها، سگها، حصار الکتریکی، سیم خاردار، زندانهای تنبیه ای و چوبه های دار که بدنها همواره از آنها آویزان بودند ساخته شد.<sup>۷۴</sup> شرایط در اردوگاه کار IG Farben در Monowitz به همان وحشتناکی بقیه اردوگاهها در Auschwitz بود. نه صندلی و یا میزی، تخت خوابهایی یک نفره که سه نفر از آن استفاده میکردند، تنبیه و شلاق که توسط سرکارگر IG Farben سفارش داده میشد و توسط اس اس به اجرا گذاشته میشد. گرسنگی امری عمومی بود، از وزن زندانیان در هفته ۳ - ۴ کیلو کاسته میشد. آنها پس از دو ماه غیر قابل شناسایی بودند. پس از سه ماه زندانیان یا مرده و یا آنچنان ناتوان شده بودند که به اتاق گاز Birkenau فرستاده میشدند.<sup>۷۵</sup>

IG Farben خواستار سرعت کاری، موسوم به "مسابقه دو-اس اس"، بود، مطالبه ای که بر اساس آن لوازم ساختمانی باید در حال دو تحت نظر و شلاق پلیس IG Farben و اس اس حمل میشدند.<sup>۷۶</sup> از ۳۰۰۰۰۰ زندانی در IG Auschwitz، دستکم ۲۵۰۰۰ نفر در طی کار جانسپردند. با اینحال کارخانه یک شکست بزرگ بود. از آن فقط مقدار اندکی بنزین بدست آمد و لاستیک بونا هرگز تولید نشد.<sup>۷۷</sup>

## Zyklon B و IG Farben

ممکن است فکر کنیم که این پایان کار IG Farben و شکار آن بدنبال سود بود. نه کاملاً. در آلمان نازیها در مورد "راه حل نهایی مسئله یهودیان" تصمیم گرفتند. کشتن تمام یهودیان در سراسر جهان هدف آنها بود. آنها با قتل عام سازماندهی داده شده یهودیان در جریان اشغال لهستان آغاز نموده بودند. در بخشهای مخصوص اس اس انسانها را در کامیونها زندانی کرده و با استفاده از دی اکسید کربن حاصل از آگروز آنها را میکشند. نازیها بیشترین تعداد کشته را در کوتاهترین زمان ممکن میخواستند. در Treblinka اتاقهای دائمی گاز ساخته شد، اتاقهایی که در آن از گاز دی اکسید کربن استفاده میشد. اما این نیز به اندازه کافی موثر نبود. هیملر وظیفه کشتار جمعی در اردوگاه را بر عهده فرمانده Auschwitz, Höss گذاشت.

Höss در Auschwitz, در اردوگاه Birkenau, از همان اتاقهای گازی استفاده کرد که در Treblinka استفاده میشد اما در عوض گازی سمی به نام Zyklon B, سیانید هیدروژن, را که در گذشته بر علیه حشرات استفاده شده بود، آزمایش کرد. نازیها از ۵۰۰ زندانی شوروی در بزرگترین آزمایش جهت کشتن انسانها با Zyklon B استفاده کردند. کشتار جمعی با Zyklon B روشی شد که نازیها از آن برای نابودی یهودیان و کلیه زندانیان غیر آریایی در اردوگاههای کار استفاده کردند. Zyklon B توسط (Deutsche Gesellschaft für Schädlingsbekämpfung) Degesch شرکت کنترل آفات آلمان ساخته میشد، شرکتی که IG Farben در آن اکثر سهام را در اختیار داشت و صاحب اکثریت در هیتلر ریسه بود. حجم بی نظیر معاملات با Zyklon B سود سرشاری را نصیب

IG Farben نمود. پس از آغاز کشتار یهودیان تقسیم سهام IG Farben در Degesch تا دو برابر افزایش یافت. Zyklon B که ماده ای بدون بو بود، در گذشته با نوعی هشدار دهنده بو ساخته میشد برای اینکه به مردم زمانیکه گازی بر علیه حشرات استفاده میشد هشدار داده شود. اما IG Farben با از بین بردن هشدار دهنده بو وسایل خشنودی اس اس را فراهم آورد. این ضروری بود زمانیکه هدف کشتن انسانها بود.<sup>۷۸</sup>

## حمایت مالی و سیاسی به نازیها

سرمایه های بزرگ آلمان و حتی سرمایه های بزرگ آمریکا و انگلیس از بازسازی تسلیحات نظامی آلمان در خلال ۱۹۲۰ پشتیبانی نمودند. این امر مورد استقبال سرمایه های بزرگ آلمان قرار گرفت. برای آنها هدف بدست آوردن جایگاه رهبری در میان کشورهای امپریالیستی جهان بود. شرط لازم برای کسب احترام در میان امپریالیستها و حتی آغاز جنگ بخاطر بدست آوردن مستعمرات جدید، یک قدرت نظامی پرقدرت بود.

و مهمتر این بود که سرمایه گذاری بر روی تسلیحات نظامی سود ضمانت شده بزرگ و سریعی را ایجاد مینمود. سفارش دهنده، دولت آلمان، شهروندان را با مالیاتهای جدید غارت نمود و به موقع پرداخت کرد. اما برای سرمایه های بزرگ آمریکایی و انگلیسی باید سوال خود را به شکل دیگری مطرح مینمود. آن سودهای سریع یک واقعیت وسوسه انگیز بود. اما توسعه سیاسی در آلمان باید خبر از احتیاط میداد. با حمایت سرمایه های بزرگ آلمان هیتلر در حال پیشروی بود. امکان اینکه آلمان با هیتلر بعنوان دیکتاتور همانند ایتالیا به دولتی فاشیستی مبدل میشد امری بود آشکار و اینکه در این صورت به تهدیدی بر علیه کشورهای خودشان، آمریکا و انگلیس، مبدل میشد. در اینجا از متحد آنها، فرانسه سخنی به میان نمیآوریم. پیغام اصلی هیتلر در تمام مدت مسئله افزایش ارضی برای آلمانیها، فضای زندگی هیتلر، بود. و این لزوماً به معنای جنگ بود. جنگی که مطمئناً انگلیس با منافع اقتصادی و منتهای متحد در اروپای مرکزی در آن درگیر میشدند. با اینحال سرمایه های بزرگ در آمریکا و انگلستان سرمایه گذاری و حمایت از تسلیحات نظامی آلمان را انتخاب کردند. ابتدا داد و ستدها در اولویت بود، منافع کشورهای خودشان مدتها بعد برجسته شد. برای سرمایه های بزرگ همواره اینچنین است. اما در این رابطه عنصر دیگری نیز وجود داشت.

از اواسط دهه های ۱۹۲۰ همدردی بزرگی برای سیاستهای هیتلر در میان کلیه کشورهای اروپایی و آمریکا توسعه یافت. صعود جنبش کارگری تهدید نمود که به غیر عادلانه ترین شرایط سرمایه داری پایان داده و آرام آرام در تقسیم سود شکاف ایجاد نماید. هیتلر وعده داد که جنبش کارگری آلمان را نابود کند، اتحادیه ها را منسوخ و حزب کمونیست را ممنوع اعلام نماید. سرمایه داری بین المللی به هیتلر بعنوان فردی قهرمان و به سیاست او بعنوان چیزی که بتوان از آن بر ضد کارگران خودی استفاده کرد نگاه میکرد. بخش بزرگی از بورژوازی در اروپا و آمریکا به هواداران نازیها تبدیل شده بودند. در سوند این امری کاملاً شناخته شده و بخوبی ثبت شده است. مثالهای فراوانی وجود دارند.

برای همدردی با هیتلر شخص پادشاه در راس همه قرار گرفت. پس از حمله نازیها به اتحاد جماهیر شوروی، در اکتبر ۱۹۴۱، زمانیکه کلیه روزنامه ها مملو بود از گزارشات هیتلر و گوبلز در مورد اینکه آلمان کاملاً بر اتحاد جماهیر شوروی پیروز شده است (در مدتی کمتر از ۴ ماه جنگ...) Gustav V پشتیبانی خود را از هیتلر بخاطر جنگی که برپا نموده بود اعلام و در مورد اینکه اکثر مردم سوند نیز از او حمایت مینمودند دروغ گفت. Gustav V همچنین به هیتلر اعلام نمود که او امیدوار بود که دولت سوند بتواند بزودی حزب کمونیست سوند را ممنوع اعلام کند.<sup>۷۹</sup> ولیعهد وقت Gustav Adolf در خلال دهه های ۱۹۳۰ در اردوگاه جوانان هیتلر زندگی و برای نازیها سخنرانی میکرد. در بازیهای المپیک برلین، ۱۹۳۶، که با تبلیغات نازیها زینت داده شده بود شاهزاده Gustav Adolf در جایگاه سرپوشیده میان گورینگ و هیتلر نشسته بود. در مجلس سوند دست راستیها ای، میانه روهای فعلی، لایحه را جهت ممنوع اعلام نمودن حزب کمونیست ارائه دادند. در

مراسم ۵۰ سالگی هیتلر، ۲۰ آوریل ۱۹۳۹، او مورد ستایش فرمانده کل قوا Thörnell، فرمانده کل ژنرالهای ارتش Jung و رئیس نیروی دریایی، ژنرال Tamm قرار گرفت<sup>۸۱</sup>. توجه داشته باشید که حوادث زمانی رخ داد که هیتلر بصورتی کامل قراردادهای صلح ورسای و کلیه معاهده های بین المللی را، پس از یورش و اشغال اطریش و چکسلواکی و پس از کمک هیتلر به فرانسه و فاشیسم اسپانیا جهت از میان برداشتن دولت دمکراتیک اسپانیا، زیر پا گذارده بود. پس از حمله آلمان نازی و اشغال دانمارک، نروژ، بلژیک، هلند و فرانسه این موضع از جانب طبقه حاکمه سوئد ادامه و توسعه یافت. در ۲۱ آوریل ۱۹۴۱ فرمانده کل قوا Thörnell - یکسال پس از اشغال "کشورهای برادر" دانمارک و نروژ - به دولت سوئد پیشنهاد داد که از هیتلر در جریان جنگ پیش رو بر علیه اتحاد جماهیر شوروی حمایت کند.

Thörnell گفت، "پیروزی آلمان شرایط را برای نابودی کمونیستها آماده نموده و میتواند منافع عظیمی را برای بهبودی کشور ما در داخل تضمین نماید"<sup>۸۱</sup>. تقریباً بدون استثناء، کلیه افسران سوئدی از او حمایت مینمودند. بخش بزرگی از طبقه سرمایه دار سوئد هوادار آلمان و بسیاری از آنها هوادار نازیها بودند.

Edward VIII در انگلیس، که خودش و مستعمراتش در آفریقا و هند میتوانستند توسط یک آلمان قدرتمند تحت رهبری هیتلر و رهبران نازی مورد تهدید قرار گیرند، یک نازیست بود. در سال ۱۹۳۶ او را ناگزیر به کناره گیری از تاج و تخت نمودند. اکنون سابقه این جریان از جمله از طریق لغو محرمانه اعلام نمودن اسناد اف بی آی در آمریکا در سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ شناخته شده است. در غیر اینصورت برای مدت درازی این مسئله شایع بود که Edward VIII ناگزیر به کناره گیری شد به دلیل اینکه زنی که او میخواست با او ازدواج کند، یک ماجراجوی آمریکایی به نام Wallis Simpson، مورد تنفر بود و اینکه Edward VIII ناگزیر به کناره گیری شد بخاطر اینکه بتواند با او ازدواج کند. اما در واقع Wallis Simpson نازیست بود و ارتباطات تنگاتنگی با Joachim von Ribbentrop، سفیر آلمان نازی در لندن، ۱۹۳۶، داشت.

سازمان جاسوسی آمریکا اف بی آی به پرزیدنت روزولت گزارش داد که Wallis Simpson معشوقه Ribbentrop بود و حتی چند سال بعد، قبل از یورش آلمان نازی به فرانسه، ۱۹۴۰، اطلاعات محرمانه را به نازیها میداد. در آنزمان چهار سال از عمر ازدواج او با Edward میگذشت<sup>۸۲</sup>. Edward VIII پس از کناره گیری دوک Windsor (لقب موروثی انگلیسی) و شهردار باهاماس شد.

Wallis Simpson دوک Windsor شد. اف بی آی این دو را بشدت با از جمله سانسور کلیه نامه ها به آمریکا کنترل میکرد. سفارت انگلیس در واشنگتن در ماه مه ۱۹۴۳ و در فرصتهای دیگر تلاش نمود، بدون نتیجه، که سانسور نامه ها را لغو کند<sup>۸۳</sup>. دوکهای Windsor نازیستهایی بودند با ارتباطات بسیار در میان سرمایه های مالی بزرگ آمریکای شمالی که در طول جنگ جاری، به ادامه داد و ستد با کشور نازیها ادامه دادند.

ارتباطات میان سرمایه داران بزرگ آمریکای شمالی و نازیها برای داد و ستد از اهمیت خاصی برخوردار بود.

**ادامه دارد**

## سرمایه های انحصاری آمریکا و انگلیس بر روی هیتلر سرمایه گذاری میکنند

در ژانویه ۱۹۳۳ با بدست گیری قدرت توسط هیتلر علاقه برای سرمایه گذاریهای خارجی در آلمان باید کاهش میافت. اما اینچنین نشد. موج سرمایه گذاریها با سرمایه خارجی از آمریکا و انگلستان، بویژه بر روی صنایع تسلیحاتی آلمان، بدون مانع ادامه یافت. سیاست خشن هیتلر و نازیها بر علیه

مردم خودشان و دولتهای همسایه آلمان تأثیری بر روی تمایلات سرمایه‌گذاری خارجی آمریکا و انگلستان نداشت.

اینکه طبقه سرمایه‌دار، پس از بدست‌گیری قدرت توسط هیتلر، در مقابل زندانی شدن هزاران تن از اعضای حزب کمونیست و جنبشهای اتحادیه‌ای در اردوگاههای کار، عکس‌العملی نشان ندادند بعلاوه زمانیکه نازیها صدها تن از روشنفکران را کشتند، ما را متعجب نمیکند. ایده‌های طبقه سرمایه‌دار در مورد دموکراسی تنها برای خودشان است، نه برای تمام مردم. اما نشان ندادن عکس‌العمل زمانیکه نازیها تعقیب و آزار اذیت یهودیان را با قوانین نژادپرستانه ازدواج و در ادامه زمانیکه نازیها پس از شب شیشه‌های شکسته، ۱۹۳۸، زندانی کردن و کشتن یهودیان را در اردوگاههای کار آغاز کردند ادامه یافت.

بخشی از یهودیان افراد برجسته‌ای در سیستم اقتصادی آلمان، شرکای تجاری سرمایه‌داران در آمریکا و انگلستان بودند. اما این در مواضع سرمایه‌گذاران تغییری ایجاد نمود. شکار سود و یورش سرمایه از آمریکا و انگلیس به صنایع تسلیحاتی آلمان به روال عادی ادامه یافت.

نشانه‌های روشنی از ادامه و افزایش سرمایه‌گذاری در صنایع آلمان در قرارداد صلح و معاهده‌های عدم تجاوزی که انگلستان، فرانسه و لهستان آنرا با آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی در خلال دهه‌های ۱۹۳۰ امضاء کردند ارائه شد. در سال ۱۹۳۳ مدت کوتاهی پس از بدست‌گیری قدرت توسط هیتلر انگلستان و فرانسه ابتکار عمل را برای یک "معاهده تفاهم و همکاری" با ایتالیای فاشیستی و آلمان نازی بدست گرفتند. یکسال بعد، ۱۹۳۴، لهستان و آلمان نازی به توصیه انگلستان یک معاهده عدم تجاوز را امضاء کردند. سال ۱۹۳۵ انگلیس و آلمان نازی "توافقتنامه‌ای دریایی" را به امضاء رساندند که بر اساس آن آلمان اجازه میافت که نیروی دریایی خود را به بزرگی نیروی دریایی فرانسه گسترش بدهد. این امر در تضاد کامل با معاهده ورسای بود. سال ۱۹۳۸ انگلستان و فرانسه توافقنامه مونیخ را با ایتالیای فاشیستی و آلمان نازی که چکسلواکی را تسلیم نازیها نموده بودند امضاء کردند. در سپتامبر ۱۹۳۸ انگلستان و آلمان اعلامیه‌ای را در مورد اینکه دیگر هرگز با هم نجنگند به امضاء رساندند. همان کار را فرانسه در دسامبر ۱۹۳۸ انجام داد. هیچیک از جنایات نازیها سرمایه‌گذارهای به اصطلاح دموکراسیهای غربی را در آلمان نازی متوقف نمود. از نظر سیاسی توافقنامه مونیخ پیروزی بزرگی بود برای هیتلر. Fritz Thyssen در خاطرات خود در اینمورد نوشت: "قبل از هر چیز این توافقنامه در مونیخ بود، که سوسیالیسم ناسیونالیسم رژیم را با یک شکوه تاریخی محاصره نمود. در چشم توده‌ها این تاییده‌ای بود بر اینکه هیتلر اشتباه نمیکرد و رهبران جدید را در وضعیتی قرار داد که طی سالهای بعد سیاستی را اتخاذ نمایند که آلمان را به انجام جنگی هدایت نمود، جنگی که مردم آلمان نه پیش‌بینی میکردند و نه خواهان آن بودند"<sup>۸۴</sup> سرمایه‌های انحصاری در غرب از جنگ هیتلر بر علیه کشورهای خودشان کسب درآمد میکنند. اینکه جهان مالی وجدان و اخلاقی ندارد شناخته شده و ثابت شده است. بخصوص حمایت اقتصادی که شرکتهای بزرگ در آمریکا و انگلستان از طریق سرمایه‌گذارهای بزرگ خود برای اقتصاد نازیها انجام دادند. اما اینکه این داد و ستدها در خلال جنگ میان کشورهای خودشان و آلمان نازی ادامه پیدا کرد امریست که یقیناً شمار اندکی میتوانند تصور نمایند. در ضمن جنگی که توسط آلمان نازی به این کشورها تحمیل شد. بهر حال اینچنین شد. تاریخچه این معاملات و قراردادهای اقتصادی طی دورانی طولانی فصل محرمانه‌ای بوده است در بسیاری از این کشورها. از جمله هنوز اینچنین است در انگلستان. در مورد آمریکا، داد و ستدهای مخفی از طریق کتاب نویسنده آمریکای شمالی Charles Higham، **Trading With The Enemy: An Exposé of The Nazi-American Money Plot 1933-1949** "تجارت با دشمن: افشای توطئه طرح نازی-آمریکایی ۱۹۳۳-۱۹۴۹"، منتشر شده در نیویورک، ۱۹۸۳، افشاء شد. Charles Higham نویسنده ایست سرشناس که در همانزمان کتابهای بسیاری، اغلب رمانها و زندگینامه افراد شناخته شده در میان هنرمندان و جهان فیلم، را منتشر نموده بود. اما او متعلق به خانواده‌ای با ریشه یهودی بود. او مینویسد، "Auschwitz" عبارتست حک شده در قلب من برای

همیشه<sup>۸۵</sup>، این برای بیان حقیقتی که قرار بود Higham برای جهانیان به ارمغان بیاورد تعیین کننده بود.

علاقه Charles Higham برای موضوعات محرمانه در خلال جنگ جهانی در سال ۱۹۷۸ زمانیکه او اتهامات در مورد روابط هنرپیشه معروف Errol Flynn با نازیها را بررسی مینمود آغاز شد. او در این مورد کتابی را نوشت - The Untold Story، "داستان گفته نشده". اما در خلال تحقیقات حول Errol Flynn، در میان اسناد و کتابخانه ها، Higham به مراجعی در مورد سیاستمداران شناخته شده و تجاری دست یافت که او "همواره بر این تصور بود که آنها وفادار به مسائل آمریکا بودند" اما بعنوان "مظنون انتقاداتی بخاطر فعالیتهای خرابکارانه دریافت کرده بود"<sup>۸۶</sup>.

اینچنین شایعاتی، درباره ارتباطات سیاستمداران و سرمایه داران بزرگ با نازیها، پس از جنگ جهانی وجود داشته است اما هرگز مدرکی ارائه نشده بود. Higham اکنون در اشاره به سند مراجع فراوانی را بر روی میز خود داشت که در بایگانیهای مختلف در آمریکا ضبط شده بود. او بر آن شد که در مورد مسئله دقیقا تحقیق کند. Higham برای یافتن اسناد با جستجو در بایگانیها آغاز نمود اما با شگفتی فراوان، زمانیکه چیزی پیدا کرد، نشان داده شد که مهر محرمانه بر روی آن خورده بود! او تسلیم نشد. Higham کار بزرگ خود را جهت لغو این مهرها آغاز کرد. او با استناد به قانون آزادی اطلاعات در آمریکا روند پر هزینه و از نظر قانونی پیچیده ای را جهت از میان برداشتن مهر محرمانه آغاز کرد. این امر سالها وقت او صرف خود نمود. اولین سندی که Higham اجازه خواندن آنرا یافت راه را برای سند و مطالبه بعدی بر لغو مهر محرمانه در زنجیره ای که هرگز نمیخواست پایان پذیرد، هموار نمود. او مینویسد، "آنچه که من پیدا کردم بسیار ناراحت کننده بود"<sup>۸۷</sup>.

اولین مسئله ای که Higham با آن برخورد نمود فرمانی بود تحت عنوان "Trading With the Enemy Act" تجارت با قانون دشمن" که پرزیدنت روزولت در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۱، شش روز پس از حمله ژاپن به پرل هاربر و چهار روز پس از اعلام جنگ هیتلر به آمریکا، امضاء کرده بود. فرمانی که بر اساس آن ترتیبات قانونی برای داد و ستد با دشمنان میتوانست رسماً بصورتی قانونی توسط وزارت دارایی اعطاء شود. Higham معتقد است که امکان این امر شرم آور بود. اما مسئله شرم آورتر از این شد. آمریکا در خفا پا را از این هم برای آنچه میخواست رسماً اعطاء شده بود فراتر نهاد و داد و ستدهای بزرگی را با نازیها آغاز نمود<sup>۸۸</sup>.

Charles Higham، با دیدگاههای سرمایه داری و اعتقادی خلال ناپذیر به سیستم دموکراسی در آمریکا نمیتوانست باور کند که بسیاری از آنهايي که بر روی صندلی دموکراسی نشسته اند خائنان به وطن بودند، کسانی که به کشور و مردم خود بخاطر منافع شخصی خود خیانت میکردند. "به دلیل عملیات محرمانه ای که همه ماجرا را در هاله ای از پرده ابهام فرو میبرد، امر تحقیقات تبدیل به خواب وحشتناکی شد که بر خواب وحشتناک کشف مسئله پیشی گرفت. من سفری را آغاز نمودم که میتوان آنرا به ساعت غواصی که در آبی آلوده فرو رفته است تشبیه نمود"<sup>۸۹</sup>.

آنچیزی که بیش از هر چیز Higham را آزار میداد این بود که داد و ستدها با آلمان نازی حتی پس از حمله ژاپن به پایگاه دریایی آمریکا، پرل هاربر، در صبح یکشنبه ۷ دسامبر ۱۹۴۱ و حتی پس از اعلام جنگ هیتلر بر علیه آمریکا در ۹ دسامبر ۱۹۴۱ ادامه یافت. برای سرمایه داران بزرگ آمریکا جنگ عاملی برای اتخاذ موضعی برای کشور خودشان بشمار نمیرفت، عاملی که بر اساس آن با هم بخاطر کشور متحد شوند. برعکس. Higham مینویسد، "آنها بر اساس یک ایدئولوژی با هم متحد شدند: به روال معمول، ایدئولوژی معاملات (معاملات به روال معمول). متحده شده توسط نظرات ارتجاعی مشابه، آنها آینده ای مشترک را تحت حکومت فاشیسم میدیدند، مستقل از اینکه کدامیک از رهبران جهان میتوانست به این آرزوی آنها تحقق بخشد"<sup>۹۰</sup>.

بر اساس اظهارات Higham، زمانیکه نشانه های شکست نازیها در جنگ ظاهر و خسارات وارده بر آنها سنگین شد، سرمایه داران [وفادارتر] شدند. و زمانیکه جنگ به پایان رسیده بود "آنها جهت محافظت از اموال خود، انتصاب دوباره رفقای نازی خود در مقامهای بالا و کمک به برانگیختن جنگ سرد، با عجله به آلمان رفتند"<sup>۹۱</sup>.



## غولهای مالی آمریکایی که پولهای کلانی را از معاملات با نازیها کسب مینمودند چه کسانی بودند؟

فهرست نامها طویل است! به ما اجازه بدهید که از این گروه فاسد که **The ) Charles Higham (Fraternity** "برادری" مینامد به خواننده گان شناخت سریعی ارائه بدهیم.

در مقام اول خانواده راکفلر، مالک **Chase National Bank** (بعدها **Chase Manhattan**)، بزرگترین انستیتوی مالی آمریکا در زمان آغاز جنگ، قرار دارد. خانواده راکفلر مالک شرکت مهم نفت آمریکا، **Standard Oil of New Jersey**، نیز بود. از طریق این شرکتها و برخی دیگر، مانند **National City Bank of New York**، بخش بزرگی از واردات لوازم تسلیحاتی نازیها از آمریکا میآمد. در طول جنگ حتی برخی از شرکتهای نفتی کوچکتر، مانند **Davis Oil Company** و **Texas Company**، برای حفظ نازیها با بنزین و نفت مهم بودند. در حوزه ارتباطات از راه دور و الکترونیک شرکت آمریکایی **International Telephone and Telegraph Corporation**، **ITT** برتری خود را برای کمک به نازیها در جنگ نشان دادند. در مورد محصولات ساخته شده از فولاد، **SKF** سوئدی (**Svenska Kullagerfabriken**) و شرکت دختر **SKF** در آمریکا اهمیت بسیاری برای نازیها داشتند. هر چیزی که میچرخد و حرکت میکند نیاز به بلبرنگ دارد و آنها از **SKF** میآمدند. **SKF** حتی کارخانه ای را در آلمان، **Schweinfurt**، جهت مجهز نمودن ماشین جنگی نازیها با بلبرنگ تاسیس نمود. **SKF** ۸۰ درصد از بلبرنگهای جهان را تولید میکرد.

۶۰ درصد از تولیدات جهانی **SKF** برای نازیها فرستاده میشد. رئیس **SKF**، **Sven Wingquist**، یکی از سهامداران مهم در **Enskilda Bank** متعلق به **Jacob Wallenberg** بود که به نوبه خود ارتباطاتی با **Reichsbank** هیتلر داشت. یک شرکت دیگر سوئدی برای جنگ هیتلر، در واقع یکی از مهمترین، **Bofors** بود. از کجا نازیها بخش مهمی از فولاد و سلاح خود را برای استفاده در جنگ تهیه مینمودند؟ در خلال جنگ جهانی دوم شرکتهای آمریکا حتی اتوموبیل هم برای نازیها ساختند. هنری فورد یک ضد یهودی متعصب شناخته بود که ارتباطات دوستانه و خوبی با هیتلر داشت. کمپانی او، اتوموبیل و کامیون را که به آلمان نازی صادر میشد میساخت و کارخانه های فرانسوی فورد در خلال اشغال فرانسه توسط آلمان نازی برای نازیها اتوموبیل تولید میکردند. جنرال موتورز - ه متعلق به خانواده **Du Pont** هم با اتوموبیل و هواپیما در مجهز نمودن نازیها شرکت داشت. معاملات چگونه انجام میشد؟ ما میخواهیم این ارتباطات را با جزئیات بیشتر مورد بررسی قرار دهیم.

اما ابتدا رشته سخن را به **Charles Higham** میسپاریم: "چه روی میداد اگر میلیونها آمریکایی و انگلیسی، که روزانه، ۱۹۴۲، با کوپن جیره بندی و صفها در کنار پمپ بنزینها ناگزیر به مبارزه بودند، میفهمیدند که رهبران **Standard Oil of New Jersey** بنزین متحدان را برای دشمنان ارسال مینمودند؟ فکر کنید اگر مردم کشف کرده بودند که **Chase Bank** با شناخت کامل دفتر مرکزی در **Manhattan**، در پاریس اشغال شده، از طریق معامله با دشمن میلیونها دلار سود را به جیب میزد؟ یا اینکه کامیونهای فورد در فرانسه، با اجازه **Michigan**، **Dearborn**، برای نیروهای نظامی اشغالگر آلمانی ساخته میشد. یا اینکه کلنل **Sosthenes Behn**، شخصیت اصلی در شرکت مختلط تلفن **ITT**، در خلال جنگ در جریان، از نیویورک به مادرید و در ادامه به برلن پرواز میکرد برای اینکه به توسعه سیستم مخابراتی و بمبهای ماشینی هیتلر که بر روی لندن پرتاب میشدند کمک کند؟ یا اینکه **ITT** هواپیمای آلمانی **Focke-Wulf** را که نیروهای نظامی آمریکایی و انگلیسی را بمباران میکرد تولید نمود؟ یا اینکه در تفاهمات پشت پرده با معاون هنیت رئیس تولید برای جنگ آمریکا (**War Production Board**)، با مشارکت پسر عموی گورینگ در فیلادلفیا، زمانیکه نیروهای نظامی آمریکا بشدت به آنها نیاز داشتند، بلبرنگهای بسیار مهمی به شرکای نازیها در آمریکای لاتین (جهت صدور به آلمان نازی، تذکرات من) فرستاده شدند؟ و اینکه این معاملات در واشنگتن شناخته و پذیرفته شده بودند و عمداً به آنها اهمیت داده نشده بود؟"<sup>۹۲</sup>

Charles Higham در "داد و ستد با دشمن" اطلاعات وسیعی، از حوادث بسیار شگفت انگیز، به ما ارائه میدهد. ما بصورتی کاملاً مختصر بخش کوچکی از افشاگریهای او را مورد بازبینی قرار خواهیم داد. توجه داشته باشید که تا زمان تحقیقات Higham بر روی کلیه اطلاعات مهر محرمانه خورده شده بود.

او درخواست نمود و مهر محرمانه را برای بخش کوچکی را از مطالب لغو نمود. اما بسیاری از اطلاعات هنوز محرمانه هستند! ما اطلاعاتی را در مورد BIS – Bank for International Settlements, Chase National Bank, Standard Oil of New Jersey, ITT – Ford och و American International Telephone and Telegraph Corporation را بازگو خواهیم نمود.

## BIS- بانک برای قراردادهای بین المللی

BIS در ۱۷ مه سال ۱۹۳۰ توسط بسیاری از بانکهای مرکزی اروپا و آمریکا تاسیس شد. دلیل تاسیس BIS ذخیره مبالغ دریافتی از آلمان برای غرامت جنگی، بر اساس توافقنامه ورسای پس از جنگ اول جهانی، بود. البته جنگ در سال ۱۹۱۸ تمام شده بود اما مسئله پرداخت غرامت جنگی، که ما در گذشته دیده ایم، در پایان دهه های ۱۹۲۰ حل نشده بود. با طرح Young ۱۹۲۰-۱۹۳۰ پیشنهاد مشخصی در مورد شیوه پرداخت غرامت وجود داشت. نقش BIS، همانطور که گفته شد، دریافت، اداره و پرداخت غرامت جنگی به کشورهای متحدی بود که مورد حمله آلمان قرار گرفته بودند. اما اینچنین نشد. سرمایه های بزرگ در کشورهای متحد فرصت را مناسب دیدند برای اینکه با سرمایه گذاری پول در کشور صنعتی جنگزده آلمان سودهای کلانی به جیب بزنند. این سرمایه گذاریها فقط چند سال پس از خاتمه جنگ آغاز شد. اما در پایان دهه های ۱۹۲۰ داد و ستدها بسیار بزرگ شد و به بانکی جهت ایجاد رابطه ای تضمین شده میان آلمان و کشورهای متحد نیاز بود. BIS تاسیس شد. سرمایه داران از BIS برای فرستادن پول برای سرمایه گذاریها در آلمان استفاده مینمودند. این بانک بجای اینکه راهی باشد برای خروج پول از آلمان، راهی شد برای ورود پول به آلمان. بخصوص برای پول از آمریکا و انگلستان! هنیت رئیس BIS از نماینده گان بانکهای مرکزی آمریکا، انگلستان، فرانسه حتی آلمان، ژاپن ایتالیا و برخی از دیگر بانکها تشکیل شده بود. وجه مشترک این نماینده گان این بود که همزمان در کشورهای خودشان نیز رئیس و یا رهبری شرکتهای بزرگی را بر عهده داشتند. برای مثال یکی از بنیانگذاران BIS، امتیاز دار اصلی طرح Owen D, Young بود. یکی از بانکداران در خانواده شرکت Morgan که مالک First National Bank of New York بود. در BIS نماینده گان سرمایه های بزرگ گرد هم آمده بودند.

البته در اساسنامه BIS قید شده بود که "بدون در نظر گرفتن اینکه صاحبان آن در جنگ با یکدیگر بسر میبرند یا نه، BIS باید از مصادره (انتخاب)، بستن یا انتقاد معاف باشد"<sup>۹۳</sup>.

این بانک نماینده سیاست - ه " تجارت بر اساس معمول بود"، کسب درآمد از جنگ، ترجیحاً از دو طرف جنگ. دفتر مرکزی BIS در سوئیس Basel، قرار داشت (و دارد)، آلمانیها، نازیها از همان ابتدا نفوذ عظیمی بر روی بانک داشتند. این در کشور آنها بود که سرمایه گذاریها انجام میشد و منافع رشد میکرد و در زمان آغاز جنگ جهانی دوم BIS تحت کنترل نازیها بود. در خلال سالهای جنگ رئیس بانک، Thomas H. McKittrick آمریکایی نام داشت. او برای هوادارن نازیها فرد شناخته شده ای بود، امری که او با بسیاری از سرمایه داران بزرگ در آمریکا به شراکت گذاشته بود. در هنیت مدیره BIS افراد زیر از طرف آلمان نازی وجود داشتند، Hermann Schmitz، رئیس شرکت بزرگ شیمی آلمان IG Farben، بارون Kurt von Schröder، رهبران برجسته گشتاپو و رئیس

Stein Bank در کلن، بعلاوه Walter Funk و Emil Puhl، رئیس و معاون بانک آلمانی Reichs نماینده ای که شخصا توسط هیتلر در BIS منصوب نموده بود<sup>۹۴</sup>.

BIS همواره بعنوان ابزاری وجود داشت و به نازیها کمک مالی میکرد و از تمام جنگهای نازیها در آلمان حمایت مینمود. نازیها از این بانک بعنوان ابزاری جهت سرازیر نمودن ثروتهایی که در کشورهای اشغال شده غارت مینمودند استفاده میکردند. BIS از همان ابتدا، در جریان حمله نیروهای نظامی نازی به اطریش و اشغال آن در مارس ۱۹۳۸ دخالت داشت. تحت کنترل این بانک طلاهای اطریش، در بانک مرکزی در وین، هر چه بود و نبود، غارت و بسته بندی و تحت نظارت معاون رئیس بانک مرکزی و مدیر BIS، Emil Puhl به بانک مرکزی آلمان در برلن فرستاده شد<sup>۹۵</sup>. نقش BIS در خلال یورش و اشغال چکسلواکی توسط نازیها، در ۱۵ مارس ۱۹۳۹، تقریبا مشابه بود اگر چه مانند همکاری سرمایه داری بزرگ بین المللی برای چپاول و دزدی دریایی، آشکار تر. زمانیکه نازیها به بانک مرکزی چکسلواکی آمدند ذخیره طلای کشور، ۴۸ میلیون دلار به طلا، از قبل با یک وسیله نقلیه متعلق به BIS به Basel و در ادامه به انگلستان و بانک مرکزی انگلیس منتقل شده بود. با دهانه لوله یک تفنگ نشانه رفته بسوی سر رئوسای بانک مرکزی چکسلواکی، اشغالگران نازی آنها را ناگزیر نمودند که با BIS تماس گرفته و از آنها بخواهند که طلای چکسلواکی را از انگلستان به Basel بازگردانند. پس از گفتگویی میان پرزیدنت هلندی BIS، J.W. Beyen و گرداننده فرانسوی BIS، Roger Auboin از بانک مرکزی فرانسه، این دو تصمیم گرفتند که تقاضای رئیس بانک مرکزی چکسلواکی را، به خوبی آگاه از اینکه او توسط نازیها ناگزیر شده بود، بپذیرند<sup>۹۶</sup>. پیغام به انگلستان فرستاده شد، در آنجا پرزیدنت انگلیسی بانک مرکزی، Montagu Norman، مردی شناخته شده برای حمایتهای خود از نازیها، فوراً تصمیم گرفت که طلاها را به Basel بازگرداند. طلاها مستقیماً از Basel به بانک مرکزی آلمان در برلن گسیل شد. Montagu Norman مورد حمایت کامل نخست وزیر انگلیس چمبرلن، که سهامدار عمده Imperial Chemical Industries، شریک انگلیسی شرکت بزرگ IG Farben بود، قرار داشت.

چمبرلن در پارلمان انگلیس زمانیکه بصورتی آشکار منکر بازگرداندن طلاهای چکسلواکی به Basel شد دروغ گفت. او در پاسخ به سوال نماینده مجلس کارگران George Strauss در مورد اینکه این حقیقت داشت که "ذخیره طلای ملی چکسلواکی به آلمان داده شده است" گفت "نه این حقیقت ندارد"<sup>۹۷</sup>. در ۳۱ مه ۱۹۳۹ آسوشیتد پرس از سونیس گزارش داد که طلای چکسلواکی در حال حاضر از Basel گذشته و در بانک مرکزی آلمان وجود دارد<sup>۹۸</sup>. توجه کنید به اینکه حادثه فقط شش ماه پس از اینکه فرانسه و انگلستان در ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۸ توافقنامه مونیخ را امضاء کرده بودند رخ داد، توافقنامه ای با آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی که، به درخواست هیتلر، چکسلواکی را ناگزیر به واگذار نمودن بخشی از کشور به آلمان نمود، منطقه ای موسوم به منطقه سودت، با جمعیتی بزرگی که به آلمانی صحبت میکردند. توافقنامه مونیخ خیانت آشکار فرانسه و انگلستان به چکسلواکی بود. برای مثال فرانسه و چکسلواکی یکسال قبل از آن توافقنامه ای را امضاء کرده بودند که هر دو کشور را متعهد به دفاع از یکدیگر، در صورت حمله آلمان نازی به آنها، مینمود. اتحاد هیچ ارزشی نداشت. همین امر در مورد تعهدات و ضمانتهای فرانسه و انگلستان به چکسلواکی در زمان توافقنامه مونیخ اعتبار دارد. هر دو کشور متعهد شدند که مسئولیت امنیت نظامی چکسلواکی را پس از تسلیم منطقه سودت به آلمان بر عهده بگیرند. زمانیکه زمان عمل فرا رسید این تعهدات ارزشی نداشتند. کشور مورد حمله و اشغال نازیها قرار گرفت و به دو مستعمره نازی تقسیم شد. فرانسه و انگلیس انگشتی جهت دفاع از چکسلواکی تکان ندادند<sup>۹۹</sup>. تاریخ این خائنان را گرفتار کرد و آنها بخاطر خیانتشان ناگزیر به پرداخت هزینه شدند. توسط نازیها طلای چکسلواکی صرف خرید تسلیحات جنگی استراتژیک برای جنگ پیش رو بر علیه فرانسه و انگلستان شد. از همان سال ۱۹۳۹ نازیها مقدار بسیار زیادی طلای دزدیده شده را در BIS در Basel برای سرمایه گذاریها در آلمان نازی جای دادند. BIS برای هیتلر اهمیت داشت. اما همچنین برای سرمایه های بزرگ غربی. همه از جنگ کسب درآمد میکردند.

انگلستان چه قبل از وارد شدن به جنگ با آلمان نازی و چه پس از آن و در خلال سراسر جنگ بصورتی منظم از BIS سود سهام دریافت مینمود.

دو تن از اعضای هئیت رئیسه BIS, Sir Otto Niemeyer, گرداننده بانک مرکزی انگلیس و Montagu Norman که در گذشته نام او ذکر شد, در طول سراسر جنگ پرزیدنت بانک مرکزی انگلیس بودند.<sup>۱۰۰</sup> در مه ۱۹۴۰ نیروهای نظامی نازیها به هلند و بلژیک وارد شدند.

هلند در چهاردهم می تسلیم شد و ذخیره طلای کشور غارت و از طریق BIS به مقصد بانک مرکزی در برلن فرستاده شد. در ۲۸ مه بلژیک تسلیم نازیها شد. ذخیره طلای کشور بالغ بر ۲۲۸ میلیون دلار طلا کمی قبل از حمله به بانک مرکزی فرانسه که آلمان امنتر به نظر میامد فرستاده شد. اما در ژوئن زمان برای فرود آوردن سر تسلیم در مقابل نازیها فرا رسید. مدیر بلژیکی BIS, Alexandre Galopin از انتقال طلای بلژیک به بخش اشغال نشده فرانسه خبردار شد و از قدرت خود جهت ارسال آن به داکار در سنگال استفاده کرد, سپس از آنجا به اروپا بازگردانده و به بانک مرکزی آلمان, بانک Reichs منتقل شد.<sup>۱۰۱</sup> Galopin-ه خائن تقاص خیانت خود را پس داد, او در سال ۱۹۴۴ توسط جنبش مخالفان اعدام شد.<sup>۱۰۲</sup> در طول سراسر جنگ این اصل اخلاقی سرمایه داری "معاملات به روال معمول" ادامه یافت. سرمایه داران در آمریکا و انگلستان طی سراسر جنگ به انجام داد و ستد با BIS, اینکه پولها را سرمایه گذاری نمایند و از پولهای سرمایه گذاری شده سود دریافت کنند, ادامه دادند. نازیها پولها را برای ادامه جنگ بر علیه کشورهای متحد استفاده کردند و به صورتی منظم به BIS بهره پرداخت مینمودند. پول بهره ها از طلاهای دزدیده شده توسط آلمانیها از کشورهای غارت شده اما همچنین از اموال میلیونها تن از یهودیان به قتل رسیده, کسب میشد. میلیونها دندان طلا, حلقه, جلد سیگار, قاب عینک, فندک غیرو و غیرو. طلای یهودیان در شمشهای ۲۰ کیلویی ذوب و برای صدها محموله طلا از برلن تا BIS اختصاص داده شده بود.<sup>۱۰۳</sup> بررسیهای انجام شده علیه جنایتکاران جنگی پس از جنگ در دادگاههای نورمبرگ نشان داد که محموله های طلا از اردوگاههای کار اجباری در Lublin و Auschwitz به بانک مرکزی آلمان در برلن میامدند.<sup>۱۰۴</sup> در می ۱۹۴۴, زمانیکه جنگ به مراحل تعیین کننده خود گام نهاده بود, زمانیکه اتحاد جماهیر شوروی به پیروزیهای عظیمی دست یافته و پایان جنگ مشخص شده بود, BIS خواستار برگزاری نشست بزرگ هئیت مدیره شد. رئوسای BIS از آلمان نازی, ژاپن, ایتالیا, انگلستان و آمریکا تحت ریاست Thomas H. McKittrick-ه آمریکایی گرد هم آمدند. در سراسر دوران جنگ McKittrick با موافقت دولت آمریکا پرزیدنت BIS بود.<sup>۱۰۵</sup> طلاها, طلاهایی بودند که از کشتار یهودیان و غارت کشورهای غارت شده بدست آمده بودند. تصمیمات گرفته شده در جلسه تا به امروز ناشناخته مانده اند. BIS, بانک نازیستی, همواره دوستان عجیب و غریبی داشته است, دوستانی که داد و ستدها را نجات داده و به محرمانه نگاه داشتن مسائل یاری رسانده اند. در خلال نشستهای بین المللی کنفرانس در Bretton Woods در جولای ۱۹۴۴, در جریان مذاکرات غرب در مورد توسعه اقتصادی پس از جنگ, زمانیکه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تاسیس شدند, قطعنامه ای در مورد اینکه به BIS پایان داده شود اتخاذ شد. اما هرگز اینچنین نشد. بانک همچنان وجود دارد, معاملات به روال عادی.<sup>۱۰۶</sup> در سال ۱۹۴۸ بانک تحت فشار شدید مردم, با درخواست بازپس دادن طلاهای به سرقت رفته به کشورهای غارت شده و انسانها, قرار گرفته بود. BIS در آلمان مبلغ ناچیز ۴ میلیون دلار را به طلا پس داد. این نشان میدهد که چه قدرتهایی در جهان سرمایه داری مالی وجود دارند.

## بانک Chase National, بانکی در خدمت نازیها

در خلال دهه های ۱۹۳۰ و همزمان با جنگ جهانی دوم خانواده راکفلر مالک بانک Chase National (بعدها Chase Manhattan, در حال حاضر JP Morgan Chase), بزرگترین موسسه مالی آمریکا در آنزمان, و بزرگترین شرکت نفتی آمریکا Standard Oil of New Jersey بود. Chase National Bank (و حتی National City Bank of New York) با آلمان معامله



میکردند حتی زمانیکه کشور توسط دیکتاتوری نازیها اداره میشد. Chase از نفت و بسیاری از محصولات دیگر، با ماهیت استراتژیک، محصولات Standard Oil و دیگر شرکتها در آمریکا به نازیها میفروختند، کسب درآمد مینمود. فهرست نام این شرکتها طولانی هستند. بجز Standard Oil، در میان مهمترین محصولات، Sterling، General Aniline and Film، SKF، ITT، Davis Oil Company، Texas Company، Ford och General Motors وجود داشتند.<sup>۱۰۷</sup> مدیر بخش اروپایی Joseph Larkin Chase نام داشت. مردی با احساسات شفقت آمیز شدید نسبت به فاشیسم فرانکو و جنگ او بر علیه جمهوری خواهان در خلال جنگ داخلی اسپانیا. احساسات Larkin خود را نه فقط در بیان بلکه در اعمال نیز مشخص مینمود. در سال ۱۹۳۶، Larkin، سفیر معتبر اسپانیا در آمریکا را زمانیکه میخواست حسابی به مبلغ چهار میلیون دلار در بانک Chase در نیویورک باز کند، متوقف نمود. این پولها قرار بود که از فعالیتهای سفارت و گردان لینکلن، گروهی از اهالی آمریکا که در جنگ داخلی اسپانیا داوطلبانه بر علیه فاشیسم میجنگیدند، پشتیبانی نماید. در نیویورک و در Chase حسابی باز نشد. تقریباً همزمان سفیر اسپانیا در پاریس حسابی در بانک Chase باز کرد. حتی این حساب هم توسط Larkin که سفیر را ناگزیر به بستن حساب نمود، متوقف شد.<sup>۱۰۸</sup> اما Larkin خود را به این هم راضی نکرد. او نقش مهمی را در حمایت از فاشیسم و نازیسم ایفا نمود. در پاریس او یک حساب بانکی برای هر دو، فاشیستهای فرانکویی و Reichs بانک آلمانی که تحت کنترل مستقیم هیتلر بود، باز کرد. در طول جنگ جهانی دوم Larkin عهده دار این مقام برای نازیها بود. در خلال اشغال فرانسه توسط نازیها Larkin برای هر دو، یک حساب بانکی برای سفارت آلمان و یک حساب بانکی شخصی برای سفیر آلمان در پاریس، Otto Abetz، باز کرد.<sup>۱۰۹</sup> از طریق این حسابها پولها برای تامین بودجه اشغال نظامی و گشتاپو، تبلیغات، سرکوب، شکنجه و کشتار مردم فرانسه به داخل میآمد.

بانک Chase National در پاریس در دوران اشغال نازیستی فرانسه و حتی پس از اینکه آلمان نازی به آمریکا اعلام جنگ داد (بانک Morgan نیز همین کار را کرد) باز باقی ماند. سرمایه گذاریهای Chase در صنایع تسلیحاتی آلمان شکوفا شد و منافعی را به بار داد. بخصوص از فروش نفت و دیگر محصولات از Standard Oil. پس از جنگ زمانیکه Larkin میخواست از اقدامات خود دفاع کند افشاء کرد که "دولت انگلیس نگرشی مثبت به بانکهای انگلیسی خارج از کشور داشت" و ادعا کرد که "بانکهای انگلیسی در خلال اشغال معاملات بزرگی را در پاریس انجام داده بودند"<sup>۱۱۰</sup>. در سال ۱۹۳۶ خانواده راکفلر همراه با Schröder Bank of New York بانک جدیدی را نیز برای معاملات با آلمان نازی تاسیس نمود. به این بانک نام Schröder, Rockefeller and Company, Investment Bankers داده شد و به گفته تایمز نقش مشاور اقتصادی را برای اتحاد روم و برلن ایفا مینمود.<sup>۱۱۱</sup> بانک Chase National بجز خدمات بانکی، خدمات دیگری را نیز به کمپنیهای تبلیغاتی کاملاً خالص در آمریکا برای نازیها ارائه میداد. بانک روزنامه های تبلیغاتی را جهت خرید مارک آلمانی که سود بزرگی را پس از پیروزی آلمان در جنگ وعده میداد، منتشر مینمود.<sup>۱۱۲</sup> پس از جنگ بانک Chase National متهم به نقض قانون Trading With the Enemy Act شد. پس از گذشت چند هفته از بررسیها دادگاه به نفع بانک رای داد و Chase از اتهامات وارده بری شد. هیچیک از اتهامات، همکاری با دشمن، در دسترس عموم قرار نگرفت.

## Standard Oil of New Jersey، ارائه سوخت به دشمن در

سال ۱۹۴۱

Standard Oil of New Jersey بزرگترین کمپانی نفتی در جهان بود. این کمپانی در مالکیت خانواده راکفلر قرار داشت. معاملات Standard Oil توسط بانک Chase National حمایت میشد. این امر به معنای کسب عایدات برای نفت و چیزهای دیگر اما همچنین به معنای دادن وام به شرکای معاملاتی Standard بود. بدین ترتیب بود ارتباطات میان Standard Oil، دولت و شرکتها در آلمان



نازی. رئیس قدرتمند Walter C. Teagle, Standard نام داشت. از همان اوان زندگی، در سالهای پس از جنگ جهانی اول، Teagle خود را بخاطر ستایش از فعالیتهای تجاری معرف حضور همه نمود. این امر با پشتیبانی از نازیسم - ه در حال طلوع دنبال شد.

Teagle روابط شخصی و تجاری با ثباتی را با هرمان اشمیت، فرد اصلی در شرکت آلمانی IG Farben, شریک اصلی در آلمان نازی، ایجاد نمود. در آمریکا Walter Teagle همچنین به مقام مدیریت American IG Chemical Corporation, یک شرکت بزرگ شیمی و شرکت دختر IG Farben, شرکتی که دولت نازی شمار بسیاری از سهام آنرا در اختیار داشت، منصوب شد<sup>۱۱۳</sup>.

در شبکه ارتباطات تجاری که فعالیتهای تجاری را کنترل میکند سرمایه گذاریها در کلیه زمینه ها روی میدهند. Teagle سرمایه گذاری بزرگی را در American IG و American IG سرمایه گذاری بزرگی در Standard انجام دادند. در هئیت مدیره American IG افرادی از شرکتهای دیگر نیز وجود داشتند که با نازیها روابط خوبی داشتند. برای مثال Edsel Ford و William Weiss, رئیس محصولات Sterling. ارتباطات Standard Oil و Walter Teagle با شرکتهای آلمانی کمک بسیار خوب و ضروری شد در جنگ بر علیه متحدان. نقش Teagle و Standard Oil در مورد مسئله مهم بنزین هواپیما به هواپیماهای نازیها تعیین کننده بود. از طریق Teagle و Standard Oil نازیها برتری هوایی را بدست آوردند. همه چیز با تدارکات جنگی بر علیه چکسلواکی، ۱۹۳۸، آغاز شد. بنزین هواپیما به ترکیب اضافی نیاز داشت، Tetraethyllead که تقریباً تنها توسط شرکت آمریکایی Gasoline Corporation Ethyl, که مالکیت آن بصورتی مساوی میان Standard Oil و Motors General تقسیم شده بود (Du Pont) بزرگترین مالک سهام در Motors General بود) تولید میشد.

Ethyl Gasoline Corporation صاحب پیشرفته ترین تکنولوژی در تولید Tetraethyllead در جهان بود. در جریان تدارکات جنگ، برای نازیها آوردن این تکنولوژی به آلمان جهت تغذیه Luftwaffe, نیروی هوایی آلمان، با بنزین، بسیار اهمیت داشت. IG Farben از رهبران نازی ماموریت گرفت که از روابط تجاری خود با Standard Oil جهت متقاعد نمودن آنها در مورد ساختن یک کارخانه تولید Tetraethyllead در آلمان نازی استفاده کند.

IG Farben به همان ترتیب عمل نمود، در واقع با موفقیت. آنها موفق شدند که Ethyl Gasoline Corporation را متقاعد سازند که به همراهی IG Farben کارخانه ای را در آلمان نازی بسازند. این معامله مورد قبول وزارت دفاع آمریکا نیز قرار گرفت. تنها Du Pont نگرشی محتاطانه را، با این درخواست که اسرار محرمانه شیوه تولید به IG Farben داده نشود، اتخاذ نمود. اما معامله بزرگ بود و منافع نیز به همان ترتیب و به همین دلیل کسی گوشش بدهکار نبود. نازیها کارخانه خود را بدست آوردند، کارخانه ای با مالکیت مشترک Standard Oil و IG Farben با نام Ethyl GmbH که در ادامه کلیه کارخانه های Tetraethyllead را در آلمان ساختند و اداره نمودند. اما در اینجا یک مسئله باقی مانده بود. اولین کارخانه نمیتوانست قبل ۱۹۳۹ آماده بشود<sup>۱۱۴</sup>.

حمله به چکسلواکی قریب الوقوع بود و اقدامات احتیاطی، به عبارت دیگر دستیابی سریع به مقدار زیادی Tetraethyllead, باید اتخاذ میشد. شاید که انگلیس و فرانسه توافقنامه مونیخ را جدی گرفته و جنگی را بر علیه آلمان آغاز میکردند. Walter Teagle از Standard Oil در شرایطی به نازیها کمک کرد که ناامیدانه به Tetraethyllead نیاز داشتند. Teagle به شکلی برنامه ریزی نمود که بالاترین مقام IG Farben, Herman Schmitz و دو کارمند بلند پایه، Krauch و Knieriem, ۱۹۳۸، به لندن، جهت ملاقات دوستان تجاری Teagle در شرکت دختر Standard Oil, Etyl Export Corporation, مسافرت کنند. در آنجا آنها قراردادی را امضاء کردند که بر اساس آن IG Farben ۵۰۰ تن Tetraethyllead قرض میگرفت. هیچکس از اینکه چرا IG Farben دقیقاً در آنزمان، در آن شرایط دشوار سیاسی بین المللی با خطر جنگ قریب الوقوع، ۵۰۰ تن Tetraethyllead قرض میگرفت، در شگفت نماند. در ۸ ژوئن Schmitz به وزارت جنگ نازیها پیغام داد که Etyl Export Corporation میتواند در همان ماه حمل Tetraethyllead را با

کشتی آغاز کند<sup>۱۱۵</sup>. نه تنها این، یکسال بعد Schmitz همان مسافرت را انجام داد و مبلغی بالغ بر ۱۵ میلیون دلار Tetraethyllead خریداری نمود. از این طریق هواپیماهای نازیها آماده بودند که جنگ حمله ای را آغاز نمایند<sup>۱۱۶</sup>. این کار را نازیها بر علیه لندن انجام دادند! یکسال پس از سفر Schmitz لندن توسط هواپیماهای نازی که از بنزین ساخته شده از Tetraethyllead در لندن استفاده میکردند، بمباران شد! از این هم پیشتر، بنزینی که هواپیماهای نیروی هوایی انگلیس RAF جهت دفاع از لندن از آنها استفاده میکرد از Standard Oil و Ethyl خریداری میشد. بخشی از این پولها به نوبه خود بعنوان سود سهامی که IG Farben در Standard Oil داشت به نازیها پرداخت شد.

RAF ناگزیر شد که به نازیها پول پرداخت کند! پرداختها در آلمان توسط Standard Oil به بانک خصوصی IG Farben ارائه میشد<sup>۱۱۷</sup>. داستان خیانت Walter Teagle و Standard Oil نسبت به مردم خودشان در مورد مسئله Tetraethyllead و بنزین هواپیما در اینجا تمام نمیشود. 'Teagle' Tetraethyllead را به ژاپن هم فروخت. ژاپن از Tetraethyllead - Teagle و Standard Oil برای ساخت بنزینی که جهت حمله به مهمترین بندر آمریکا پرل هاربر مورد نیاز بود استفاده کرد<sup>۱۱۸</sup>. خیانت Walter Teagle و شرکای او به آمریکا و متحدان تقریباً در سراسر دوران جنگ ادامه یافت. پس از استالینگراد، ۱۹۴۳، همکاری با نازیها کاهش یافت اما پایان نیافت. اجازه بدهید چند مثالی را ارائه بدهیم. علیرغم اینکه نازیها توانستند ارتش خود را با کمک بنزین مصنوعی IG Farben که از ذغال سنگ ساخته شده بود تغذیه نمایند، با اینحال هر لیتری که میتوانستند از خارج بخرند بشدت ضروری بود و مورد استقبال قرار میگرفت.

در فهرست شرکتهایی که نازیها را با بنزین تغذیه مینمودند Standard Oil در مقام اول قرار دارد. قضیه اینچنین بود. تانکرهای نفت، نفت را به جزایر قناری حمل میکردند در آنجا به مقصد هامبورگ به تانکرهای نفت آلمان منتقل میشدند. در هامبورگ Walter Teagle و Standard Oil تصفیه خانه ای را که به نیروی هوایی آلمان، Luftwaffe، ۱۵۰۰۰ تن بنزین هواپیما در هفته تحویل میداد ساخته بودند. Standard همچنین زیر دریاییهای آلمان را در میانه اقیانوس اطلس و حول و حوش جزایر قناری، همان زیردریاییهایی که قایقهای انگلیسی و آمریکایی را تعقیب میکردند، سوخت گیری مجدد مینمود. از قضا یکی از قایقهایی که توسط نازیها غرق شد SS Walter Teagle نام داشت<sup>۱۱۹</sup>! حتی هواپیماهای ایتالیای فاشیستی و آلمان نازی در آمریکای لاتین نیز با بنزین ساخت Standard Oil سوخت گیری میشدند. این تنها شرکتهایی بود که صاحب بنزینی با اکتان بالا بود، بنزینی که جهت پروازهای طولانی در سراسر اقیانوس اطلس مورد نیاز بود. Standard Oil شرکت هواپیمایی L.A.T.I. را که از طریق مادرید، لیسبون و داکار از رم به ریو در برزیل و شرکت هواپیمایی Condor که از برزیل پرواز میکرد را سوخت گیری میکرد<sup>۱۲۰</sup>.

Standard Oil شرکت هواپیمایی ایتالیایی Ala Littoria، همچنین فعال در آمریکای لاتین، را سوخت گیری میکرد. این فعالیت علیرغم درخواست دولت آمریکا از شرکتهای آمریکایی که با نازیها و شرکای او در آمریکای جنوبی معامله نکنند، ادامه یافت<sup>۱۲۱</sup>. اما Standard Oil آنرا نادیده گرفت، آلمان و پولها در اولویت قرار داشتند. سیاست سرمایه داری "تجارت به روال معمول"، زمانیکه سود به اندازه کافی جذاب است هیچ محدودیتی را برای آنچه که قابل قبول است قائل نیست. اینچنین است حتی، زمانیکه مسئله بر سر فریب بهترین و نزدیکترین شریک تجاری است. انسان گاهی بالاترین بلیط برنده را انتخاب میکند و گاهی بازنده میشود. در یک مورد نازیها در IG Farben دماغ آمریکاییها، Standard Oil و Walter Teagle را آنچنان شدید کشیدند که کامیابیهای جنگی عنقریب فروپاشی آمریکا را فراهم بیاورد.

این امر در مورد لاستیک مصنوعی رخ داد. لاستیک در دوران جنگ دوم جهانی تنها بعنوان محصول طبیعی، که خرید آن تنها در جنوب آسیا امکان پذیر بود، وجود داشت. در آنجا مزارع بزرگی از درختان لاستیک و لاستیک طبیعی ارزان وجود داشتند. با اینحال Standard Oil مبالغ فراوانی را برای توسعه لاستیک مصنوعی که تصور مینمود ارزان تمام بشود سرمایه گذاری کرده بود. تحقیقات

Standard Oil با همکاری IG Farben, که تحقیقات آنها در مورد محصولات ساخته شده از لاستیک، بویژه طایر اتوموبیل در مرحله بالاتری قرار داشت، انجام شد. در یک بازی موش و گربه، IG Farben توانست، با وعده های وسوسه انگیز در مورد شیوه های ارزان تولید و خرید ثبت به قیمت ارزان، تحقیقات Standard Oil را بشدت به تاخیر بیندازد. تا آن میزانی که وقتی آمریکا، پس از فاجعه پرل هاربر به جنگ وارد و از امکان خرید لاستیک در آسیای جنوبی محروم شد، لاستیک مصنوعی برای بلعیدن در اختیار نداشت. این تقریباً یک فاجعه بود. ارتش آمریکا تقریباً لاستیکی برای تولید طایر برای اتوموبیلها، کامیونها و هواپیماهایش که به جنگ فرستاده میشدند، در اختیار نداشت.<sup>۱۲۲</sup>

## ITT - شرکت بین المللی تلفن و تلگراف آمریکا، الکترونیک پیشرفته برای نیروهای مسلح آلمان.

شش ماه پس از به قدرت رسیدن هیتلر، ۴ اوت ۱۹۳۳، دو ماه پس از ممنوعیت کلیه اتحادیه ها و احزاب سیاسی بجز نازیها، لغو آزادی مطبوعات و آغاز آزار و اذیت یهودیان، Sosthenes Behn، بالاترین مقام و مالک اصلی ITT، برای ملاقات هیتلر به برلن آمد. او به همراه خود Henry Mann، از بانک National City و نماینده او در آلمان، را داشت. در طول نشست رابطه ای تجاری میان نازیها و ITT ایجاد شد که در خلال تمام دهه ۳۰ و تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه یافت.<sup>۱۲۳</sup> نازیها به الکترونیک ITT نیاز داشت و ITT-Behn به دنبال منافع فراوان در خدمت نازیها. هیتلر وعده هر گونه کمکی را که ITT به آن نیاز داشت ارائه داد و حمایت خود از معاملات در آلمان نازی ابزاز نمود. معاملات با نازیها توسعه خود را آغاز نمود، گسترده تر و گسترده تر شد، و به زودی سر و کله Sosthenes Behn حول محافل نزدیک دوستان گشتاپو، انجمنی حمایتی که در آنجا فرمانروایان نازی و مردمی از جهان بانک و صنایع یکدیگر را پیدا میکردند، پیدا شد. درها به روی پولهای ITT و Behn باز شد و صنایع تحت حمایت هیتلر و، خود، اس اس بود و بانک مرکزی آلمان در خدمت معاملات Behn قرار گرفت.

Sosthenes Behn بصورت خصوصی نیز با نازیها معامله میکرد. ۱۹۳۸، زمانی که جنگ جهانی دوم نزدیک میشد، او همراه با گورینگ ۲۸ درصد از کارخانه هواپیما سازی Focke-Wulf را خرید، کارخانه ای که هواپیمای بمب افکن که بعدها متفقین را بمباران نمود میساخت.

ITT و Behn به مدرنیزه نمودن الکترونیک در هواپیما و بهبود دقت بمبها کمک کردند.<sup>۱۲۴</sup> این در لندن، لهستان و هر جایی که نازیها جنگ به راه انداختند مورد استفاده قرار گرفت. Sosthenes Behn مثالیست زنده در مورد یک سرمایه دار نمونه. تنها فکر او کسب درآمد بود، نه اخلاقی، نه وجدانی. در خلال جنگ داخلی اسپانیا او به هر دو طرف جنگ برای اینکه از فرانکو، بعدها زمانیکه متوجه میشد که فاشیستها طرف برنده بودند، بصورتی کامل حمایت نماید تلفن میفروخت.

ITT و Behn رد پای دخالتهای هیتلر و اشغالها در اروپا را دنبال کردند و با ادامه دادن معاملاتی که قبل از تجاوز به شرکتهای دیگر تعلق داشت سود فراوانی را کسب نمودند. ITT در اروپای اشغال شده ۳۰۰۰۰ نفر را در استخدام خود داشت. دولت نازی هئیت رئیسه مخصوصی را برای اینکه با ITT و Sosthenes Behn همکاری کند تشکیل داده بود.<sup>۱۲۵</sup> دولت نازی در شرکت ITT سهامی

نخرد و فقط در تصمیم گیری در مورد اینکه مبالغ حاصل از تقسیم سود در کجا سرمایه گذاری میشدند شرکت کرد. این یک همکاری ریشه دار میان دولت نازی و شرکت آمریکایی در خلال جنگ بود. شرکت ITT در آلمان نازی در سراسر دوران جنگ کار میکرد و تسلیحات نظامی را برای دشمن تولید مینمود. ۱۳ درصد از محصولات ITT در آلمان نازی وجود داشت.<sup>۱۲۶</sup> کارخانه ITT در آلمان نازی جهت افزایش تولید در دو شیفت کار میکرد.<sup>۱۲۷</sup> اما به شرکت ITT در کشورهای بیطرف اروپا مانند پرتغال، اسپانیا، سوئیس و سوئد نیز اجازه داده شد که برای نازیها کار کنند. واردات مستقیم از ITT آمریکا به ITT آلمان نازی ممنوع بود. الکترونیک ITT و لوازم یدکی از آمریکا به کشورهای بیطرف وارد

میشد. در آنجا کارهای لازم جهت ارسال به آلمان نازی، یا فقط برای توقف در کشورهای بیطرف و سپس پرواز به آلمان نازی انجام میشد. حتی پس از پرل هاربر و اعلام جنگ هیتلر بر علیه آمریکا ITT به تولید مهمترین سیستمهای الکترونیکی برای ارتش آلمان نازی، نیروی دریایی و هوایی، ادامه داد. از جمله، تلفنها و مراکز تلفن، هشدار دهنده برای حملات هوایی، تجهیزات رادار، ۳۰۰۰۰ جاشنی برای توپ در ماه (در سال ۱۹۴۴ تا ۵۰۰۰۰ در ماه افزایش داده شد)، قطعات برای پرتاب بمب، قطعات ترانسفورماتور، تجهیزات برای امواج رادیویی با موج کوتاه و سیستم ارتباطات ثابت و متحرک.

ITT سهم بزرگی در کامیابیهای جنگی نازیها بر علیه متفقین داشت. برای نازیها بدون ITT بمباران لندن با هواپیما و راکتها میتوانست دشوار باشد، که قایقهای متفقین را بمباران کنند یا با هوادارن نازیها در آمریکای لاتین تماس برقرار نمایند<sup>۱۲۸</sup> و بر علیه آمریکا جاسوسی کنند. اما ITT بزرگترین سرمایه گذاری را در خلال جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی انجام داد. اتحاد جماهیر شوروی در مجموع در جنگ بر علیه نازیها در عرض سه سال تنها بود. اجازه بدهید که این امر را فراموش نکنیم. لوازم و تجهیزات ITT اساس جنگ نازیها بر علیه اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل میداد. آن بدون اغراق بزرگترین کمکی بود که Sosthenes Behn و ITT به نازیها در سراسر طول جنگ جهانی ارائه دادند. بدون سیستم مخابراتی و رادار ITT، برای ارتشهای نازی، به دلیل فواصل زیاد در اتحاد جماهیر شوروی، به راه انداختن جنگ میتوانست دشوار باشد. در ضمن نازیها را با فیوز برای بمبها و خمپاره ها که روزانه بر روی مردم اتحاد جماهیر شوروی ریخته میشد مجهز نمودند.

## فورد به نازیها جهت حمله و اشغال کمک ارائه میدهد

هنری فورد، پایه گذار و مالک اصلی امپراطوری اتوموبیل فورد، به دلیل داشتن نظرات مشترک هیتلر را شدیداً تحسین مینمود: هر دو از یهودیها بشدت متنفر بودند. هیتلر از همان روزهای اول ورودش به عرصه سیاست از هنری فورد کمک مالی دریافت نمود. در خلال دادگاه بر علیه هیتلر بخاطر کودتای دولتی ۱۹۲۳، در مورد اینکه هیتلر از هنری فورد پول دریافت نموده بود شهادت داده شد<sup>۱۲۹</sup>. ستایش فورد برای هیتلر مرزی نمیشناخت: او سالانه ۵۰۰۰۰ مارک رایش به هیتلر بخاطر سالگرد تولدش ارسال مینمود! هنری فورد و پسر او Edsel Ford دو فرد بسیار مهم در بسیاری از شرکتها بودند که با هیتلر و نازیها داد و ستد کرده و به آنها کمک میکردند.

مهمترین اندرز برای آن دو نفر: تجارت به روال معمول. این موضعی بود بسیار مناسب برای نازیها. گورینگ وعده داده بود و مراقب بود که شرکت فورد در آلمان، Ford Works، در سراسر طول جنگ بدون دخالت دولت نازیها آزادانه عمل نماید<sup>۱۳۰</sup>.

فورد شرکای تجاری خود را بر اساس مواضع سیاسی آنها انتخاب میکرد. زمانیکه او کارخانه اتوموبیل سازی فورد را در آلمان براه انداخت به IG Farben اجازه داد که ۴۰ درصد از سهام را بخرد و رهبر IG Farben کارل بوش را به عضویت هیئت مدیره فورد آلمان درآورد. از جانبی دیگر ادسل فورد عضو هیئت رئیسه در شرکت IG Farben در آمریکا، American IG Company شد<sup>۱۳۱</sup>.

۱۹۴۰ زمانیکه نیروی هوایی انگلیس جهت مبارزه با حملات نازیها به هواپیماهای جدید نیاز مبرم داشت فورد با ساخت هواپیما برای انگلیس مخالفت نمود. همزمان فورد در کارخانه های فورد در آلمان نازی جهت تولید کامیونهای ۵ تنی که شالوده جنگ یورشی جاری آلمان نازی را بر علیه کشورهای اروپایی تشکیل میداد سرمایه گذاری کرد. در ادامه فورد صدور لاستیک به آلمان نازی را علیرغم کمبود لاستیک در آمریکا سازماندهی نمود<sup>۱۳۲</sup>. حتی در کارخانه های فورد در فرانسه اشغال شده برای پیروزی هیتلر با سرعتی هر چه تمامتر تولید میشد. در سال ۱۹۴۰ در کارخانه خودرو سازی فورد در Poissy خارج از پاریس، که توسط پسرش ادسل اداره میشد، تولید موتورهای هواپیما



برای نیروی هوایی آلمان آغاز شد. در Poissy اتوموبیل و کامیون نیز برای ارتش آلمان ساخته میشد. فورد در فرانسه سودی بالغ بر ۵۸ میلیون فرانک فرانسوی را برای سال ۱۹۴۱ گزارش داد. شادی بندرت همیشه گیسست. در آوریل ۱۹۴۱ کارخانه فورد در Poissy توسط هواپیماهای نیروی هوایی انگلیس RAF, با خسارات بسیار زیادی به عنوان نتیجه, بمباران شد<sup>۱۳۳</sup>. ادسل نگران تبلیغات منفی بود اما خوشبختانه زمانیکه تصاویر در نشریات آمریکایی منتشر شدند چیزی در مورد اینکه آنها متعلق به کارخانه های فرانسوی بودند نوشته نشد. پس از تکرار بمبارانها رهبری فورد ماشینهای مهم را در میان چندین کارخانه تقسیم نمودند و تولید بدون وقفه ادامه یافت. فورد از رده بمبارانها خارج و نقل و انتقالها بدون آسیب انجام شد. نازیها دولت فرانسه Vichy را ناگزیر نمودند که مخارج کلیه خسارات ایجاد شده توسط بمبهای انگلیسی و نقل و انتقالات به دیگر کارخانه ها را بر عهده بگیرند<sup>۱۳۴</sup>! فورد از دولت Vichy ۳۸ میلیون فرانک دریافت نمود<sup>۱۳۵</sup>. نازیها و فورد کاملا با یکدیگر همکاری مینمودند. فورد اجازه گرفت که با همکاری شرکت آلمانی IG Farben کارخانه ای نیز در Oran در الجزایر بسازد. هدف, ساخت کامیون و خودروهای زرهی برای ارتش در رومل در آفریقای شمالی. توجه داشته باشید که شهرها در یک مستعمره فرانسوی که تحت حاکمیت دولت Vichy در واقع روابط سیاسی با آمریکا داشتند وجود دارند. اما در جریان معاملات اختلالی روی نداد. کنسول آمریکا در الجزایر گزارشی را که در آن شکایتی ارائه نشده بود به دولت خود ارسال نمود. کارخانه های فورد در کشورهای بیطرف نیز به تولید جنگی آلمان نازی کمک میکردند. در اکتبر ۱۹۴۲ فورد در برن, سوئیس, ۲۰۰۰ کامیون متعلق به ارتش آلمان را تعمیر کرد و شرکت دختر فورد در بلژیک که یک شرکت دختر در سوئیس داشت, تعمیر کامیونها در زوریخ را انجام داد. لوازم بدکی فورد به خودروها و کامیونها از سوئیس به آلمان نازی صادر میشدند.

## جنرال موتورز

مالک اصلی جنرال موتورز, خانواده Du Pont, توسط Irénée du Pont, یک ستایشگر شناخته شده هیتلر در همان اندازه های فورد, رهبری میشد. نظرات غیرعادی Irénée du Pont در مورد تبدیل انسانها به یک نژاد یکدست و تمیز در سخنرانی او برای American Chemical Society در سپتامبر ۱۹۲۶ شناخته شد<sup>۱۳۶</sup>. نظرات ضد یهودی Irénée du Pont همتراز با هیتلر بود اگر چه در واقع اصل و نصیبی یهودی داشت. کارخانجات جنرال موتورز در آلمان مانند دیگر شرکتهای مثل IG Farben و Krupp, با ۵ درصد از کلیه منافع و حقوق به صندوق حزب نازی یاری رساند<sup>۱۳۷</sup>. زمانیکه هیتلر قدرت را بدست گرفت, ۱۹۳۳, اعضای برجسته خانواده Pierre, Du Pont, Irénée و Lammot, اتحادیه ای موسوم به اتحادیه آزادی را همراه با دیگر مالکان بزرگ در جنرال موتورز تشکیل دادند.

اتحادیه آزادی یک گروه فاشیستی با سیاستهای شدید ضد یهودی و تبلیغات بر ضد سیاه پوستان بود و اینکه پرزیدنت روزولت را بعنوان کمونیستی در دستان یهودیان طبقه بندی مینمود. کمک خانواده Du Pont به اتحادیه آزادی حدود ۵۰۰۰۰۰ دلار در سال بود. خانواده Du Pont به گروههای فاشیستی دیگر مانند Clark's Crusaders و Black Legion کمک مالی میکرد. این دومی خود را از دیگران, به دلیل اینکه به لباس سیاه ملبس میکرد و با بمبهای بنزینی به نشستهای اتحادیه ای یورش برده و رهبران اتحادیه ای و یهودیان را ترور میکرد, متمایز مینمود<sup>۱۳۸</sup>.

جنرال موتورز در این راستا کار میکرد. برای جنرال موتورز همکاری با شرکتهای آلمانی که از نازیها حمایت میکردند طبیعی بود. تا سال ۱۹۳۹ این شرکت ۳۰ میلیون دلار در شرکت شیمی IG Farben سرمایه گذاری نموده بود<sup>۱۳۹</sup>. در مورد فعالیتهای خودش باید گفته شود که کارخانه های جنرال موتورز Adam-Opel در آلمان نازی با تمام قوا جهت تولید کامیونها, خودروهای زرهی و تانکها برای هیتلر



کار میکردند. در کارخانه های جنرال موتورز در آلمان نازی جهت افزایش تولید در دو شیفت کار میشد.<sup>۱۴۰</sup> سرمایه گذاریها در سال ۱۹۴۰ بالغ بر ۱۰۰ میلیون دلار بود. در خلال جنگ کارخانه جنرال موتورز در Rüsselsheim هواپیماهای نظامی تولید میکردند. در آنجا نیمی از موتورهای مهمترین هواپیمای بمب افکن نازیها Junkers Ju 88 ساخته میشد.<sup>۱۴۱</sup> این در کارخانه Rüsselsheim بود که تکامل و تولید موتور برای اولین هواپیمای جت شکاری جهان، Messerschmitt 262 اتفاق افتاد. این به نازیها یک موفقیت بزرگ تکنیکی را اعطاء نمود. Messerschmitt 262 میتواند ۵۴۰ میل در ساعت که ۱۰۰ میل بیشتر از موفقترین هواپیماهای شکاری آمریکایی، Mustang P150 بود پرواز کند.<sup>۱۴۲</sup>

مانند همیشه سرمایه داران در بهشت سرمایه داری، آمریکا، بدون تحمل خسارتی جان سلام بدر میبرند. بر عکس، به جای مجازات به آنها پاداش داده میشود. جنرال موتورز به جای مجازات بخاطر خیانت به کشور خودش مبلغی را برای "مسائل و تخریب هواپیماها - و کارخانجات اتوموبیل سازی خودش در آلمان و اطریش در خلال جنگ جهانی دوم" دریافت نمود. جنرال موتورز از پرداخت مبلغی بالغ بر ۳۳ میلیون دلار مالیات معاف شد!<sup>۱۴۳</sup>

## پایان

اطلاعاتی که از خواندن کتابهای قدیمی و جدید درباره این مبحث "تجارت و جنگ جهانی دوم" بدست میابند گاهی میتواند ما، توده های زحمتکش عادی را متقاعد سازد که در جهانی خیالی زندگی میکنیم. در مورد همه چیز بالای سر ما تصمیم گرفته شده و تعیین میشود. کلیه تصمیمات مهم بعنوان محرمانه طبقه بندی میشوند. مشارکت توده های زحمتکش در زندگی اجتماعی به هیچ گرفته میشود. نفوذ آنها برابر با صفر است. در جامعه سرمایه داری متأسفانه همه چیز اینگونه است. خانن به میهن از طریق ترور هم مینهان خودش میلیونر میشود. شرکتها همان میکنند که مایلند، هیچ احترامی برای قوانین، هیچ احترامی برای کسانی که کار میکنند و شرکتها را توسعه میدهند ندارند. توجه داشته باشید که گرداننده گان صنایع بزرگ آمریکا و جهان مالی، در زمان جنگ جهانی، گروهی از مردم که ارتجاعي بودن، ستایش از هیتلر، تنفر از یهودیان و خیانت به وطن وجه اشتراک آنها بود مبالغ هنگفتی را با فروش اسلحه به دشمن، اسلحه ای که بر علیه سربازان کشور خودشان و بر علیه متفقین استفاده شد بدست آوردند. این اتحاد است که در حال حاضر توسط مورخان مزد بگیر دست راستی مورد ستایش قرار میگردد. اجازه بدهید که اینرا فراموش نکنیم.

میتواند اینگونه تصور شود که مقاله جانبدار است، در اینجا نقش اتحاد جماهیر شوروی در پیروزی در جنگ و پایان دادن به نازیها مورد بحث قرار نمیگیرد. من در گذشته در مورد این مبحث نوشته ام. علاقمندان میتوانند نوشته "پیروزی اتحاد جماهیر شوروی در جنگ جهانی دوم" را در آدرس زیر [www.mariosousa.se](http://www.mariosousa.se) مطالعه کنند.

تذکر: مطلب فوق توسط اینجانب ترجمه شده و در صورت تمایل در اختیار علاقمندان قرار میگردد - مترجم

اما با اینحال تاکید بر روی این امر که بخش بزرگی از آن نوسازی بزرگی که شرکتهای آمریکایی برای آلمان نازی انجام دادند، در شرق، در جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی مورد استفاده قرار گرفت، اهمیت دارد. رسانه های خبری جهان اغلب آنچه که به اصطلاح کمک جنگی آمریکا به اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ جهانی دوم نامیده میشود را مطرح میکنند. دولت اتحاد جماهیر شوروی بخاطر ابزار جنگی که توانست از آمریکا بخرد سپاسگزاری نمود، اگر چه کمکها معاملاتی بودند که اتحاد جماهیر شوروی ناگزیر به جبران آن تا آخرین سکه شد. اما اکنون به این فکر کنید که چه چیزی در آنسوی جبهه وجود داشت. یک ارتش بازسازی شده نازی که با کمک شرکتهای آمریکایی در سطحی گسترده به مدرنترین سیستمهای جنگی و مدرنترین تکنیکها دسترسی داشتند.

شرکتهای آمریکا در آلمان نازی با تمام قوا برای جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی تولید میکردند. اجازه بدهید این را به خاطر بسپاریم. احتمالاً کمکهای جنگی شرکتهای آمریکایی به آلمان نازی بسیار بزرگتر از فروش معادل آمریکا به اتحاد جماهیر شوروی بود. شرکتهای آمریکایی برای تولید انبوه لوازم جنگی در آلمان نازی کارخانجات شخصی خود را داشتند. سلاح جنگی از آمریکا با فایدهایی به اتحاد جماهیر شوروی منتقل میشد که اغلب توسط نازیها غرق میشدند. یک بررسی دقیق از میزان کمکهای جنگی آمریکا به نازیها هیچگاه انجام نشده است. یکچنین تحقیقاتی میتواندست روابط شرم آوری را بر ملاء نماید.

## نتیجه

پس از خواندن کتابها و روزنامه ها جهت نگارش این مقاله برای من یک نتیجه کاملاً بدیهیست: سرمایه داری سیستمی جنایتکار است. سودها، نه انسان، مهمترین است. شکار سود بر تمام نیازهای انسانی برتری دارد.

این امری بدیهیست که سرمایه داری به جنگ ختم میشود. با درد و رنجی بینهایت برای میلیونها انسان. اما سرمایه داری بخصوص توده های زحمتکش عادی را در شرایطی قرار میدهد که خواست آنها نیست، سرمایه داری آزادی انسانها را میریاید. سرمایه داری توسط تاریخ به توده ها تحمیل شده است. اکنون زمان آن فرا رسیده است که خود را از قید و بند آن رها سازیم.

Mário Sousa  
Maj 2007

Bilaga

Petition till Hindenburg. Se den svenska översättningen.

**Trial of the major war criminals before the International military tribunal Nuremberg 14 November 1945 - 1 October 1946. Vol. 33, Documents and other material in evidence : numbers 3729-PS to 3993-PS**

New York : AMS Press, 1971

Page 531

DOCUMENT 3901-PS

ضمیمه

درخواست به هایدنبرگ

دادگاه بسیاری از تبهکاران جنگی در تریبونال نورمبرگ ۱۴ نوامبر ۱۹۴۵ - ۱ اکتبر ۱۹۴۶. جلد

۳۳ , اسناد و دیگر مطالب بعنوان مدرک: شماره های PS-۳۷۲۹ تا PS-۳۹۹۳

نیویورک: انتشارات AMS, ۱۹۷۱

صفحه ۵۳۱

سند PS-۳۹۰۱

درخواست به هایدنبرگ امضاء شده توسط SCHACHT و شماری از اقتصاددانان, نوامبر ۱۹۳۲ :

درخواست به هایدنبرگ. امضاء کننده زیر Schacht و شماری از اقتصاددانان برجسته, نوامبر

۱۹۳۲: درخواست میشود که سمت ریاست پوزیدنتی مجلس به پیشوای حزب ناسیونالیست

سوسیالیست داده شود (پیدا شده در شرکت بانکداری Stein در کلن)

نوامبر ۱۹۳۲  
مدرك آمريكا-۸۳۷

November 1932  
Ew. Exzellenz,  
Hochzuverehrender Herr Reichspräsident,

Gleich Eurer Exzellenz durchdrungen von heisser Liebe zum deutschen Volk und Vaterland, haben die Unterzeichneten die grundsätzliche Wandlung, die Eure Exzellenz in der Führung der Staatsgeschäfte angebahnt haben, mit Hoffnung begrüsst. Mit Eurer Exzellenz bejahen wir die Notwendigkeit einer vom parlamentarischen Parteiwesen unabhängigeren Regierung, wie sie in dem von Eurer Exzellenz formulierten Gedanken eines Präsidialkabinetts zum Ausdruck kommt.

Der Ausgang der Reichstagswahl vom 6. November d. J. hat gezeigt, daß das derzeitige Kabinett, dessen aufrechten Willen niemand im deutschen Volke bezweifelt, für den von ihm eingeschlagenen Weg keine ausreichende Stütze im deutschen Volke gefunden hat, daß aber das von Eurer Exzellenz gezeigte Ziel eine volle Mehrheit im deutschen Volke besitzt, wenn man -- wie es geschehen muß - von der staatsverneinenden kommunistischen Partei absieht. Gegen das bisherige parlamentarische Parteiregime sind nicht nur die Deutschnationale Volkspartei und die ihr nahestehenden kleineren Gruppen, sondern auch die Nationalsozialistische Deutsche Arbeiterpartei grundsätzlich eingestellt und haben damit das Ziel Eurer Exzellenz bejaht. Wir halten dieses Ergebnis für ausserordentlich erfreulich und können uns nicht vorstellen, daß die Verwirklichung des Zieles nunmehr an der Beibehaltung einer unwirksamen Methode scheitern sollte. Es ist klar, daß eine, des öfteren wiederholte, Reichstagsauflösung mit sich häufenden, den Parteikampf immer weiter zuspitzenden Neuwahlen nicht nur einer politischen, sondern auch jeder wirtschaftlichen Beruhigung und Festigung entgegenwirken muß. Es ist aber auch klar, daß jede Verfassungsänderung, die nicht von breitester Volksströmung getragen ist, noch schlimmere wirtschaftlich, politische und seelische Wirkungen auslösen wird.

Wir erachten es deshalb für unsere Gewissenspflicht, Eure Exzellenz ehrerbietigst zu bitten, daß zur Erreichung des von uns allen unterstützten Zieles Eurer Exzellenz die Umgestaltung

Umgestaltung des Reichskabinetts in einer Weise erfolgen möge, die die grösstmögliche Volkskraft hinter das Kabinett bringt.

Wir bekennen uns frei von jeder engen parteipolitischen Einstellung. Wir erkennen in der nationalen Bewegung, die durch unser Volk geht, den verheissungsvollen Beginn einer Zeit, die durch Überwindung des Klassengegengesatzes die unerläßliche Grundlage für einen Wiederaufstieg der deutschen Wirtschaft erst schafft. Wir wissen, daß dieser Aufstieg noch viele Opfer erfordert. Wir glauben, dass diese Opfer nur dann willig gebracht werden können, wenn die grösste Gruppe dieser nationalen Bewegung führend an der Regierung beteiligt wird.

Die Uebertragung der verantwortlichen Leitung eines mit den besten sachlichen und persönlichen Kräften ausgestatteten Präsidialkabinetts an den Führer der grössten nationalen Gruppe wird die Schlacken und Fehler, die jeder Massenbewegung notgedrungen anhaften, ausmerzen und Millionen Menschen, die heute abseits stehen, zu bejahender Kraft mitreissen.

**In vollem Vertrauen zu Eurer Exzellenz Weisheit und Eurer Exzellenz Gefühl der  
Volksverbundenheit begrüßen wir Euer Exzellenz**

**mit grösster Ehrerbietung**

**Z W e i t e S : r unter erster Namensliste: + (hs), darunter: 53 (ha) I r n  
zweiter Namensliste hs-Zeichnung eines Siegelringabdrucks mit nicht erkennbaren  
Symbolen I r u Ecke: 54 (hs)**

**Helferich X**

**Krogmann X**

**R. Slomann X**

**Witthoeft X**

**Cuno Kurt**

**Kiep X**

**Albert**

**Muck X**

**Kurt Woermann X**

**Schacht X**

**Reinhart 'X**

**Schröder X**

**Fink**

**Eichborn X**

**Hecker X**

**Vögler**

**Rosterg X**

**Silverberg**

**Thyssen X**

**Reusch**

**Haniel**

**K r u p p**

**Siemens**

**Springorum**

**Tischbein**

**Jaenicke**

**Schmidt 1)**

**Rob. Bosch**

**Ullrich**

**Lubbert X**

**Reindorfl X**

**Name unl X**

**L,üinck 2),**

**Kalkreuth X**

**V. Oppen X**

**Keudell**

**Brandes 3)**

**Rabethge**

Wenzel  
Name unl

X Krogmann  
X Helfferich  
X Schacht  
X Reinhart  
X Schröder

X Schmidt ? B  
X Thyssen Sch.  
X Reusch ? Sch.  
X Vögler ? X  
X Haniel ? Sch  
X Hecker  
X Rosterg  
X R. Slomann H.  
X Witthoeft H.  
X Cuno - Kiep (?) H  
X Albert (Wort unl)  
X Silverberg ? X  
X Tischbein ? K  
X Jaenicke K

X Ullrich R  
Rabethge  
Wenzel  
X Krupp 4)  
Brandes  
X Rob. Bosch ? K  
X Fink ? B  
Kalkreuth B  
v. Lüninck X  
v. Oppen B  
X Eichborn R.  
X Muck H.  
X Lubbert B  
v. Keudell B

- 1) „Schmidt” hs gestrichen
- 2) „Lüninck” hs gestrichen
- 3) „Brandes” hs gestridien
- 4) „Krupp6” fast ausradiert

سند ۳۹۰۱-PS

درخواست به هایدنبرگ. امضاء کننده زیر Schacht و شماری از اقتصاددانان برجسته، نوامبر ۱۹۳۲: درخواست میشود که سمت ریاست پرزیدنتی مجلس به پیشوای حزب ناسیونالیست سوسیالیست داده شود (پیدا شده در شرکت بانکداری Stein در کلن) نوامبر ۱۹۳۲

عالیجناب محترم

جناب آقای رئیس جمهور کشور،

ما امضا کننده گان زیر، مانند عالیجناب، غرق در عشقی گرم به مردم آلمان و مام وطن، با امید، از آن تحول بنیانی که اعلیحضرت در راس معاملات دولتی آغاز نموده است استقبال مینماییم. مانند عالیجناب ما بر روی ضرورت یک سیستم پارلمانی حزبی مستقلتر از دولت به همان ترتیبی که اعلیحضرت ایده اش را در مورد ریاست کابینه فرموله نموده اند تاکید داریم.

نتیجه انتخابات مجلس ۶ نوامبر امسال نشان داده است که کابینه فعلی، که هیچیک از مردم آلمان در صداقت واقعی آن تردیدی ندارند، از مردم آلمان پشتیبانی کافی را برای راهی که برای آن انتخاب شده بود دریافت ننموده، اما هدف نشان داده شده توسط عالیجناب، اگر حزب انکار کننده دولت، حزب کمونیست، به همان ترتیبی که لازم است نادیده گرفته شود، مورد حمایت اکثر مردم آلمان قرار گرفته است. این نه تنها حزب لیبرال ملی مردم آلمان و گروههای کوچک مربوطه هستند که مخالف رژیم حزبی پارلمانی فعلیند بلکه همچنین حزب کار ناسیونال سوسیالیست آلمان در اساس موافق و در نتیجه هدف عالیجناب را تصدیق نموده است. به اعتقاد ما این نتیجه بسیار شادی بخش بوده و نمیتوانیم تصور کنیم که حصول به هدف از هم اکنون از طریق نگاهداشتن شیوه ای بی ثمر نقش بر آب بشود. این روشن است که انحلال مکرر پارلمان با تکرار هر چه بیشتر مبارزات انتخاباتی حزبی، نه تنها نبات سیاسی بلکه همچنین آرامش و تثبیت اقتصادی را بی اثر مینماید. اما این نیز روشن است که هر گونه



تغییر در قانون اساسی که از حمایت اکثر مردم برخوردار نباشد پیامد های اقتصادی، سیاسی و معنوی دشوارتری را بدنبال خواهد داشت.

به همین دلیل ما معتقدیم که این وظیفه وجدانی ماست که محترما از عالیجناب درخواست کنیم که، با دریافت همه گونه حمایت از جانب ما برای هدف عالیجناب، تغییر کابینه کشور به نحوی صورت بگیرد که از حمایت قاطع اکثریت مردم برخوردار باشد. ما تقریبا خود را از قید و بند هر گونه نگرش حزبی آزاد احساس میکنیم. ما در جنبش سراسری جاری در میان مردم خودمان، آغاز امیدوار کننده دورانی را که از طریق پیروزی بر تضادهای طبقاتی، شرایط مطلقا ضروری برای ظهور مجدد اقتصاد آلمان را ایجاد بنماید، مورد تایید قرار میدهیم. ما میدانیم که این ظهور، فداکاریهای فراوانی را مطالبه مینماید. به تصور ما این فداکاریها تنها زمانی میتوانند ارائه شوند که بزرگترین گروه جنبش ملی در دولت مشارکت نموده و هدایت دولت را بدست گیرد.

انتقال مسئولیت رهبری به فردی با بهترین خصوصیت‌های شخصی و واقعی، رئیس کابینه ای مجهز به رهبری بزرگترین گروه داخلی مواد داند و اشتباهاتی را که هر جنبش توده ای بناچار با خود حمل مینماید حذف خواهد نمود، و میلیونها انسان را که در حال حاضر نظاره گرند با نیرویی مثبت تحت تاثیر قرار خواهد داد.

ما با اعتماد کامل از شناخت و احساس اعلیحضرت در مورد اتحاد مردمی به آن جناب با شایان توجه ترین احترامات سلام میرسانیم.

<sup>[1]</sup> Fritz Thyssen. *Jag betalade Hitler*, Stockholm 1942. (I Paid Hitler, New York 1941)

<sup>[2]</sup> Ibid, s 11.

<sup>[3]</sup> Ibid, s 11f.

<sup>[4]</sup> Ibid, s 79.

<sup>[5]</sup> Ibid, s 76.

<sup>[6]</sup> Ibid

<sup>[7]</sup> Ibid, s 79.

<sup>[8]</sup> Ibid, s 81.

<sup>[9]</sup> Hitler, *Mein Kampf*, Stockholm 1941, s 579

<sup>[10]</sup> Richard Sasuly, *IG Farben*, New York 1947, s 54f.

<sup>[11]</sup> Joseph Borkin, *Hitler och IG Farben*, Stockholm 1979, s 67.

<sup>[12]</sup> E. H. Carr, *International Relations Between the Two World Wars*, London 1965, s 57.

<sup>[13]</sup> Sasuly 1947, s 46.

<sup>[14]</sup> Ibid, s 47.

<sup>[15]</sup> E. H. Carr 1965, s 82f.

<sup>[16]</sup> *Historieförfalskare*, Moskva 1948, s 8.

<sup>[17]</sup> Borkin 1979, s 24.

<sup>[18]</sup> Ibid, s 26.

<sup>[19]</sup> Ibid, s 25.

<sup>[20]</sup> <http://www.studera.com/nytto/persys/element/n.htm>

<sup>[21]</sup> Borkin, 1979, s 30.

<sup>[22]</sup> Ibid, s 40.

<sup>[23]</sup> Ibid, s 42.

<sup>[24]</sup> Ibid, s 43.

<sup>[25]</sup> Ibid, s 67.

<sup>[26]</sup> Sasuly 1947, s 144

<sup>[27]</sup> Borkin, 1979, s 74.

<sup>[28]</sup> Ibid, s 76.

<sup>[29]</sup> Ibid, s 75.

<sup>[30]</sup> Ibid, s 78.

<sup>[31]</sup> Ibid, s 80.

<sup>[32]</sup> E. H. Carr 1965, s 126.

<sup>[33]</sup> Thyssen 1942, s 85.

<sup>[34]</sup> E. H. Carr 1965, s 126.

<sup>[35]</sup> Thyssen 1942, s 84

<sup>[36]</sup> Ibid.

<sup>[37]</sup> Ibid, s 85.

<sup>[38]</sup> Ibid, s 87.

<sup>[39]</sup> Ibid

<sup>[40]</sup> Hitler 1941, s 579

<sup>[41]</sup> Ibid, s 580

<sup>[42]</sup> Hitler, *Hitler talar*, Stockholm 1934, s 12

<sup>[43]</sup> E. H. Carr 1965, s 130

<sup>[44]</sup> Ibid, s 133

Hallo

Marion,

Ik kan wel al studieavonden bijwonen. Ik mishier de praktijkdagum.  
Bij welke dag hoort vrijwilligers van In Via voor de 3e les?

Met vriendelijke grot,  
MinaHallo Marion,

Ik kan wel al studieavonden bijwonen. Ik mishier de praktijkdagum.  
Bij welke dag hoort vrijwilligers van In Via voor de 3e les?

Met vriendelijke grot,  
Mina<sup>[46]</sup> Ibid

<sup>[47]</sup> Ibid s 135

<sup>[48]</sup> Ibid, s 140

<sup>[49]</sup> Mario Sousa, *Klasskampen under 1930-talet i Sovjetunionen*, Göteborg 2001; <http://www.mariosousa.se>

<sup>[50]</sup> E. H. Carr 1965, s 149

<sup>[51]</sup> Dagens Nyheter, 7 november 1932, s 15

<sup>[52]</sup> Sasuly1947, s 61

<sup>[53]</sup> Dagens Nyheter, 7 november 1932, s 15

<sup>[54]</sup> Sasuly1947, s 62

<sup>[55]</sup> William L. Shirer, *The Rise and Fall of the Third Reich*, New York 1968

<sup>[56]</sup> Borkin, 1979, s 83

<sup>[57]</sup> Shirer 1968, s 250

<sup>[58]</sup> Ibid, s 251

<sup>[59]</sup> Thyssen 1942, s 94

<sup>[60]</sup> Sasuly1947, s 70

<sup>[61]</sup> Borkin, 1979, s 84

<sup>[62]</sup> Georgi Dimitrov, *Enhetens och Folkfrontens Problem*, Stockholm 1971, s 9

<sup>[63]</sup> Sasuly 1947, s 110

<sup>[64]</sup> Borkin, 1979, s 88

<sup>[65]</sup> Sasuly 1947, s 111

<sup>[66]</sup> Borkin, 1979, s 91

<sup>[67]</sup> Ibid, s 92

<sup>[68]</sup> Ibid, s 96f.

<sup>[69]</sup> Ibid, s 102

<sup>[70]</sup> Ibid, s 130

<sup>[71]</sup> Annie LaCroiz-Riz, *Le Choix de la Défaite-Les Élités Française dans les Années 1930*, Paris 2006

<sup>[72]</sup> Ibid, s 153

<sup>[73]</sup> Ibid, s 154

<sup>[74]</sup> Ibid, s 159

<sup>[75]</sup> Ibid, s 163

<sup>[76]</sup> Ibid, s 164

<sup>[77]</sup> Ibid, s 166

<sup>[78]</sup> Ibid, s 160f.

<sup>[79]</sup> Gustav Johansson, *Svenska folkets undangömda öden*, Stockholm 1969, s 64.

- [80] Ibid, s 27.
- [81] Jan Linder, *Andra världskriget och Sverige*, Stockholm 1997, s 82.
- [82] [http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk\\_news/2074100.stm](http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/2074100.stm), [http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk\\_news/2644123.stm](http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/2644123.stm)
- [83] Charles Higham, *Trading with the enemy*, New York 1983, s 256f.
- [84] Thyssen 1942, s 11.
- [85] Higham 1983, s xiv.
- [86] Ibid, s xiii.
- [87] Ibid, s xiv.
- [88] Ibid, s xxi.
- [89] Ibid, s xvii.
- [90] Ibid, s xiv.
- [91] Ibid, s xv.
- [92] Ibid.
- [93] Ibid, s 2.
- [94] Ibid.
- [95] Ibid, s 4.
- [96] Ibid, s 5.
- [97] Ibid, s 6.
- [98] Ibid.
- [99] <http://www.mariosousa.se/Ickeangreppsavtal.html>
- [100] Higham 1983, s 7.
- [101] Ibid, s 8.
- [102] Ibid, s 3.
- [103] Ibid, s 17.
- [104] Ibid, s 18.
- [105] Ibid, s 1.
- [106] Ibid, s 19.
- [107] Ibid, s 20.
- [108] Ibid, s 21.
- [109] Ibid, s 26.
- [110] Ibid, s 29.
- [111] Ibid, s 22.
- [112] Ibid.
- [113] Ibid, s 33.
- [114] Borkin, 1979, s 107f.
- [115] Ibid, s 107.
- [116] Higham 1983, s 34.
- [117] Ibid, s 35.
- [118] Ibid.
- [119] Ibid, s 36.
- [120] Ibid, s 38f.
- [121] Sasuly 1947, s 150.
- [122] Higham 1983, s 36.
- [123] Ibid, s 94.
- [124] Ibid, s 95.
- [125] Ibid, s 98.
- [126] Ibid, s 112.
- [127] Ibid, s 167.
- [128] Ibid, s 99.
- [129] Ibid, s 154f.
- [130] Ibid, s 156.
- [131] Sasuly 1947, s 9.
- [132] Higham 1983, s 156.
- [133] <http://perso.orange.fr/memoire78/pages/bombes1.html>
- [134] Higham 1983, s 159.
- [135] Ibid, s 160.
- [136] Ibid, s 162.
- [137] Ibid.
- [138] Ibid, s 165.
- [139] Ibid, s 162.

[\[140\]](#) **Ibid, s 167.**

[\[141\]](#) **Ibid, s 175.**

[\[142\]](#) **Ibid, s 175f.**

[\[143\]](#) **Ibid, s 177.**